



چراغ

C H E R A G H

به یاد آرزوهایی که می میرند
سکوتی می کنم
سنگین تر از فریاد

یازدهمین
پیش شماره ماهانه
بهمن ماه ۱۳۸۴

WWW.CHERAGH.PGLO.ORG

تقدیم به شما

پیام سردبیر	۲
همجنس گرایی در گذر ادبیات فارسی	۳
پسر تن فروش و قتل	۶
آموزش همجنس بازی یا آشنایی با همجنسگرایی؟	۸
از من مگریزید، من هم از شما هستم	۹
کودکی به دنیا آمد	۱۰
اندرزهای قدیمی	۱۱
ماجرای گلناز، نگاهی نقد آمیز	۱۳
امروز گل هدیه گرفتم	۱۵
پیامبر آزادی گی ها (۱)	۱۵
میزگرد	۲۲
از رنجی که می بریم: بردگی پنهان	۲۳
همجنسگرایی امریکایی	۲۷
گلایه یک دوجنس شده از بدنش	۲۷
نور بر تاریکی و علم بر جهل	۲۸
آشنایی با برخی مسایل ترنسجندرها	۲۸
تغییر با یک بوسه	۳۰
از آنجا چه خبر؟ (مصاحبه با HRW)	۳۱
داستان زندگی من	۳۴
نقش کرامت انسانی در جامعه شناسی	۳۸
شوق پرواز	۴۰
بررسی نمادهای همجنسگرایی در ادبیات و هنر جهان	۴۱
برتری عشق بر جنس	۴۶
عروج مولانا در سکوتی تلخ	۴۹
تازه های خواندنی	۵۰
نظر خواهی	۵۴
دلبری	۵۵
پیام با شما	۵۵

روبایهای تو واقعیت می یابند اگر ...

اگر درباره آن چه در زندگی می خواهی ،
 خوب بیندیشی ،
 شاید روباهایت واقعیت یابند.
 بکوش خود را بشناسی ،
 دریاب که کیستی ،
 هدفهایت را به دقت انتخاب کن .
 با خود صادق باش .
 اما چنان به خود میندیش ،
 که بر هر سخن و هر عمل خود خرده گیری .
 در خود غرق مشو .
 دل بستگی های بسیار پیدا کن و پیگیرشان باش ،
 دریاب آن چه را که برایت والاست ،
 و آن چه را که به آن خوب توانایی .
 از اشتباه هراس به دل راه مده ،
 برای رسیدن به کامیابی سخت بکوش ،
 وقتی زمانه بر مراد تو نمی گردد ،
 تسلیم مشو و بیشتر بکوش .

CHERAGH MAGAZINE
 Cultural – Social

Sponsor: PGLO

Editor: Payam SHIRAZI

Editor: Nima

Cover Designer: Amir Hosein

11th Pre-Issue: February 2006

Web Site:

www.cheragh.pglo.org

E-mail:

editor@pglo.org

نشریه ی فرهنگی اجتماعی چراغ
 صاحب امتیاز: سازمان PGLO

سردبیر: پیام شیرازی

ویراستار: نیما

طراح روی جلد: امیر حسین

بازدهمین پیش شماره: بهمن ماه ۸۴

آدرس وب سایت:

پست الکترونیکی:

استفاده از مطالب این نشریه با ذکر منبع آزاد است

پیام سردبیر

پیام شیرازی

مهمترین واقعه ماه گذشته که توجه ناظران را به خود جلب کرد و آن چنان ناگهانی بود که هنوز شیرینی آن پابرجا مانده، قانونی شدن ازدواج همجنسگرایان در بریتانیا بود. وقتی به اظهار نظرهای زوج های انگلیسی که بیش از ۲۵ سال در انتظار قانونی کردن روابط خود نشسته بودند می نگریم امید روبرو شدن چنین روزی بیش از پیش در دل همه ما همجنسگرایان پر نورتر می شود. انگلستان از اولین کشورهای فعال در امور آزادی های جنسی بود که پس از کشورهای بزرگی چون هلند، بلژیک، کانادا و اسپانیا در رده ی بعدی قرار گرفت. این خود نشان از عدم انعطاف پذیری جو اجتماعی و سیاسی حاکم بر کشور انگلستان است که سعی می کند از نظر فرهنگی و اجتماعی کمتر تحت تاثیر دیگر اعضای اتحادیه اروپا قرار گیرد.

اسپانیا با جامعه کاتولیک و محافظه کارش آن چنان گشاده رویی نشان داد که کمتر انتظار از آن می رفت. این نشانگر فعالیت ها و تلاش های همجنسگرایان در رسیدن به حقوق خودشان می باشد.

با کوتاه نگاهی می توان یافت که کشورهایی همچون انگلستان، اسپانیا، کانادا، بلژیک و هلند و ... با توجه به تلاش های شهروندان خودشان به حقوق خود دست

پیدا کردند و هرگز کشورهای

دیگر در رسیدن آن ها به هدفشان دخالتی نداشتند که امروز ما همجنسگرایان ایرانی در انتظار یک قهرمان خارجی باشیم که دلش به حال ما بسوزد و شرایط کشورمان را تغییر دهد. این فعالین انگلیسی بودند که خود خواسته هایشان را از دم قانون گذراندند و پیروزی آن را در ماه گذشته همه شاهد بودیم. اما این روند یک دوره کوتاه مدت چند ماهه یا حتی چند ساله نیست که دل خوش کنیم و در کوتاه زمانی نیز ناامید شویم.

بی شک نیاز جامعه کنونی ما قانونی شدن ازدواج همجنسگرایان در کشورمان نیست. کشور ما در حال حاضر به کمترین آن یعنی حق نفس کشیدن احتیاج دارد.

قبل از هر چیز برای رسیدن به این حق آگاهی لازم است. دانش و آگاهی "چراغ" تاریکی ذهن و برداشت های اشتباهی است که در طول سالیان دراز در پستوی ذهنی هموطنانمان انباشته شده است. گشودن قفل آگاهی بر درهای بسته ی این پستو و آموختن چگونه اندیشیدن به عهده اعضای آن خانه است. تغییر روش ها و آموخته های زندگی اولین پله رسیدن به جشنی است که ماه گذشته هم احساسان بریتانیایی مان در اواخر سال ۲۰۰۵ لذت برنده از آن بودند.

نیازهای اجتماعی هر جامعه ای از خانواده یعنی کوچکترین واحد آن آغاز می شود و حضور من و شما در خانواده به عنوان نمایندگان از اجتماع هم احساسانمان موقعیتی است ویژه که باید با دقت از آن استفاده کرد. اطلاع رسانی بدون موضع گیری جهت شکستن تابوی خیالی همجنسگرایی از مهمترین وظایفی است که باید بیش از پیش مد نظر همه اقلیت های جنسیتی ایرانی قرار گیرد.

زیرا که بدون آگاهی خستی بر خشت نخواهد آمد!



همجنس‌گرایی در گذر ادبیات فارسی

دکتر سیروس شمیسا

شعر عهد سلجوقی

شاعران این دوره هم یکی از مضامین رایج امرد بازی هستند و شاعران این دوره مکررا از معشوق ترک لشکری سخن گفته اند. محض نمونه شعری از امیر معزی شاعر دربار سلجوقیان نقل می شود. در مدح سلطان ملک شاه سلجوقی گوید:

این شوخ سواران که دل خلق ستانند

گویی ز که زادند و به خوبی به که مانند
ترکند به اصل اندرو شک نیست ولیکن

از خوبی و زیبایی خورشید زمانند
میران سپاهند و عروسان وثاقتند

گردان جهانند و هژیران دمانند
مشکین خط و شیرین سخن و غالیه زلفند

سیمین بر و زرین کمر و موی میانند
چون راحت روحند چو با ساغر راهند

چون حصن حصین اند و چو بر پشت حصانند
مانند تذروند چو با جام شرابند

مانند هژیرند چو با تیغ و سنانند
با جام و قدح بابت و بوسند و کنارند

با کفش و کمر بابت خوفند و امانند
در رزم به جز تیغ زدن رای نبینند

در بزم به جز دل ستدن کار ندانند
هرگاه کزیشان صنمی بینم، با خویش

گویم خنک آن را که چنین نوش لبانند
این مذهب آن هاست که این سیم بران را

ایشان به زر و سیم خریدن نتوانند
ترکان به بها گرچه گراند و همه کس

در حسرت ایشان چو منم، دایم از آنند
ارجو که به اقبال خداوند بیایم

ز اینان صنمی گر به بها نیک گراند
چنانکه ملاحظه می شود معشوق امیر جنگاور سپاه

است. همین معشوق است که در غزل فارسی عربده
جوی و پرخاشگر و خونخوار است و تیر نگاه و کمند زلف

و کمان ابرو دارد.

در آثار قصیده پردازان دوره سلجوقی تعدادی به اصطلاح
غزل هم دیده می شود که می توان گفت به طور کلی

فرارسیدن عید قربان و
عید غدیر خم را به تمام هم
میهنان مسلمانان به
ویژه همجنس‌گرایان،
دوجنس‌گرایان و
دوجنس‌گونگان ایرانی در
سرتاسر گیتی تبریک و
شادباش گفته و بهترین‌ها
را برایتان آرزو مندیم.



در باب معشوق مذکراند. مثلا به این دو غزل عبدالواسع جلی (متوفی ۵۵۵ ه.ق.) توجه کنید:

باز دادم دل به دست دلبری خونخواره پی

دلکشی زیبارخی شکرلی می پاره پی

ارغوان رویی سمن بویی بنفشه گیسویی

مه جبینی زهره طبعی مشتری رخساره پی

نیست در عالم زمن غمناک تر دل داده پی

نیست در گیتی از او ناباک تر خونخواره پی

چون برون آید زخانه با رخ آراسته

هرکجا گامی نهند آن جا بود نظاره پی

در غزل زیر به سپاهی بودن معشوق اشاره کرده است:

ای صورت بهشتی وی لعبت سپاهی

ناهید با قبایی خورشید با کلاهی

پیرایه جمالی سرمایه نشاطی

آسایش روانی آرایش سپاهی

چون چشم تست بخت پیوسته از نژدی

چون زلف تست پشت همواره از دوتایی

در وصل دلگشایی در هجر جان ربایی

در بزم می گساری در رزم صف پناهی

گر سرو صده پوشد تو سرو با قبایی

ور ماه باده نوشد تو ماه باده خواهی

چون سنبل است زلفت چون نرگس است چشم

در سنبلت درازی در نرگست سیاهی

این ها نمونه های نخستین غزل فارسی در قرن

ششم هستند که بعدها در قرن هفتم تبدیل به غزل

پخته سبک عراقی می شوند. از آنجا که در این غزل ها

هم از چشم خمار، زلف دوتا و تافته، وصل، هجر، سرو

بودن قد معشوق، سنبل بودن زلف او، نرگس بودن

چشم او، ساقه گیری او سخن رفته است، حال آن که

صریحا معشوق مذکر است باید مطمئن بود که در غزل

سبک عراقی از قبیل غزل های سعدی و حافظ هم

معشوق، همین معشوق مذکر است هر چند به مذکر

بودن او تصریح نشده باشد.

اما معروف ترین شاعر هزال این دوره بلکه کل ادبیات

فارسی سوزنی سمرقندی (متوفی ۵۶۹ ه.ق.) است

که اشعار او در رکاکت به درجه ای است که دولتشاه

در تذکره خود می نویسد: "و ایراد آن هجویات در این

کتاب پسندیده نیامد".

شرح حال این شاعر که لقب حکیم هم داشته است از لباب الالباب کهن ترین تذکره ادبیات فارسی خواندنی است:

"الحکیم تاج الشعرا محمدابن علی السوزنی

سوزنی که در جد و هزل و رقیق و جزل نادره زمان و اعجوبه زمان بود... مدتی در مدرسه بود و در تعلم

خوض نمود... روزی بر در دکا سوزنگری بگذشت، آن

سوزنگر شاگردی داشت که آفتاب چاکر آن پسر بود و

ماه غلام رخساره خونخوار او. حکیم سوزنی در نظر اول

دل به باد داد و از عشق سوزنگر سررشته تدبیر از

دست بداد و آخر بخیه ی عشق او بر روی آمد. به

نزدیک آن استاد سوزنگر رفت و گفت این حرفه ات مرا

بیاموز و به تعلیم آن صنعت مشغول شد و سوزنگری

بآموخت و در آن حرفت بر جمله استادان تقدم یافت...

اگرچه هزل بر جد او غالب است فاما دو سه قصیده

توحید که گفته است و عذر آن خواسته امید باشد که

بدان سبب خداوند عز و جل بر وی رحمت کند"

عوفی سپس به ذکر آن قصیده ای که در آن سوزنی

اظهار ندامت کرده می پردازد و در پایان می نویسد:

"واگر چند هزلیات او مطبوع است فاما عنان بر بیان از

ایراد امثال آن کشیده داشتن اولی تر نمود" نمونه ای از

هزلیات او:

ز سیم ساده یکی کوه دیده ام به دو نیم

دو نیمه کوه که دیده است کان بود از سیم

ز سیم ساده یکی کوه، لیک پنداری

که کرده اند به شمشیر کوه را به دو نیم

فراز او همه سیم و نشیب او همه زر

که ران او همه خوف و میان او همه بیم

به نرمی و به سفیدی مثال تل سم

به پاکی و به نظیفی بسان در یتیم

هر آنکه سایه ی آن کوه دید و آن چشمه

بدید سایه طوبی و چشمه تسلیم

ولیک راه مخوف است و کس بدو نرسد

مگر کسی که خدایش بداد کف کریم

قرن ششم، به اعتبار خیام قرن اوج رباعی هم هست.

جالب است که رباعیات این دوره هم چون غزلیات آلوده

به مساله بچه بازی است. یکی از شاعران نامدار این

دوره انوری هست که به قصیده و قطعه معروف است،

منتهی ما چند رباعی از او نقل می کنیم:

آورد ز ری عماد رازی بچه را

تا بمانید عمود را زی بچه را

رازی بچه هر شبی عمادالدین را

بردار کند چنان که قاضی بچه را

از تو طمعم یک سراهی باده ست

زیرا که مرا حریفکی افتاده ست

چون مست شود مرا بخواهد دادن

زیرا که مرا وعده به مستی داده است

از آن جا که معشوق رباعیات، مذكر است، مساله

اعراض از معشوق که بعدا از مختصات اصلی شعر

وقوعی می شود در رباعیات انوری فراوان است:

آن شد که به نزدیک من ای در خوشاب

دشنام تو را طال بقا بود جواب

جانا پس از این نبینی این نیز به خواب

بر آتش من زد سخن سرد تو آب

آن شد که من از عشق تو شب های دراز

با مه گله کردمی و با پروین راز

جستم ز تو چون کیوتر از چنگل باز

رفتم نه چنان که دیگرم بینی باز

در رباعی نیز "کار" به معنوی لواط و فحشا به کار رفته

است چنان که حافظ گوید:

دوستان دختر رز تو به ز مستوری کرد

شد "بر" محتسب و "کار" به دستوری کرد!

جز بنده رفیق و عاشق و یار مگیر

غم خوار تو ام عمر مرا خوار مگیر

در کار تو کارم ار به جان یابد دست

تو پای به کار بر منه کار مگیر

چنان که بعدها در شرح رباعیات کتاب نزهه المجالس

خواهم گفت یکی از مکان هایی که در آن جا با

معشوق مذكر اتفاق ملاقات می افتد گرمابه است.

انوری گوید:

گرمابه به کام انوری بود امروز

کانجا صنمی چو مشتری بود امروز

گویند به گرمابه همی دیو بود

ما دیو ندیدیم پری بود امروز

در اشعاری امثال انوری ابدا نباید عشق مرد به مرد را

روحانی پنداشت:

پیراهن گل دریده شد بر تن گل

شلوار تو پی نما چو پیراهن گل

ای خرمن کون تو به از خرمن گل

جایی که بود کون تو، کون زن گل

(ادامه این مطالب را در پیش شماره آینده مطالعه

نمایید)

مجله سکاف

هلیا پرند

برای گرفتن پاسخ صدها سنوال ذهنی خود در

باره انواع مسائل جنسی، برای یادگیری سکس

درست و منطقی، برای شناخت فانتزیهای خود،

برای کنار آمدن با خویشتن خویش، برای

آشنایی با مباحث جنسی، برای کمک به

گسترش آگاهی اجتماعی در باره جنسیت

و...مجله سکاف را مطالعه کنید و آن را به

دوستان خود هدیه دهید.

آدرس برای تقاضای مجله سه کاف:

helia.parand@gmail.com

اگر دوست غیر گی/لذبین شما سکاف را

بخواند، بعدا با همجنسگرایی شما مشکلی

نخواهد داشت.

بعد از دریافت درخواست شما در اولین فرصت

هر ۴۰ شماره و دو ضمیمه سکاف برایتان

ارسال می گردد.

پسر تن فروش و قتل

کامران موهبتی - چابهار

سرویس: حوادث ایسنا مورخ ۱۳۸۴/۹/۱۸ نوشت: پسری که از تن فروشی به ستوه آمده بود مرد میانسالی را به اتهام سوء استفاده از خود کشت. پسر نوجوان ۱۷ ساله‌ای که چندی پیش مرد میانسالی را با ضربات چاقو به قتل رسانده بود، مدعی شد: شدت تنفر از رابطه جنسی با مقتول بدلیل نیاز مالی، مرا به ارتکاب جنایت وا داشت.

به گزارش خبرنگار «حوادث» ایسنا، مقارن ساعت ۳ و ۳۰ دقیقه بامداد ۲۳ آبانماه سال جاری، مأموران گشت انتظامی کلانتری ۱۴۶ «عوارضی اتوبان تهران - کرج» حین گشت زنی به توقف مشکوک یک دستگاه خودروی پراید در حاشیه کیلومتر ۱۷ بزرگراه کرج مشکوک شدند. در بازرسی از خودرو، مأموران با جسد راننده در حالی که آثار جراحات در ناحیه شکم او مشخص بود، مواجه شدند. با آغاز بررسی این پرونده در اداره دهم آگاهی پلیس تهران، مأموران در لحظات اولیه از طریق گوشی تلفن همراه موفق به شناسایی هویت متوفی ۵۱ ساله به نام «محمد - ب» شدند. از سوی دیگر کارآگاهان اداره قتل، پس از بررسی محل وقوع جنایت، با توجه به شواهد و قراین موجود مبنی بر عدم سرقت هیچ یک از لوازم خودر و یا اموال مقتول با رد هرگونه احتمال زورگیری و سرقت، به دنبال سرنخی، خانواده مقتول را مورد بازجویی قرار دادند.

بر این اساس پلیس در جریان تحقیقات پی برد: مقتول که کارمند بازنشسته یکی از ارگانها بوده است، در پی مرگ همسرش از چند ماه قبل به تنهایی زندگی می‌کرده و شبها نیز با خودرو پرایدی که متعلق به دخترش بوده، مسافركشی می‌کرده است.

در حالی که تحقیقات پلیسی برای شناسایی متهم یا متهمان به قتل از خانواده مقتول به بن‌بست رسیده بود، سرنخی مربوط به ارتباط پنهانی مقتول با پسران نوجوان به دست آمد، به طوری که این روابط گاه منجر به ارتباطات جنسی نیز شده بود. بدین ترتیب کارآگاهان اداره مبارزه با جرایم جنایی با بررسی قرارهای ملاقات و معاشرت مقتول با پسر بچه‌ها متوجه شدند که در شب حادثه، وی با نوجوان ۱۷ ساله‌ای به نام «محسن - ش» که خدمتکار نظافتی یک شرکت بوده، قرار

ملاقات داشته است. با قوی شدن ظن پلیس به «محسن»، وی به اتهام ارتکاب قتل دستگیر شد و در تحقیقات فنی پلیس به جرمش اعتراف کرد.

به گزارش ایسنا، «محسن» متهم به قتل ۱۷ ساله خوزستانی که برای کار به تهران آمده بود، در جریان بازجویی‌ها به مأموران گفت: در جریان يك حادثه در خیابان به طور كاملا اتفاقی با مقتول آشنا شدم و در جریان روابط دوستانه‌ای که داشتیم، وی پس از این که مدتی مرا مورد حمایت مالی قرار داد، تمایل خود را در برقراری روابط جنسی مطرح کرد. محسن افزود: بر این اساس از زمانی که محمد خواسته خود را مطرح کرد، در قبال سوءاستفاده جنسی خود به من پول یا لباس می‌داد. این نوجوان ۱۷ ساله در ادامه اظهاراتش به مأموران اعتراف کرد: پس از گذشت مدتی از رابطه جنسی که به طور مداوم در خیابان و یا به طور پنهانی در خانه مقتول انجام می‌شد، دچار احساس انزجار شدید شدم، به طوری که به خاطر تنفر شدید تصمیم انتقام از محمد به دلیل سوءاستفاده‌های جنسی کردم. بدین ترتیب روز قبل از حادثه به سراغش رفته و با اغفال وی برای شب بعد قرار را ترتیب دادم. بعد از رسیدن به محل توانستم وی را برای رفتن به مکان خلوتی در کرج با خود همراه کرده و در زمانی که وی پس از توقف در بزرگراه درخواستش را مطرح کرد با وارد کردن ضربات چاقو بر شکمش به او پاسخ دادم و از آنجایی که در آن موقع شب هیچ خودروی عبوری حاضر به سوار کردن من نشد برای رسیدن به تهران به صورت پیاده براه افتادم.

به گزارش ایسنا، با اعترافات متهم به قتل، پرونده وی جهت رسیدگی قضایی به مراجع مربوطه تحویل داده شد.

متن خبر ایسنا را خواندیم. این یک حادثه دلخراش است که متأسفانه و صد متأسفانه در بین ما همجنسگرایان و ترنسجندرهاى عزیز تازگی ندارد. مردی که از راه می رسد و با پول ما را خریداری می کند و چه راحت این کالای مورد نیاز را به خانه خود می کشد. در اکثر شهرهای ایران محلی برای یافتن این افراد تن فروش هست حال چه زنان دگرجنسگرای تن فروش چه ترنسجندرهاى تن فروش و چه

همجنسگرایان تن فروش. به عقیده من تن فروشی خارج از جنسیت و گرایش است و تبدیل به یک عادت برای کسب درآمد می شود. معمولا تا آن جایی که من دیده ام تن فروشان به پول می اندیشند و از گرایش جنسی خود راضی نیستند. برخی از آن ها نیز از این کار منزجر هستند اما تن به این کار داده و در قبال این انزجار لذتی کاذب را از بدست آوردن پول دریافت می کنند.

خریداران معمولا افراد مسنی هستند که به دلایل مختلف از جمله عدم رضایت از همسر خود، تنوع طلبی سکسی، یافتن جفت ایده آل خود و هزاران هزار دلیل منطقی و یا غیر منطقی اقدام به یافتن این سوژه ها در سطح شهر می کنند و در بهترین حالات خود را دوجنسگرا معرفی کرده و ادعا دارند که به تازگی ما خودمان را شناخته ایم.

فروشندگان هم معمولا کسانی هستند که یا از شهر و خانواده خود متواری هستند و یا جنون سکس دارند و یا نیازمند پول بوده و حاضر به هر کاری می باشند. تا جایی که من اطلاع دارم هیچ کدام از آن ها نه همجنسگرا هستند نه دوجنسگرا هستند و نه ترنسجندر. تنها افرادی هستند که سکس در درجه اول اهمیت قرار دارد و برای رسیدن به آن تن به هر کاری می دهند.

آیا با شنیدن این اخبار و گزارشات

می توانیم به راحتی بپذیریم که این مرد مسن دوجنسگرا بوده و یا به تازگی از همجنسگرا بودن خود مطلع شده؟ اگر نه که یک تجاوز اخلاقی و یا جنسی و یا هر عنوان دیگر است و محکوم عقل و عدالت. اما اگر بر این باور باشیم که دوجنسگرا و یا همجنسگرا هستند چرا به این نکته توجه نمی کنیم که مخاطبین این افراد بیشتر نوجوانان و به اصطلاح خوبرویان و کسانی هستند که لطافت و گیرایی خاصی دارند؟ چرا این مرد مسنی که مثلا خودش را یک همجنسگرای تازه کشف شده می نامد به مردان ۳۰ ساله حس جنسی ندارد و فقط پسران خوش صورت ۱۷ یا ۱۸ ساله را می پسندد؟ آیا به غیر از نزدیکی این افراد به



زنان و نیاز آن مرد به تداعی حس زن بودن آنهاست؟ آیا این یک تجاوز نیست؟ آیا این ادعا دروغ محض نیست؟ اگر واقعا همجنسگرایید، چرا از قیافه های مردانه لذت نمی برید؟ اکثر گی ها به مرد بودن و مردانه بودن اهمیت خاصی می دهند پس چرا این افرا مسنی که تازه خودشان را شناخته اند از این حس بویی نبرده اند؟ هر عقل سالمی این موارد را متوجه شده و سوال های زیادی در ذهن مطرح شده که معمولا بدون پاسخ خواهند بود. بیایید از این سو استفاده های جنسی جلوگیری کنیم. تن به این ستم ها و تجاوزها ندهیم. اگر نانی برای خوردن نداشته باشیم خیلی بهتر از این هست که خودمان را به دست هر کس و ناکسی بسپاریم و آخر و عاقبتمان به دادگاه و قضاوت بکشد.

پسران جوانی نیز که تن به چنین اعمالی می سپارند یا کاملا بی اطلاع و ساده هستند و اغفال می شوند که همان قاتلان آینده خواهند بود و به نحوی این حس تجاوز را تخلیه خواهند کرد که از این اخبار و جنایات در صفحات روزنامه فراوان یافت می شود و یا افرادی هستند که به این کار عادت می کنند و آن را مایه کسب روزی حلال دانسته و از زور بازوی خود نان می خورند که نمی دانم مزه این نان چه خوش طعم است که حاضر به دست کشیدن از این کسب و کار با شرافت نیز نیستند.

مدتی بعد نیز خودشان را همجنسگرا خطاب می کنند و در اینجا و آنجا ظاهر می شوند و همان یک ذره آبرویی که داریم را بر باد می دهند. به خدا این افراد هستند که پذیرش جامعه و درک همجنسگرایان را مشکل می کنند. چرا؟ چون در دید مردم هستند چون مردم من همجنسگرایی را که در خانه نشسته ام و با شریک زندگی و یا بدون آن با شرافت زندگی می کنم را نمی بینند و با دیدن این افراد تصمیم گرفته و همجنسگرایان را افرادی منحرف می دانند.

به خدا ما هم بودیم همین نتیجه را می گرفتیم. باید کمی منصف باشیم. باید از خودمان دفاع کنیم. من این کار را شروع کرده و ادامه خواهم داد.

آموزش همجنس بازی یا آشنایی با همجنسگرایی؟ محسن - تهران

چند مدت پیش بود که خبری را با این مضمون که گوینده خبراوان رو با حالت تمسخرآوری بیان کرد از تلویزیون شنیدم:

"بحران اخلاقی در غرب به ویژه آمریکا ابعاد فاجعه‌آمیزی به خود می‌گیرد، در آمریکا آموزش همجنس‌بازی در مدارس ایالت مرلیند آغاز شده و مسئولان آموزش و پرورش این ایالت معتقدند به همان دلایلی که آموزش جنسی در مدارس اجباری است، آموزش همجنس‌بازی نیز باید اجباری شود این اقدام، مخالفت بسیاری از والدین دانش‌آموزان را برانگیخته به طوری که عده‌ای از آنها علیه این اقدام به دادگاه شکایت کرده‌اند."

البته این متن از روزنامه گرفته شده ولی خبر تلویزیون هم همین بود. حال تا چه اندازه این خبر صحت داشته باشد و یا اینکه به گونه‌ای دیگر تفسیر شده باشد معلوم نیست، چون که متاسفانه تلویزیون ما چندین بار تا کنون خبری را پخش کرده که چند روز بعد یا خودش آن را تکذیب کرده و یا توسط دیگر سازمان‌ها و یا روزنامه‌ها تکذیب و رد شده است. به طور مثال مدتی پیش خبری به صورت تصویری و جالب گزارش شده از مرکز شیراز پخش شد (شاید خیلی‌ها هم شنیده و دیده باشند) مبنی بر این که دختری ۲۵ ساله شیرازی به نام بهاره سروستانی که رشته تحصیلی او هم مدیریت بازرگانی بوده و در زمینه شیمی به خاطر علاقه‌اش فعالیت و تحقیق کرده بعد از ۵۰ سال معمای "مدل‌های اتمی انیشتن" را حل کرده و توسط روزنامه Daily News آمریکا هم تایید شده و یک پروفیسور آمریکایی هم حل معمای آن را تایید کرده و گفته که بهاره سروستانی، ستاره دنباله دار انیشتن می‌باشد! ولی ۲ روز بعد در روزنامه همشهری به شدت این خبر تکذیب شد و چندین استاد دانشگاه این خبر را دروغ محض اعلام کردند و خلاصه‌ای از دلایل آنها این بود که: اول انیشتن معمایی نداشته، دوم ما در فیزیک چیزی به نام مدل‌های اتمی نداریم و مدارهای اتمی داریم، سوم این که این موضوع هیچ ربطی به علم شیمی ندارد، از طرف دیگر ما در هیچ جای دنیا روزنامه‌ای به نام Daily News نداریم و خود کلمه "Daily News" یعنی روزنامه یا اخبار روزانه و هیچ

کسی اسم روزنامه‌اش را روزنامه "روزنامه" نمی‌گذارد و به شدت از صدا و سیما هم انتقاد شد که چرا هر خبری را بدون سندیت پخش می‌کند. خوب بگذریم، این فقط نمونه‌ای بود از خبرهای بدون سندیتی که از تلویزیون پخش می‌شود، وقتی که خبر آموزش همجنس‌بازی را هم شنیدم پیش خودم فکر کردم شاید این خبر هم دروغ باشد و یا اگر هم واقعیت داشته باشد صد در صد به گونه دیگری تفسیر شده است. مثلاً ممکن است در مدارس ایالت مرلیند آموزش در مورد همجنس‌گرایان به این شکل بوده که به آنها آموزش داده شده که همجنس‌گرایان چه کسانی هستند و چه نوع احساساتی دارند، نه این که به آنها یاد داده شود که با هم همجنس بازی کنند.

همانطور که در این خبر دستکاری شده بیان شده است "به همان دلایلی که آموزش جنسی در مدارس اجباری است، آموزش همجنس‌بازی نیز باید اجباری شود" مسلماً همانطور که در مدارس به بچه‌ها مسائل آموزش جنسی و آمیزشی یاد داده می‌شود و فکر نمی‌کنم که به آنها آموزش جنسی به صورت عملی داده شود، در مورد همجنس‌گرایی هم به این گونه نیست که در مدارس آنها را مجبور به همجنس بازی کنند، ولی متاسفانه خبرهایی از این قبیل که کم‌کم هم نیستند در رسانه‌های ما همواره به شکلی که به نفع رژیم و حکومت است تفسیر می‌شود. واقعا مایه تاسف ماست که حتی بزرگترین و ملی‌ترین رسانه‌ها خبرها رو دستکاری و به نفع خودشان تغییر می‌دهند و تاسف آور تر از آن این که اکثر مردم هم به راحتی این خبرها را قبول می‌کنند.

اتفاقا من وقتی که این خبر پخش شد در یک جمع مهمانی بودم و در همان جمع بعد از این خبر شاهد حرفهایی غیر اصولی و منطقی که صرفاً از جهالت و ناآگاهی‌های افراد بود را شاهد بودم. واقعا تا کی ما باید در مورد این چنین مسائلی این قدر جاهلانه فکر کنیم؟ آیا برای ما که ادعای بیش از ۲۵۰۰ سال تمدن داریم و به آن می‌بالیم زشت نیست که درباره این چنین مسائلی این قدر عقب افتاده و جاهلانه فکر کنیم؟

از من مگرنید، من از شما هستم

علی - قم



روز به روز و سال به سال و قرن به قرن می گذرد و ما را در دنیایی تازه تر با معیارهایی جدیدتر از علم و نواندیشی قرار می دهد. اما بسیاری هم چنان مایل هستند که در قرون گذشته باقی بمانند. مثل اینکه ما

بخواهیم سرعت قطارهای سریع السیر امروزی را با ساعت شنی اندازه بگیریم. در زمینه فقه و دین نیز شبیه همین موضوع قطار و ساعت شنی می باشد. من خودم از دوران نوجوانی همین علامت سوال ها را در ذهنم حمل می کردم. من معتقد بودم که گرایش به همجنس که در وجود من است گناه بزرگی است و همیشه با آن کلنجار می رفتم اما از طرف دیگر می دیدم که این حس از من جدا ناشدنی است یعنی با هر ترفندی که آن را مسدود می کردم از جایی دیگر سر بر می آورد. از خودم و گذشته ام یعنی دوران کودکی ام که روابط آزادی با پسرهای همسایه و با دوست و آشنا داشته بدم می آمد اما با سرکوب کردن احساساتم هیچ جوابی برای آن علامت های سوال ذهنم پیدا نمی شد. تصور کنید وقتی شما به یک مساله ریاضی سخت برخورد کنید و نتوانید پاسخی برای آن پیدا کنید آیا صوت مساله را پاک می کنید و مساله را طوری تغییر می دهید که مورد پسند خودتان باشد؟ یا این که در پی یافتن جواب می افتید و تحقیق می کنید تا اثبات کنید که جواب اصلی مساله چیست!

حالات من در دوران نوجوانی چیزی شبیه این بود و همین باعث شد وارد حوزه علمیه شدم جایی که به نظر من گلوگاه مسایل فقهی می باشد. اگرچه بعضی اوقات احساس پشیمانی به من دست می دهد که البته به سبب قضاوت ظاهری اطرافیانم است ولی به هر حال در همه جای دنیا هم خوب هست و هم بد، شرایط سیاسی و اجتماعی ایران دیگر تقصیر من نیست!

من به دلیل علاقه ام به مسایل علمی و فلسفی در این رشته وارد شدم. دقیقا شبیه کسی که علاقه به

مسایل حقوقی یا پزشکی دارد. شاید گره مشکلات همجنسگرایان دیگر کشورها در امور حقوقی باشد اما من فکر می کنم گره حل مشکلات همجنسگرایان ایرانی در مسایل دینی و باورهای دینی مردم است. دوستان زیادی داشتم که عاشقانه مرا دوست می داشتند اما به محض این که فهمیدند که من در کجا درس می خوانم و یا چکاره هستم از من دوری کردند و تنهایی من بیشتر و بیشتر شد. اگر به این باور داریم که همجنسگرایی یک گرایش دلخواه نیست و به ذات افراد بستگی دارد و چیزی نیست که با آموزش و پرورش خاصی به وجود آمده باشد و درصد معینی را (حدود ۳ الی ۱۰ درصد) افراد هر جمعیتی را شامل می شود پس باید باور داشته باشیم که در جامعه روحانیون دینی گرفته از مسلمان، یهودی، مسیحی، زرتشتی، بهایی، بودایی و ... نیز وجود دارد و این از طبیعی ترین موارد است. مگر مولانا نبود که خود علامه دهر بود اما عشق شمس تبریزی شد. بعضی از دوستان من با تعجب از من می پرسند "چرا رفتی و آخوند شدی؟ حالا بهت میاد؟!" من از این جور سوال ها تاسف می خورم که حتی قشر همجنسگرای ما نسبت به گرایش خودش آگاهی ندارد. متاسفانه همین طرز فکرها است که به خانواده های ما این امکان را می دهد که تصور کنند همجنسگرایی از غرب رسیده و شیخون فرهنگی است. اگر من عبا و عمامه نمی پوشیدم و کت و شلوار جین داشتم و تاتو و پیرسینگ می زدم بیشتر به همجنسگرایان شبیه بودم؟!

با وجود این چنین سوالات و طرز فکرها همیشه به خودم و انتخابم افتخار می کنم چرا که هم اکنون به جواب سوالات خودم رسیده ام. از درون قلبم ایمان دارم که گناهکار نیستم چونکه از آنچه که می ترسیدم نگریختم بلکه رفتم و تحقیق کردم. الان محقق دینی هستم و خیلی خوشحال می شوم که مقالاتی که در موارد دین و همجنسگرایی دارم را از طریق نشریه چراغ که به نظر من بهترین و زیباترین نشریه دنیا هست به گوش هم احساسانم برسانم شاید این گونه کسی از من فرار نکند!

عکس این مقاله تزئینی می باشد

کودکی به دنیا آمد

کیارش رستمزاده - اتریش



کودکی که وارث هزاران افتخار فامیلی می شد، کودک ایرانی که در اروپا به دنیا آمده بود. پدر عشایر نژاد او نقشه هایی برای فرزندش در ذهن ترسیم کرده بود و مادرش از همان بچگی دختر بچه ها را برای ازدواج با او کاندیدا کرده بود. آری کودک پسر بود اما

پسری متفات تر از دیگران بود او به جای ماشین با عروسک بازی می کرد. او پیراهنش را از تن به در می آورد و همانند کلاه گیزی به سر می بست. تا اینجا می شد رفتارهای این کودک را توجیه کرد طوری که غرور فرهنگی یک خانواده جریحه دار نشود. او روز به روز حالت و رفتارهایش پر رنگ تر می شد و واضح بود که این رفتارها مردانه نیست. پدر که مسول تربیت فرزند بود بارها او را کتک می زد تا او رفتارهای خود را تغییر دهد حتی یک بار که او را در حال رژلب کشیدن دیده بود با تفنگ دنبال او افتاد که او را به قتل برساند و پسریچه جوان به کارگاه نجاری نزدیک خانه خود پناه می برد و آن ها ضامن شده و جانش را نجات می دهند. اما آیا با زور می شد این گرایش را سرکوب کرد؟ جوان که خود را بی عار می دانست به کمبودهای زندگی و به عمل کرد دیگران فکر می کرد و تمام این کمبودها و مشکلات را ناشی از این گرایش خود می دانست و دائم نفرت را نسبت به دیگران در دلش پرورش می داد و زمانی رسید که دید از همه متنفر هست.

در سن جوانی تصمیم به اصلاح خود گرفت و شروع به خواندن کتاب های روانشناسی بسیاری کرد به کلاس های تفکر عمیق می رفت و حتی دین خود را عوض کرد و آن قدر در معنویت فرو رفت تا دستیار کشیش شد و به شعر نیز رو آورد. برای درمان بیماری خود تلاش بسیاری می نمود اما این تلاش ها کار را بدتر می کرد زیرا که این تلاش ها از جوان یک شخصیت بزرگ ایجاد کرده بود اما هنوز گرایشات و رفتارها در او

باقی مانده بود و هیچ تغییری نکرده بود. با بروز این رفتارها گرایشات خیلی چیزها برای از دست دادن موجود بود و کسی نیز وخامت اوضاع درون او را درک نمی کرد. او یک درد عاطفی داشت. او با استفاده از هنر بازیگری حرکات اضافی دست و صورتش را که در رفتارهای اجتماعی داشت را از بین برد. برای کسی که قبلا در آستانه پذیرش جنسیت بود خیلی سخت است که بپذیرد مرد است و تمام سعی خود را کرده بود که خود را به کاریکاتوری از زن تبدیل کند و حالا باید این کاریکاتور را اصلاح می کرد و شیوه ای نرمال را جایگزین آن می کرد. او یک جلوه کامل از یک انسان ایده آل بود اما او همجنسگرا بود تا این که یک روز تصمیم گرفت که با این روبرو شود و جستجو در اینترنت را آغاز کرد. یک روز صدایی شنید:

همجنسگرایی بیماری نمی باشد

همجنسگرایی گناه نیست

او این پیام را چند بار شنید و او را در دنیای درونش استوار ساخت و به این برهان روحی پاسخ داد. حالا دیگر قلب او به راستی لبریز از عشق شده است و او حتی دشمنان خود را دوست دارد. او گناهکاران را دوست دارد. عدالت طلب هست و زنده باد مخالف من را سر می دهد و اختلافات را جشن می گیرد. او خود و دیگران را آن گونه که هستند دوست دارد نه آن گونه که می بایست باشند. او خود و دیگران را در ظاهر واقعی می پذیرد. او رها است و اکنون شما را نیز دوست می دارد. او یک همجنسگرا است که سازمان همجنسگرایان ایرانی او را نجات داد. او یک همجنسگرایی است که برنامه های رادیویی را با جان دل می شنود و اشک می ریزد. او یک همجنسگرایی است که نشریات را با روحش می خواند. او همجنسگرایی است که امروز به همجنسگرا بودنش افتخار می کند. زنده باد عشق و مرگ بر دروغ پذیری

بدرود

چقدر دیر می فهمیم که زندگی همان لحظه هایی است که مشتاقانه در انتظار سپری شدن آن ها هستیم

اندرزهای قدیمی

اندرزهای موبد موبدان آذربادماراسپند

(زمان ساسانیان)

ای پسر من نیکوکار باش نه بدکار زیرا زندگانی انسان جاودان نیست و هیچ چیز از کردار نیک لازمتر نمی باشد و آنچه را گذشته است فراموش کن و بدانچه نرسیده رنج و اندوه مبر.

خود را به بندگی، به کسی مسپار و هرکس با تو کینه ورزد و خشم گیرد از او کناره جو.

همیشه و هر جا توکل به خدا داشته باش و دوستی با کسی کن که به تو بیشتر سود رساند.

هرچه شنوی به عجله و بیهوده مگو و بیهوده مخند.

قبل از جواب دادن تفکر کن.

هیچ کس را تمسخر مکن.

با بدکار همراز مشو و با خشمگین نیز همراه مشو.

با فرومایه مشورت مکن.

با مست هم خوراک مشو.

بدچشم را به معاونت خود قبول مکن.

به حسود مال خود را نشان مده.

از پادشاهان فرمان ناحق مخواه.

از سخن چین و دروغ گو سخن مشنو.

در مجازات مردم کینه نوز.

در معبر عام مجادله نکن.

با بسیار متمول هم خوراک مشو.

رادمرد را مزین و برای جاه و مقام مجادله مکن.

با پاک نظر، کارآگاه، هشیار و نیکخو مشورت و دوستی کن.

از مرد قوی و متمول و کینه توز دور باش.

با ادیب دشمن مباش و با نادان راز مگویی.

حضور دانشمندان را گرامی دار و از ایشان سوال کن و جواب شنو.

به هیچکس دروغ مگویی.

از بی شرم مال مگیر و به نزد بدکار چیزی گرو مگذار.

نه به راست نه به دروغ هرگز سوگند مخور.

تا توانی مردم را به زبان میازار.

به ضرر و دشمنی کسی راضی مشو.

تا حدی که می توانی از مال خود داد و دهش نما.

کسی را فریب مده تا دردمند نشوی.

پیشوای نیک را گرامی دار و سخنش بپذیر.

آیین چراغ، خاموشی نیست!

ستون میزگرد

را هر چه بیشتر حمایت کنید

مسئولیت این ستون را

پویا

به عهده دارد.

پویا نویسنده ستون "من هم هستم" در مجله سکاف می باشد که همکاری رسمی با او در نشریه چراغ برایمان غرور آفرین است.

رواق منظر چشم من آشیانه توست

کرم نما و فرود آ که خانه خانه توست

پویا جان به خانه خودت خوش آمدی

می توانید با استفاده از ایمیل editor@pglo.org با پویا در تماس باشید. لطفا در قسمت موضوع نامه بنویسید

"میزگرد - پویا"

توضیحات کامل تر در ستون میزگرد به قلم پویا نوشته شده است. در انتظار حضور شما در این میزگردها هستیم.

امور فرهنگی سازمان همجنسگرایان ایرانی

سردبیر نشریه چراغ

پیام شیرازی

جز از خویشان و دوستان چیزی از کسی وام مگیر.
سخن را آشکارا بیان کن و بدون اندیشه سخن مگو.
بر خلاف قانون به کسی وام مده.
مرد فقیر و بینوا را تمسخر مکن شاید تو نیز روزی بینوا
شوی و سخن به موقع بگو زیرا بسیار خاموشی بهتر از
تکلم و بسا تکلم بهتر از خاموشی است.
راستگو را برای پیغام بفرست.
فرومایه را اعتنا مکن و شخص محترم را در پایه اش
پاداش رسان.

خوش صحبت و شیرین گفتار باش.
منش خود را نیک بدار و از
نیک کرداری خود غره مشو و
رجز مخوان.
به روسا و پادشاهان خیانت
مکن و از بزرگ و نیک سخن
بخواه، از هر کس و هر چیز
مطمئن باش و فرمان خوب ده
تا بهره خوب گیری، بیگناه باش
تا بیم نداشته باشی و سپاس
دار باش تا لایق نیکی باشی.
با مردم یگانه باش تا محترم و
مشهور باشی.
راستگو باش تا استقامت
داشته باشی.



متواضع باش تا دوست بسیار داشته باشی.
دوست بسیار داشته باش تا معروف باشی.
معروف باش تا زندگانی به نیکی گذرانی.
مطابق وجدان خود رفتار کن که بهشتی شوی.
سخی و جوانمرد باش تا آسمانی باشی.
با قدر شناس و ناسپاس معاشرت مکن.
روح خود را به خشم و کین آلوده مساز.
در هر کار و گفتار تواضع و ادب را فراموش نکن.
هرگز ترشو و بدخو مباش و در انجمن نزد نادان منشین
که تو را نادان ندانند و در مجالس در صدر منشین تا از
آنجا ترا بلند نکنند و به جای پایین تر نشانند.
نسبت به پدر و مادر خود فرمانبردار باش و اگر خواهی
از کسی دشنام نشنوی کسی را دشنام مده.
تند و عصبانی مباش و با کسی که پدر و مادر از او
ناخشنودند همکار مباش تا گناهکار نباشی.

برای شرم و ننگ مرتکب گناه مشو.
دو رو و سخن چین مباش و در انجمن نزدیک دروغگو
منشین و چالاک باش تا هوشیار باشی.
سخرخیز باش تا کار خود را به نیکی به انجام برسانی.
دشمن کهنه را دوست نو مساز زیرا دشمن کهنه مانند
مار سیاه است که حتی بعد از صد سال انتقام را
فراموش نمی کند و دوست کهنه را گرامی دار و در
دوستی او استوار باش.

یزدان را ستایش کن و دل را شاد ساز تا یزدان نیکی تو
را بیافزاید و حکمرانان را نفرین مکن زیرا آنان پاسبانان
مردم هستند.

ای پسر من بشنو تورا می گویم که
بهترین بخششها تعلیم و تربیت مردم
است زیرا مال و مکتب زوال پذیرد و
چهارپایان بمیرند ولی دانش و تربیت
باقی بماند.

همیشه روح خود را بیدار دار و برای نام
خود از کسب و کار احتراز مکن و بدان
که پارسا در آسایش ماند و بدکار
همیشه گرفتار اندوه است.

اگرچه افسون مار به خوبی بدانی اما
دست به مار مز
تا تو را نگزد و نمیری و اگرچه شناوری
خوب بدانی اما زیاد در آب مرو تا غرق

نشوی.

با هیچ کس و به هیچ آیینی پیمان شکنی مکن که
آسیب به تو نرسد و مال کسان را تاراج مکن و با مال
خود میامیز.

مغرور و خودپسند مباش زیرا مردم دارای همان خوبی
هستند که از زمان شیرخوارگی خود کسب نموده اند و
هیچ فرازی بدون نشیب و هیچ نشیبی بدون فراز
نیست.

چون خوشی رسد بسیار خشنود و غره مشو و چون
سختی فرا رسد غمگین و افسرده مباش زیرا هر
خوشی یک ناخوشی و هر نیکی یک بدی در پس دارد.
خوراک زیاد مخور و از هر خوراک مخور و زود زود به
مجلس عیش بزرگان مرو که پسندیده نیست.
ای پسر تورا می گویم که بهترین چیزها برای سخاوت
تعلیم و تربیت مردم است.

ماجرای گلناز، نگاهی نقد آمیز

مهرناز خجسته

مدیریت پروژه سیمای همجنسگرایان ایرانی

روزنامه قدس: دستانش را به میله های راهروی دادگاه گره کرده بود و نگاهش را به مراجعه کنندگانی که در راهرو رفت و آمد می کردند، دوخته بود. نگاهی که از بی تفاوتی حکایت داشت. در يك لحظه با شنیدن صدای مأمور به طرف او رفت و شروع به صحبت کرد، اما بی نتیجه بود زیرا هنوز نوبت او نرسیده بود. به طرف نرده ها بازگشت و به انتظار ایستاد. زمانی که با او به صحبت پرداختم حس کردم دوست ندارد اطلاعاتی درخصوص حضورش در دادگاه بدهد. گفت کاری که مشکلی از من حل نمی کند چرا انجام دهم. صحبت از مشکلات چه فایده ای دارد؟ و قبل از این که جوابی بدهم، ادامه داد حتماً می خواهید بگویند درس عبرت دیگران می شود؛ نه خانم وقتی انسان در شرایط سخت قرار می گیرد به هر کاری دست می زند و کسی نمی تواند آن موقع موعظه و نصیحت را راهکار خود قرار دهد. سکوتی سنگین بین ما حاکم شد.

تقریباً از پاسخگویی اش ناامید شده بودم که ناگهان نظرش عوض شد و گفت خیلی خوب حرف می زنم ولی شما این کار مرا به حساب درد و دل بگذارید. از این که حاضر به گفتگو شد، تشکر کردم.

اسمت چیه؟ گلناز

چند سالته؟ ۱۳ سال.

چرا به دادگاه آمدی؟ در پارک بودم که ساعتی ۶ یا ۷ صبح دستگیر شدم.

ساعت ۶ صبح پارک چی کار می کردی؟ تازه از خواب بیدار شده بودم که...

مگر داخل پارک می خوابی؟ (مکتبی کرد) نه همیشه؛ امنیت نیست، اما گاهی که بتونم از تیررس باغبانها و مزاحمان راحت بشم داخل پارک می خوابم.

پدر و مادرت کجایند؟ پدر و مادرم از یکدیگر جدا شدند، مادرم ازدواج کرد و من اصلاً خبری ازش ندارم. شوهرش اجازه نمی داد بینمش.

چندساله بودی که از هم جدا شدند؟ فکر کنم ۶ یا ۷ سال داشتم که پدر و مادرم از هم طلاق گرفتند و من ماندم و برادرانم.

برادرانت کجایند؟ یکی از برادرهایم که دو سال از من کوچکتر است در تعمیرگاه کار می کند و شب هم همان جا می خوابد و یکی از برادرهام هم با عمه ام زندگی می کند.

تو چرا با عمه ات زندگی نمی کنی؟ وقتی پدر و مادرم از هم جدا شدند من با عمه ام زندگی می کردم، اما بعد از دو سال عمه ام گفت که از نگهداری من عاجز است و بهانه اش این بود که من نظم زندگی آنها را به هم زدم برای همین، من را تحویل پدرم داد. پدرم در يك کارخانه کار می کرد صبح زود از خانه خارج می شد و آخر شب می آمد، در مدتی که پدرم نبود نامادری کلی اذیت می کرد. بارها از پدرم شنیده بودم که می گفت تو فرزند ناخواسته ما بودی و هر بار که با مادر ناتنی ام دعوا می شد پدرم از او حمایت می کرد و با کمربند من را کتک می زد برای همین از خانه فرار کردم.

بعد از فرار از خانه کجا رفتی؟ روز اول سرگردان بودم

هوا که تاریک شد ترس

عجیبی وجودم را فرا گرفت

برای همین تا خود صبح

مقابل در خانه نشستم و

قبل از آمدن پدر از آنجا دور

شدم، فکر می کردم اگر

اتفاقی بیفتد بتونم بروم

داخل خانه.

پدرت از این که تو از منزل

خارج شدی ناراحت نبود و

دنبالت نیامد؟ نه، فکر نمی کنم تا وقتی که تحویل

بهبیستی شدم و آنها با او تماس گرفتند دنبالم نیامد.

چند بار دستگیر شدی؟ سه بار، يك بار که به

بهبیستی تحویل داده شدم پدرم آمد و من را از آن جا

برد برای بار دوم توانستم از دادگاه فرار کنم و الان هم

که بار سوم است که دستگیر می شوم.

میزان تحصیلات چقدر است؟ بی سواد

چرا مدرسه نرفتی؟ مادر ناتنی ام اجازه نداد من

تحصیل کنم از طرفی من جایی برای زندگی ندارم چه

برسد به تحصیلات.



آن باری که از دادگاه فرار کردی کجا رفتی؟ خیابان. نگاهی به سر و وضع مرتبش انداختم با نگاه پرسشگرانه من فهمید که می‌بایست راست بگوید. بعد از این که فرار کردم در پارك با خانمی آشنا شدم. او مرا به خانه اش برد و از من خواست به نظافت خانه مشغول شوم در عوض خرج خوراك و پوشاك من را تأمین می‌کند. يك هفته خانه آن زن که اسمش سیمین بود ماندم او به من جیب بری را یاد داد. تا حالا سرقت هم کرده ای؟ برایم خیلی سخت بود، اما کم کم یاد گرفتم و عادت کردم.

تا به حال به جرم سرقت هم دستگیر شدی؟ نه. اگر پدرت دنبال بیاید برمی‌گردی؟ نه، اگر با شلاق هم مجبورم کنند بر نمی‌گردم

چرا؟ برای این که نامادری ام رفتار خوبی با من ندارد، هنوز درد سیلی هایی که به صورتم می‌زد تمام بدنم را می‌لرزاند.

هیچ وقت با پدرت در این خصوص صحبت نکردی؟ نه، چون پدرم از مادر ناتنی ام دفاع می‌کند، وقتی كتك می‌خوردم مادر ناتنی ام می‌گفت که این‌را از زندگی من خارج کن و او هم قول می‌داد به محض این که بتواند جایی پیدا کند که از من نگهداری کند این کار را می‌کند.

دوست داری به بهزیستی بروی؟

نمی‌دانم، اگر اجبار باشد شاید. من هر کاری که در آن اجبار باشد را انجام می‌دهم.

علاقه ای به تحصیل نداری؟ نه سودی نداره آدم باید کاری بکنه که برایش سود داشته باشد.

اگر آزاد شوی باز هم دست به سرقت می‌زنی؟ نه، مگر مجبور باشم. (گلناز درحالی که جابه جا می‌شد و روسری اش را محکم می‌کرد) خیلی دوست داشتم زندگی خوبی داشته باشم، از آوارگی خسته شدم اما این زندگی را در کنار پدر و مادر ناتنی بودن ترجیح می‌دهم.

صدای مأموری که همراه او بود و از او خواست به اتاق قاضی بروند رشته گفتار گلناز را پاره کرد. چند قدمی

که دور شد برگشت و درحالی که تبسمی بر لب داشت گفت دیدی گفتم حرف زدن دردی را دوا نمی‌کند ...

این تنها گوشه ای از زندگی دختران فراری است که شاید حتی تا به حال متوجه حضور آنان هم نشده ایم. تنها زمانی که اتفاق یا حادثه ای رخ دهد یادمان به معضل فرار از خانه و خانواده می‌افتد و مطالبی را برای تمام آدرس های موجود خود ارسال می‌کنیم و در اطلاع رسانی جامعه جهانی کوشش های فراوانی را به انجام می‌رسانیم اما آیا این توجهات حتما می‌بایست بعد از یک حادثه باشد؟ چرا هر چه می‌شنویم و می‌خوانیم که "علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد" اما در گوشمان فرو نمی‌رود؟ چرا فقط می‌شنویم؟ مطمئن باشید که به دلیل همین کم توجهی آن چه را که می‌شنویم نیز سریع از یاد خواهیم برد. مسلما

این بار اولی نیست که این حوادث را می‌شنویم اگر روزی صفحه حوادث روزنامه ها را باز کنیم مملو از این خبرهاست. این خبررسانی ها چه دردی را دوا می‌کند؟ برآستی چه باید کرد؟

مردم فکر می‌کنند که فقط "دختران



فراری" هستند و این به دلیل ظلم و تجاوز به زنان است و به دلیل شهوت نه برابر زنان نسبت به مردان آنان تصمیم به فرار گرفته و معمولا جذب فساد و فحشا می‌شوند. اما به نظر من این مسخره ترین تعبیری است که برای توجیه این معضل ایجاد و منتشر شده است. ما شمار زیادی نیز از "پسران فراری" داریم که جامعه مردسالار پوشش دهنده خوبی برای آن ها هستند زیرا که به راحتی مکان و موقعیتی برای خود دست و پا کرده و از بسیاری از گرگان جامعه در امان هستند که نقض این باور نیز براحتی در مورد پسران فراری همچنسگرا امکان پذیر است. فراری ها اعم از پسر و دختر معمولا یک معضل بزرگ اجتماعی به شمار

می رود و به جای این که به ذکر موارد فرار اشاره کنیم می بایست دلایل فرار را بیشتر مورد نقد و بررسی قرار دهیم. شاید بیان آن ها کمکی باشد برای رسیدن به یک نتیجه مطلوب مبارزه با آن چون تا نتوانیم راه های سازنده معضل را شناسایی کنیم نمی توان آن ها مسدود و از بین ببریم.

وضعیت همجنسگرایان ایرانی نیز با این اتفاقات بی تاثیر نیست. زمانی که همجنسگرایی به دلایل مسائل خانوادگی و اجتماعی از خانه متواری شده و به شهرهای دیگر پناه می برد و بی سرپناه و بی کار و بی پشتیبان است تن به خودفروشی و فساد و فحشا می سپارد. این جا دیگر مسئله قدرت شهوت نیست و مسایل بسیاری مطرح می شوند. چرا متواری شدند؟ آیا تنها درک نکردن خانواده کافی است و یا آیا تنها نیاز

مالی و تن به خودفروشی قانع کننده هست؟ خیر، این دلایل تنها بهانه ای هستند که این افراد قادر به گفتن هستند و از بیان حرف دل خود عاجزند. زمانی که فردی



پل کریمخان، جام جم، پارک ملت، پارک دانشجو و ... در تهران و مکان های بسیار در شهرهای دیگر همه مکان هایی هستند برای این تن فروشی ها و سواستفاده های اجتماعی اما متأسفانه فکر می کنیم که این ها امکاناتی هستند که دولت از آن ها چشم پوشی کرده و با وجود اطلاع از آن ها اقدام به جمع آوری و دستگیری نمی کند زیرا که مایل به دادن آزادی هایی در پشت پرده هست و تداعی کننده این باور هست که دولت و قوانین اسلامی با همجنسگرایی مشکلی ندارد. من کاملاً با این طرز تفکر مخالفم و معتقدم که این ابزارهایی هست که مراجعه کنندگانش را به چوبه های دار و میادین سنگسار رهسپار می کند و یا حداقل در انزوا آنان را به کام مرگ می کشاند.

زمانی که فردی محکوم به شلاق و اعدام و ... می شود این تجاوزها و تن فروشی ها و فساد و فحشا به برهم زدن نظم و اخلاق عمومی و بزه کاری و ... تعبیر می شوند و بر روی حکم دادگاه نوشته شده و مرگ او را تضمین می بخشند. هر عقل سالمی در ابتدا زودن

جامعه از این چنین انگل هایی را مثبت ارزیابی می کند اما برآستی به وجود آورنده این جرایم و ساختن این انگل ها کیستند؟

که فرار کرده مورد ظلم و تجاوز قرار بگیرد بشریت دایه دلسوزتر از مادر شده و همه این تجاوزها و این اعمال را محکوم می کنند اما چرا کسی دلیل این اتفاقات را نمی پرسد؟ چرا به جای اینکه این دختران و پسران محکوم شوند خانواده های آنان در دادگاه مورد سوال قرار نمی گیرند؟

با نگاهی به جامعه متواری شده اقلیت های جنسیتی ایران می توانیم به عمق این مطلب پی ببریم. پارک ها و پل ها و باتوق هایی که بایستی محل آشنایی باشند محل خرید و فروش شده اند. عاملان و مسولان ایجاد این اماکن کیستند؟ چرا به فکر براندازی عوامل این مکان ها نیستیم و علت را رها کرده و معلول را چسبیده ایم؟

برای برقراری ارتباط با اشکان حسیان
مسول ستون "از رنجی که می بریم" لطفاً
از آدرس ایمیل editor@pglo.org
استفاده کنید و در قسمت موضوع نامه
خود بنویسید
"از رنجی که می بریم - اشکان"

امروز گل هدیه گرفتم

رهایی زن

امروز گل هدیه گرفتم. امروز نه تولدم بود و نه روز خاصی دیگری. ما دیشب باز دعوا کردیم. او حرف های بی رحمانه ای به من زد که واقعا مرا آزد. می دانم که متاسف هست و از چیزهایی که به من گفته منظوری نداشته چون امروز برای من گل فرستاده است.

امروز گل دریافت کردم سالگرد ازدواج یا روز به خصوصی نبود. دیشب او مرا به گوشه اتاق پرت کرد و شروع به فشردن گلویم نمود. عین کابوس بود. باور نمی کردم حقیقت دارد. امروز صبح که بیدار شدم تمام بدنم زخمی و کبود بود.

می دانم که او باید متاسف باشد چون برای من امروز گل فرستاده است

امروز گل دریافت کردم روز مادر یا مناسبت خاصی نیست. دیشب او دوباره مرا زد و حتی بدتر از دفعات قبل. اگر او را ترک کنم برای زندگی چه باید کنم؟ از بچه هایم چطور مراقبت کنم؟ پول از کجا بیاورم؟ از او می ترسم و از ترک کردن خانه وحشت دارم.

اما می دانم او متاسف است چون امروز برایم گل فرستاده است.

امروز گل دریافت کردم.

راستی امروز روز خاصی برای من بود

روز تشیع جنازه ام بود

دیشب بالاخره مرا تا سرحد مرگ کتک زد

اگر من به اندازه کافی قدرت و شجاعت مقابله داشتم

امروز گلی دریافت نمی کردم

چراغ در بهمن ماه دو بار به

خانه های شما می آید

چشم امید به میهمان نوازی شما داریم

پیامبر آزادی گی ها (۱)

نوشته ریکتور نورتن و ترجمه ای از نیکی

این مقاله در دو قسمت ارائه می گردد

شك دارم که هیچ شاعر ملی گرایي به اندازه "والت ویتمن" شاعری کاملاً ملی گرا بوده باشد. بحث کردن درباره والت ویتمن، به منزله بحث کردن درباره ظریفترین و واقعی ترین چیزها پیرامون آرمان آمریکایی است، چرا که ویتمن خود آرمان آمریکاست. کتاب شعر او، (برگهای علف Leaves of Grass)، که در طی سالهای ۱۸۵۵ تا ۱۸۹۲ (یعنی در طی جنگ داخلی که به واسطه آن اقتصاد مبتنی بر کشاورزی آمریکا به اقتصاد مبتنی بر نیروی صنعتی تحول یافت) به دفعات مورد نقد و اصلاح قرار گرفته، شامل اسطوره ای که همان آمریکا است، می باشد. این دوره هم چنین منعکس کننده روشهای سیستماتیک تزیین آرمانهای آمریکا است. تحریم علاقه جنسی و همجنسگرایی در آمریکا زندگی خصوصی والت ویتمن را با سختی شدیدی مواجه نمود. با وجود این، ویتمن وطن پرستی ثابت قدم باقی ماند و خوشبینی خود را تا آخر حفظ کرد. خوشبینی ای که هنوز هم بسیاری را قادر می سازد تا شاهد "نوید روشن" آینده در آمریکا باشند. من هنوز فکر می کنم که اعتقاد ویتمن به آرمانهای آمریکا، آرمانهایی همچون وفور سخاوتمندانه ویژگیهای مادرانه، لذت کار یدی، اعتقاد به "پیشرفت"، ضرورت اقدامات مهم مبتنی بر سرمایه گذاری و غیره؛ اعتقادی بسیار صاف و ساده دلانه بوده است. با وجود این، در برخی از اشعار او جای این اعتقاد خالی است بطوری که گاه موجب می شود ایمانم را به آزادی اجتناب ناپذیر گی ها (همجنسگرایان) از دست بدهم.

ویتمن بزرگترین مایه سرافکندگی آمریکاست، زیرا اگر آن چه که او در مورد دموکراسی می گوید حقیقت داشته باشد، آرمان آمریکایی مساوات جهانی يك آرمان همجنسگرایانه محض است و علاقه به همجنسگرایی اساس دموکراسی را تشکیل خواهد داد. ویتمن شاعری است که در توطئه و افراط حتی از جین جنت (Jean Genet) هم سبقت گرفته و کودکان مدارس آمریکا در نیم قرن گذشته با احتیاط تمام از بزرگترین شاعر آمریکا به دور نگاه داشته شده اند. من شخصا تقریباً تا قبل از اتمام هفدهمین سال

آیین چراغ، خاموشی نیست!

آموزش رسمی که مبادرت به شرکت در جنبش آزادی گي ها در سال ۱۹۷۱ کردم، (اشعار) ویتمن را به دقت خوانده بودم. والت ویتمن و آزادی گي ها برای من تقریباً معادل و مترادف یکدیگرند و تجلی این دو تغییری اساسی در زندگی من بوجود آورده زیرا هر دوی آن ها در یک ردیف در کنار هم قرار دارند. یک روز بعد از ظهر، من در همایش GLF که به منظور گفتگویی جدی تشکیل شده بود شرکت کردم ولی متأسفانه این همایش به جلسه ای برای شراکت در غم یکدیگر تبدیل شد و سنگینی غیر قابل تحمل تشویش هایمان ما را به سکوت و خفقان تهدید می کرد. مردی می گفت که فشار و تشویش های جامعه بقدری زیاد است که ما مجبوریم خود را تسلیم نومیدی کنیم. زنی همجنسگرا بعزت این نگرش نومیدانه بر او خروشید و در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود برخاست و این جملات والت را با صدای بلند بازگو کرد:

"برگی برای اتحاد؛

شما انسانهای واقعی، پیر و جوان!

شمایی که در اطراف می سی سی پی و پیرامون تمام شاخه ها و شعبه های می سی سی پی زندگی می کنید!

شما قایقرانان و مکانیک های مهربان! و شما ای انسانهای خشن!

شما ای زوجها! و همه شمایی که در صفوف منظم در خیابانها حرکت می کنید!

آرزو دارم عقاید خود را در شما القا کنم و ببینم که همه شما دست در دست یکدیگر گام برمی دارید."

برایم عجیب بود. تمام عمرم ادبیات خوانده بودم اما تا آن زمان نمی دانستم که یک شعر تا چه حد می تواند مهم باشد. گفته شده است که والت ویتمن انسانی سنت شکن و قلندر مآب بوده است و این عین حقیقت است تا جایی که او هرگز شغل معمولی ثابتی در پیش نگرفت. این امر همچنین نشان می دهد که او تا چه حد - احتمالاً نه به میل و اراده خود - گوشه نشین و انزوا طلب بوده است. او به سال ۱۸۱۹ در لانگ آیلند نیویورک متولد شد. او به کارهای معمولی می پرداخت تا این که در سن یازده سالگی به میل خود تصمیم به ترک تحصیل نمود. مدتی نزد یک وکیل و سپس نزد یک پزشک پادویی کرد و مدتی نیز برای یکی از

روزنامه های بروکلین با سمت کارآموز حرفه‌چینی به کار پرداخت. از سال ۱۸۳۴ تا سال ۱۸۴۱ بعنوان مدیرمدرسه در هفت مدرسه مختلف، در روستاهای مختلف کوچک نیویورک مشغول بکار بود و هر از گاهی برای روزنامه های گوناگون مقاله می نوشت. در سال ۱۸۴۱، خسته از زندگی کسل کننده روستایی به شهر نیویورک مراجعت نمود و در آنجا برای چند روزنامه در سمت های حرفه‌چین، خبرنگار، سرمقاله نویس و ویراستار بکار اشتغال ورزید. او شیفته هیاهوی برادوی (Broadway)، کافه ها، تئاترها و تفریحات شبانه آن بود و به مرد شیک پوشی مبدل شده بود. یکی از همکاران روزنامه نگارش او را اینگونه توصیف می کند:

"او مردی بلند قد با ظاهری آراسته، خوش لباس، دارای چشمانی نافذ و زیبا و سیمایی شاد و بشاش بود. او معمولاً یک کت فراق می پوشید و کلاه بلندی به سر می گذاشت. عصای کوچکی همراه داشت و یقه کتش تقریباً همیشه مزین به گل سینه بود."

او از نمایشگاه های هنری، موزه مصر و اپرا دیدن می کرد. در بنادر بزرگ به تماشای کشتی ها می پرداخت و در خیابانهای وسیع در میان جمعیت قدم می زد. یکی از تفریحات مورد علاقه او نشستن روی صندلی کنار رانندگان جوان و خوش اندام اتوبوس ها و گپ زدن و خواندن اشعار برای رانندگان اتوبوس هایی بود که در خیابان برادوی رانندگی می کردند. تفریح دیگر مورد علاقه اش رفت و آمد با قایق های مسافری بروکلین و اختلاط با کارگران خشن بود که روی عرشه کار می کردند. او اشتهای سیری ناپذیری به کسب تجارب گوناگون در نیویورک داشت، با وجود این او اصولاً در میان جمعیت تنها بود، بیشتر یک تماشاچی بود تا شرکت کننده، چرا که او هنوز آدمی خوددار و انزوا طلب بود.

انبوهی از زنان و مردان ملبس به لباسهای عادی، وای که چقدر شما در نظرم عجیب هستید. صدها و صدها نفری که با قایقهای مسافری رفت و آمد می کنند و به خانه هاشان برمی گردند، بیش از حد تصور برای من عجیب هستند، و شمایی که سالهای پس از این از ساحلی به ساحلی رفت و آمد خواهید کرد، برای من و در اندیشه هایم بیش از آن که تصور کنید عجیب هستید . . .

من یکی بودم به همراه دیگران، همراه با روزها و اتفاقات دیگران، مردان جوانی که من به آنها نزدیک می شدم و یا از کنارشان می گذشتم، اسم کوچک مرا با صدایی بلند و رسا صدا می کردند، وقتی می ایستادم بازوانشان را روی گردنم و وقتی می نشستم تکیه بی اختیار بدنهایشان را بر بدنم احساس می کردم، در خیابانها، در قایقهای مسافری، یا در مجامع عمومی چه بسیار کسانی را می دیدم که دوستشان داشتم و با وجود این هرگز کلامی به زبان نمی آوردم. (رفت و آمد با قایقهای مسافری بروکلین)

در سال ۱۸۴۸ ویتمن به نیوآرلینز سفر کرد و با احساس هیجان انگیز محله فرانسویان آشنا شد. چنین به نظر می رسید که مدت زیادی در آنجا اقامت خواهد گزید اما بطور غیرمنتظره ای پس از سه ماه مراجعت نمود و در همان زمان از سمت ویراستاری روزنامه کرسنت نیوآرلینز برکنار شد، که علت این هر دو امر مجهول باقی ماند. شایع شده بود که ویتمن با یک زن دو رگه فرانسوی الاصل که از طبقه اشراف بوده رابطه نامشروع داشته که منجر به رسوایی شده بود. یکی از اشعار معروفش در مورد عشق دگرجنس گرایانه تصدیق کننده این مطلب بود، اما در سال ۱۹۲۵ نسخه دستنویس خطی ویتمن پیدا شد و معلوم گردید که ویتمن برای قابل چاپ شدن این شعر، رابطه جنسی خود با معشوقش را وارونه جلوه داده است. این ترفند و تغییر جهت گویای آنست که ویتمن، نه تنها بیگناه نبوده بلکه کاملاً هم از ماهیت شهوت "همجنسگرایانه" خود آگاهی داشته است. منتقدان هنوز هم مایلند این کشف مهم را نادیده انگاشته و اغلب نسخه دگرجنسگرایانه این شعر در کتابهای استاندارد آثار ادبی به چاپ می رسد، اما من نسخه خطی و دست نوشته آنرا در اینجا نقل می کنم:

زمانی من از میان شهر پرجمعیتی عبور می کردم که با نمایشها، معماریها، مراسم و سنتهای خود زندگی آینده مرا رقم می زد.

لیکن اکنون تنها چیزی که از آن شهر به یاد می آورم مردی است که تصادفاً او را در آنجا ملاقات کردم، مردی که به خاطر عشقش به من مرا در آنجا محبوس کرده بود، روزها و روزها ... شبها و شبها ما با هم بودیم اکنون هر چیز دیگری از خاطر محو و فراموش شده

است، بیاد می آورم که او تنها مردی بود که می دیدم مرا با شور و اشتیاق در آغوش می گرفت، باز با هم پرسه می زدیم، عشق می ورزیدیم و باز از هم جدا می شدیم، باز او دستم را در دست می گرفت که نرم، او را نزدیک در کنار خود می دیدم با لبانی خاموش، غمگین و مرتعش. (زمانی می گذشتم من از میان شهر پرجمعیتی)

به نظر می رسد که این اولین تجربه جنسی همجنسگرایانه ویتمن بوده است همچنین به نظر می رسد که او گرچه آنرا به درستی درک نمی کرد اما توان پس زدن آنرا هم نداشت و نیز این که گریز او از آنجا احتمالاً بدین منظور بوده تا از شراکت کامل در آن در امان بماند و شاید هم برای آن بوده که از آبروریزی و رسوایی جلوگیری کند. او به بروکلین بازگشت و در روزنامه فریمن مشغول بکار شد، اما هنوز سالی نگذشته بود که از آنجا هم استعفا داد و به لانگ آیلند به نزد خانواده اش بازگشت و برای کمک به امرار معاش آنها به شغل نجاری پرداخت و تنها هر از گاهی برای روزنامه ها مقاله می نوشت.

در فاصله این زمان و ۱۸۵۵، وقتی که برگهای علف برای اولین بار منتشر شد، او نوعی بحران عاطفی را تجربه نمود که او را از روزنامه نویسی به شاعر مبدل ساخت. اما بدرستی معلوم نیست که واقعاً چه اتفاقی رویداده و چه چیز موجب شده که این مرد شهری، گوشه عزلت اختیار کند و در اتاق زیر شیروانی اش به سرودن شعر بپردازد. تقریباً همچون همجنسگرایان دهه ۱۹۸۰، او از شیک پوشی کناره گرفت و به جمع "مردان گستاخ و خشن" پیوست. بعضی از زندگینامه نویسان عقیده دارند که ویتمن هم چون مسیح، سنت پاول و محمد دچار تحولی عرفانی شده و در سراسر اشعارش خود را "تجسم" و مرکز حلول خدایان گوناگون، بخصوص آنهایی که نماینده عشق ابدی اند، معرفی کرده است.

حال به هر دلیل، ویتمن به یک پیامبر مبدل شده بود، و در سال ۱۸۵۵ یکی از شگفت انگیزترین کتاب های شعری که در آن عصر و در اعصار قبل و بعد از آن بی نظیر بود به آمریکا عرضه شد. او مضمون اصلی خود را در اولین شعر خود اعلام کرده است:

”من می خوانم از خود خویشتن، فردی ساده و جدا از دیگران، با وجود این کلمه دموکراسی، کلمه توده ها را ادا می کنم، من می خوانم از سر تا پای پیکر انسانها. من می گویم که نه سیمای ظاهر و نه مغز به تنهایی شایسته ژرف اندیشی نیستند، کل این شکل است که ارزشی والاتر دارد، من به تساوی از اناث و ذکور می خوانم، از زندگی بی حد و حصر در لذات، تپش ها و نیروها، شادمانه برای آزادانه ترین عمل که تحت قوانین الهی شکل گرفته است.

من از انسان نوین می خوانم. (من می خوانم از خود خویشتن)

البته منظور از انسان نوین چیزی جز خود والت ویتمن نیست و شعرش آوازی است ناهنجار و وحشی:

والت ویتمن، پسری از منهن،
سرکش، فربه، شهوت پرست، که می خورد،
می آشامد و زاد و ولد می کند،
نه در احساسات غلو می کند، و نه برتر از مردان و زنان
و نه جدای از آنهاست، نه فروتن تر از نافروتنان، باز
می کند قفل ها را از درها، باز می کند درها را از
چارچوبشان، اگر دیگری را خوار کنم خود را خوار
کرده ام و هر چه کنم یا گویم در نهایت به خودم بر
می گردد.

الهام در من موج می زند و موج می زند، در من جریان و نمایه ای، من از کلمه رمز فطری حرف می زنم، من آواز دموکراسی را می خوانم، به خدا که من نخواهم پذیرفت که کسی نمی تواند همتایی با شرایط مساوی داشته باشند. (آواز خویش)

والت ویتمن دنیای تنیس و چای، اتاقهای پذیرایی خفه و دنیای فناپذیر را در هم فرو کوبید و برای جشن گرفتن واقعیت، واقعیتی که شامل روابط جنسی می شد، می بایست انگ یک نویسنده فساد انگیز را در سراسر زندگی خود با خود حمل کند. وزارت امور خارجه بعدها او را از داشتن شغل دولتی محروم کرد و تلاش کرد کتابهای او را توقیف کند. تنها چند ناشر بعد از مدتی نسخه هایی از آثار او را پذیرفتند و حتی خود ویتمن گاهی در برابر فشارهایی که برای حذف مطالب مستهجن از برخی متون بر او وارد می شد سر تسلیم فرود می آورد. اما در نسخه ۱۸۵۵، او هنوز درهای

خلوتگاه خود را برای جشن گرفتن رسمی پیام اصلی خود - عشق همجنسگرایانه - نگشوده بود.

زمانی در سال ۱۸۵۸ یا ۱۸۵۹، او دومین رابطه عشقی خود را تجربه نمود، این بار با مردی که اسمش با حرف «میم» شروع می شد. (ویتمن اغلب خود یادداشتهايش را سانسور می کرد و فقط هاله ای از ابهام در آنها برجای می گذاشت.) در این رابطه ظاهراً ویتمن با صراحت کامل همجنسگرایی خود را پذیرفته است. از متون مختلف می توان فهمید که این رابطه صرفاً يك رابطه لبه‌ای لرزان و خموش و توداری نبوده است بلکه رابطه ای توأم با احساس و هیجان و تسلیم در برابر لذت بوده است.

متأسفانه ”میم“ نتوانسته شدت عشق ویتمن را پاسخگو باشد:

”من شخص خاصی را به شدت دوست داشتم و او نه،
با این همه، من این اشعار را برای او نوشته ام.“

جدایی آنها تقریباً نه تنها منجر به خودکشی والت گردید. بلکه موجب شد ویتمن به معنی واقعی رسالت خود پی ببرد و مجموعه اشعار کالاموس را خلق کند مجموعه اشعاری که در سال ۱۸۶۰ به چاپ و نشر رسید. بحران سختی بود و ویتمن عملاً تمایلات جنسی خود را علنی نمود:

لذا اکنون من به شعله های آتشی که وجودم را تهدید به نابودی می کردند اجازه خواهم داد سرکشی کنند، آنچه که این آتش خفته و دود آلود را مدت‌های مدید نهان می ساخت برخواهم داشت، من به آنها آزادی مطلق خواهم داد و از یاران دل‌بند و از عشق شعر بشارت خواهم سرود.

گیاه کالاموس *calamus acornus*، که در زبان محاوره به آن ” اقلارون چمنی “ می گویند نماد عشق همجنسگرایانه ویتمن است. گیاهی که او از آن به عنوان ”پرچم گرایش من که از توده ای سبز و امیدبخش بافته شده است“ نام می برد. این گیاه، گیاهی است مقاوم و چند ساله که در کنار آبگیر های ایالات نیمه شرقی، به شکل دسته هایی به ارتفاع سه فوت می رویند و دارای برگ های دراز و نوک تیز، سنبله های سبز مایل به زرد، و ریزوم (ساقه زیرزمینی یا ریشه) های بزرگ و خزنده اند، که شباهت زیادی به آلت های تناسلی مرد در حالات مختلف نعوظ دارند. این

گیاه نام خود را از رودخانه الهه کالاموس که از غرق شدن و مرگ معشوق مذکرش "کارپوس" عزادار بود، به عاریت گرفته است. احتمال این که ویتمن بدون آگاهی از تاریخچه همجنسگرایانه این گیاه اشعار خود را به نام آن نسبت داده باشد، ضعیف است. این گیاه در اشعار ویتمن نشانه آرمانی این رسم و آیین سری است:

در راههای بدون رهگذر، در رویش کنار آبهای مرداب،
گریزان از زندگی ای که خود را به نمایش می گذارد،
گریزان از تمام معیارهایی که تا کنون منتشر شده،
گریزان از لذت ها، بهره ها و همنوایی هایی که من
مدتها برای تغذیه روح آنها را اشاعه می دادم.
اکنون معیارهایی که هنوز منتشر نشده بر من آشکار
می شوند، بر من آشکار است که روحم، روح انسانی
که من برای خشنودی یاران دلبندم از آن صحبت
می کردم، اینجا تنهایی تنها دور از هیاهوی دنیا،
همخوان و هم آواز با زبانهای عطرآگین، بدون خجالت
و شرم، (زیرا در این نقطه دور می توانم آنچه را پاسخ
دهم که در جاهای دیگر نمیتوانم).

زندگی که دیگر خود را به معرض نمایش نمی گذارد،
ولی هنوز هم همه چیز را در خود دارد، در من قوت
یافته، امروز قصد خواندن ترانه ای به جز ترانه های
دلبستگی های مردانه را ندارم و در امتداد آن زندگی
مادی این ترانه ها را بیان می کنم، در اینجا گونه های
عشقی ورزیده را از خود بر جای می گذارم، در این
بعد از ظهر نهمین ماه شیرین چهل و یکمین سال زندگی
ام [یعنی سپتامبر ۱۸۵۹]

بسوی آنهایی که مردان جوانی هستند یا بوده اند
بیش می روم، تا رازهای شبها و روزهایم را بر آنها فاش
سازم و نیاز به یاران دلبند را ارج نهم. (در راههای
بدون رهگذر)

البته این جریان مربوط به یک قرن پیش است، اما
واقعیت این است که ویتمن واقعاً نمی توانسته اسرار
شبها و روزهایش را به ما بگوید. او خود اغلب به تغییر
ضمایر، سانسور کردن متون و حتی حذف کامل اشعار
از چاپهای بعدی می پرداخت. در سال ۱۸۹۰ جان
ادینگتون سایموندز با صراحت از ویتمن پرسید که آیا
منظور ویتمن از دلبستگی یاران (comradeship)، اتحاد
و وصلت همجنسگرایانه است و ویتمن با هراس (هرچه
باشد این سوال عجیب از طرف شخصی کاملاً غریبه

بود) در پاسخ نوشت که او شش بچه نامشروع دارد و
احساس می کند که چنین برداشت و تعبیری مشتمل
کننده است. نیاز به گفتن نیست که حتی در
پی پیگرایانه ترین بررسی هایی که محققان آمریکایی
انجام داده اند، هیچ اثری از هیچ یک از این فرزندان
بدست نیامده است!

از آنجا که آثار ویتمن قسمتی از مجموعه آثار ادبی
امریکا است و در کلاسهای درس آموزش داده
می شود، هنوز علی رغم مدارک نسبتاً مستند، از زدن
برچسب "همجنسگرا" به او به شدت اجتناب
می شود. شخصی به اسم دکتر و.س. ریورز در سال
۱۹۱۳ ادعا نمود که از کسانی که در زمان جوانی باب
اشتهای ویتمن بوده اند یا از آن آگاهی داشته اند،
مدارک و شواهدی را جمع آوری کرده است. سال
گذشته از دکتر هرشفلد شنیدم که یک شاعر آلمانی-
آمریکایی بنام جورج سیلوستر ویرک، در مورد ادعایی
شخصی یک وکیل آمریکایی که هنوز در شیکاگو زندگی
می کند، با او صحبت کرده است. این وکیل، هنگامی
که پسر ۱۴ ساله بوده (!!)، توسط والت ویتمن بزرگ،
مفعول تحریک دهانی واقع شده است. ماتیون دویرمن
در: ("ناهنجاری والت ویتمن"، در مسیر زمان: کاوشی
در گذشته همجنسگرایی (میریدین، ۱۹۸۶)، ویرایش
۱۹۹۱)، صفحات ۲۰-۱۰۶) به بررسی این سند پرداخته
است. ادوارد کارپنتر در سال ۱۸۷۷ در کامدن
(Camden) با والت ویتمن ملاقات نموده و گفته
می شود که با او همبستر شده است. کارپنتر هنگام
برقراری ارتباط جنسی با گوین آرتور، نوع ارتباط جنسی
خود با ویتمن را فاش ساخته، گوین آرتور هم این جریان
را برای آلن گینسبرگ تعریف کرده و آلن گینسبرگ نیز
شهادت آرتور را با عنوان "تلسل" همجنسگرایی"
مجله گی سانشاین، ۷۵ (۱۹۷۸) منتشر نمود. بعدها کارپنتر نوشت که ویتمن از ترس
افکار عمومی شهادت آنرا نداشته تا همجنسگرایی
خود را علنی سازد:

او می دانست لحظه ای که چنین چیزی را بر زبان
آورد، تمام نشریات آمریکا بر او خواهند تاخت و دندان
خشم به او نشان داده و به او افترا خواهند زد و
گفته ها و کلامش را به هر نحوی که ممکن باشد به
گونه ای غیر واقع تفسیر و تعبیر خواهند کرد. وضعیت

امور در این کشور [انگلستان] بسیار بد است؛ اما در امریکا (این قبیل موضوعات) وضعیتی ده برابر اسف بار تر دارند.

ویتمن از افکار و روحیات زمانه خود را کاملاً آگاهی داشت و می دانست کلمات ممنوعه ای وجود دارند که حتی او که مدافع صراحت بیان و رک گوئی بود هنوز نمی توانست آنها را بکار ببندد:

جرأت به زبان آوردن آنها ندارم، حتی در آن اشعار -- ...
اینجا من افکارم را در سایه ای مخفی می کنم، من خود آنها را فاش نمی سازم و با وجود این، آنها بیش از تمام شعرهای دیگر مرا افشا می کنند.

ویتمن نزد کاربنتر اعتراف کرده بود که: "در پشت برگهای علف چیزی به عمد پنهان نگاه داشته شده است؛ بعضی از متون تعمداً در هاله ای از ابهام مانده اند.... فکر می کنم حقایقی هستند که لازم است پوشیده نگاه داشته شوند." اما علیرغم پوشیده سازیها و کلامهای ناگفته، او هنوز می توانست کاملاً رک و بی پرده باشد، بعنوان مثال، در توجیه بی بند و باری هایی که پیامد بلاواسطه علنی ساختن تمایل جنسی خود بوده چنین می گوید:

من در مجالس نیمه شب عیش و عشرت مردان جوان شرکت می کنم... شخص کوتاه قدی را به عنوان عزیزترین دوست خود برمی گزینم، او بایست متمرّد، گستاخ و بیسواد، باشد. دیگران او را بخاطر کاری که انجام می دهد سرزنش خواهند کرد، من دیگر نقشی نخواهم داشت، چرا من باید خود را از جمع یاران دلبسته ام دور سازم؟

دنباله این مقاله در پیش شماره آینده منتشر می شود



بدینوسیله از تمام
نویسندگان و خبرنگاران
و یاری رسانان که در
اصل همکارانمان در
چراغ هستند تشکر و
قدردانی می نمایم و
بهترین ها را برایتان
آرزو مندیم

به ویژه تو،

آره خودت!

خسته نباشی

نشریه همجنسگرایان ایرانی - چراغ

میزگرد

پویا

با سلام

من پویا هستم؛ نمی دانم با من تا چه اندازه آشنا هستید، من نویسنده (بهتر بگویم گرداننده) ستون "من هم هستم" در مجله سه کاف هستم. ستونی مربوط به اقلیتهای جنسی در یک مجله ای که بیشتر مطالبش مربوط به اکثریت بود.

از این پس می خواهیم در اینجا ستونی به نام میزگرد ایجاد کنیم که نویسنده های این ستون شما خواهید بود و من به عنوان مجری، مطالب شما را در کنار همدیگر قرار می دهم.

ما جامعه اقلیت جنسی داخل ایران به علت محدودیتهای فراوان، معمولا ترجیح می دهیم که در جمع پنهان بمانیم و با دیگر افراد جامعه اقلیت ارتباطی نداشته باشیم. این عدم ارتباط نه تنها در بین افراد این جامعه، بلکه بین این جامعه و دیگر جوامع اقلیتهای جنسی در کشورهای دیگر است. ما در این میزگرد مجازی به دور هم خواهیم نشست و در مورد مسایل مختلف که فرهنگ ما اقلیتها را می سازد، بحث و تبادل نظر می کنیم و نظرات و عقاید خود را بدون محدودیت و شجاعانه ابراز و به بوته نقد دیگران می گذاریم تا این فرهنگ نوپا را پرورش بدهیم.

هم چنین در کنار نظرات دوستان داخل کشور، از نظرات دوستان خارج از کشور نیز استفاده می کنیم تا در انتهای هر میزگرد به یک جمع بندی دقیق و منطقی در مورد موضوع مورد بحث برسیم. البته از آنجایی که افراد اقلیت جنسی از هر طبقه و تحصیلات و طرز فکری هستند ما می توانیم نظرات متفاوت و جالب توجهی را داشته باشیم.

ضمنا حتما لازم نیست که به طور مثال اگر موضوع مربوط به لزبینها بود فقط آنها در بحث باشند؛ بلکه با ابراز نظر سایر افراد جامعه اقلیت، بحثها پخته تر و جامع تر خواهد شد. پس افراد دور این میز تمام اقلیتهای جنسی داخل و خارج از کشور هستند.

در هر شماره از نشریه، موضوع شماره بعدی (البته پیشنهادهای شما در اولویت خواهد بود) انتخاب می شود تا شما نظرات خود را برای ما بفرستید. لطفا نظرات کوتاه و مختصر باشد و نامی که می خواهید

نظراتان با آن نام چاپ شود را در انتهای نظر بنویسید و همچنین اجازه ویرایش متن ارسالی را نیز به ما بدهید. در انتها می توانید موضوع مورد نظر خود را برای میزگردهای بعدی بنویسید. در صورت امکان مطالب خود را در قالب فایل های word و در صورت توان به فارسی بنویسید تا ویرایش آن راحتتر باشد.

طریقه ارتباط با من:

برای جلوگیری از تعدد آدرس های ایمیل و سردرگمی خوانندگان از آدرس خود نشریه یعنی همان editor@pglo.org استفاده نمایید و در قسمت موضوع (Subject) نامه بنویسید **میزگرد - پویا**. دوستان در نشریه چراغ مطالب را برای من ارسال می نمایند و در صورت لزوم به تماس یا پاسخ از سوی من باز از طریق همین ایمیل برای شما نامه ارسال خواهد شد.

لطفا نظرات و مطالب خود را در مورد موضوعات مطرح شده حداکثر تا دهم هر ماه برای ما بفرستید.

لطفا هر چه زودتر موضوعات پیشنهادی خود را برای میزگرد شماره های آینده ارسال کنید.



از رنجی که می بریم: بردگی پنهان

اشکان حسیان

سلام. اولتیماتومی از جانب سر دبیر بسیار دوست داشتنی به اینجانب داده شد که سریعتر مطلب خود را بفرستم. با این که در مسافرت بودم و تازه برگشته بودم تمام سعی خود را کردم تا مطلب را سریعتر آماده کنم پس هر گونه نقطه ضعفی را به دیده اغماض نگریسته بر من ببخشید.

همانطور که می دانید (یا شاید هم نمی دانید!)، هدف "از رنجی که می بریم" گفتن حقایق تلخ است. حقایقیست ستمگونه که خود همجنسگراها در نهایت شقاوت در حق خود روا می دارند و دانسته یا ندانسته تیشه به ریشه خود می زنند. در "سیاه و سفید" به هرزگی پرداختیم. لزوم عاشقی را متذکر شدیم. گفتیم هرزگی در نگاه اول هرچند لذت بخش هر چند داغ هرچند پر هیجان اما ویران کننده اما پر مخاطره اما مخرب است. مخرب چهره واقعی همجنسگرایی. مخرب دید ناظر خارجی به آشفته بازار همجنسگرایی در ایران. گفتیم که متأسفانه (!!)) همجنسگرایی فقط سکس نیست. در واقع سکس اصلاً همجنسگرایی را معنا نمی کند. جنبه های معنوی همجنسگرایی، آرامش روحی ناشی از آن، حس در کنار هم بودن، حس درک شدن، حس تنها نبودن، در کنار هم معنا شدن، از دم هم جان گرفتن و هر آنچه در این باب هست و در قالب کلمات نمی گنجد، اوج معنای واقعی همجنسگراییست. در این شماره بر آنیم تا حقیقت تلخ دیگری را مورد بررسی قرار دهیم. حقیقت این امر که آیا بعضی کاسه های داغتر از آتش (البته بلا نسبت شما!!) واقعاً همجنسگراهای حقیقیند؟ مطالب کاملاً علمی و دارای مرجع معتبر است و از خیال پردازی کاملاً اجتناب گردیده. این مقاله نیز عمقاً بارها بررسی و تحلیل شده و از بغضا و کینه ها مبری می باشد.

طبق قراری که با هم گذاشتیم (اَه اَه این بابا چقدر قربون خودش میره!) قرار شد مطالب این مقاله متفاوت باشه، پس گوشه کنایه ها را به دل نگیرید صرفاً به بعضی مطالب تلخ نسبتاً طنز گونه، بیندیشید. اگر سردبیر محترم هم موافق بود که ایمیلی چاپ بشه خوانندگان می توانند نظرات خود را به editor@pglo.org ارسال نمایند تا در دسترس من

قرار گیرد. لطفاً در عنوان نامه بنویسید از رنجی که می بریم - اشکان.

(بگو ان شاءالله!) در یکی از قسمت های آینده قصد دارم یک مصاحبه داغ انجام بدهم. مصاحبه ای که باور کنید بسیار سخت و خطرناک است ولی برای روشننگری لازم. لطفاً مطالب این مقاله و مقاله های بعدی (اگه عمری باشه!) را به دقت مطالعه کنید.

هدف از تأسیس سازمان همجنسگرایان ایرانی PGLO حمایت از حقوق همجنسگرایان ایرانی بوده است. حمایت از قشری که توسط حکومت و تا حدود بسیاری مردم جامعه خود درک نمی گردند. حال سوال اینجاست: حمایت از که؟

همه ما دوران دبیرستان و تا حدودی راهنمایی و بعضاً دبستان را به خاطر می آوریم. دورانی شیرین. دورانی که اکثر دوستان ما یادگار آن زمانند. همه ما همجنسگرایانی را در آن دوران به یاد می آوریم. با گذشت زمان و اندکی اجتماعی تر شدن با نگاهی ساده به اطراف خود، به دوستانی که آن زمان همجنسگرا بوده اند، به اوضاع و احوال امروزی این رسته، آیا همه آنان بر خواست خود، بر همجنسگرایی خود، پابرجا ماندند؟ نه! به وضوح نه! آنان همجنسبازانی بیش نبودند. اصلاً همان موقع هم بعضاً دوست جنس مخالف داشتند. تا اندکی آزادی یافتند علناً به سراغ جنس مخالف رفتند. بعداً هم باز با بی محلی جنس مخالف شاید دوباره هوس همجنسگرایی کنند. کسی چه می داند شاید اصلاً bisexual بودند (حالا شما نمی خواد خودشو ناراحت کنی!!). بازنده کسانی که خود را در اختیار این دقل دوستان قرار دادند. باز بعضاً به یاد می آوریم که کسانی در دوران مدرسه به هیچ عنوان همجنسگرا نبوده اند یا حداقل بروز نمی داده اند ولی بعداً با اتمام تحصیل همجنسگرا شده اند. با مواردی برخورد داشته ایم که دو همجنسگرا پس از مدتی زندگی مشترک به دلیل گرایش شریک خود به ازدواج یا اصلاً مزدوج بودن در بدو رابطه با سرخوردگی یکدیگر را ترک گفته اند. پس آنان همجنسبازانی بیش نبوده اند. به یاد می آورم خانمی به من گفت چون پسری به قول خودش پدرش را در آورده بود حالا همجنسگرا (همجنسباز) شده! تورو خدا

این شد دلیل؟ حالا یک نفر آدم نخاله در او مد آیا همه نخالن؟ یا یکی از بچه ها به من گفت دوستش در یک مسافرت با پسری آشنا شده با اون سکس داشته ازش خوشش اومده بعد به خاطر همین رفته زنشو طلاق داده که با این پسره باشه پسره هم به مدت باهش بوده ولش کرده چون فقط دنبال پولش بوده و هزار و یک مثال نظیر این مطلب که همه شما از من اوستا ترین!

آیا به راستی همجنسگرا هستیم؟ چرا باید بعد از یک یا چند رابطه، ترک هر کس به بهانه های واهی، هزار و یک دروغ، دل شکستن های بسیار و فریب طرف مقابل اکنون به فکر فرد بعدی باشیم؟ تا کجا؟ بیایید اندکی تأمل کنیم. در شرایط فعلی با انبوه مشکلات بر سر راه همجنسگرایان بیایید ما نیز بر مشکلات آنان نیفزاییم. همجنسگرایی هنر نیست. همجنسگرایی افتخار نیست. پدیده ایست کاملاً طبیعی که در شرایط فعلی جامعه ما بسیار مزاحم یک فرد نیز بوده مانع دستیابی وی به بسیاری امکانات اجتماعی می گردد. بیایید با رفتار خود این قشر را بد نام نکنیم. بیایید اندکی با همجنسگرایان مهربان باشیم. بیایید دوستیهای خاله خرسه گونه را کنار بگذاریم. همجنسگرایان از همجنسبازان بیشتر در رنجند تا از اجتماع.

به وضعیت چت رومها، پارکها و بعضی پارتی ها بنگرید. چه می بینید؟ بیشتر همجنسباز می بینید یا همجنسگرا؟ چند نفر را می بینید که هدفشان متعالی باشد؟ چند نفر را می شناسید که به دنبال سکس نیامده باشند؟

روزی یکی از همجنسگراها به من گفت آدم وقتی BF داره انرژی کم میاره. تورو خدا این که گفتم یعنی چه؟ چرا همجنسگرایی در سکس خلاصه شده؟ مگر دگرجنسگراها هر روز سکس می کنند؟ مگر آنهایی که ازدواج کرده اند انرژی کم می آوردند؟ مگر آنان هر از چند گاهی از سکس با هم خسته می شوند؟ مگر هر از چند گاهی از پی تنوع طلبی رفته دنبال شخص ثالث برای سکس سه نفری (یا حتی بیشتر) می گردند (بابا حالا تو کجاشو دیدی!)؟ مگر آنها با هم دعوا نمی کنند؟ پس چرا کوچکترین دعوا منجر به جدایی آنها نمی شود؟ چرا قهرهای طولانی آنها هم منجر به آشتی می شود اما در همجنسگراها نه؟ چرا

کوچکترین اختلافی منجر به جدایی های دایم همجنسگرایان می گردد؟ جواب بسیار ساده است (شما نمی خواد زیاد به مغزت زیاد فشار بیاری!). جواب اینست که آنان همجنسبازند نه همجنسگرا. همجنسبازانند که هر دم به دنبال سکس تازه هستند. همجنسبازانند که تاب تحمل کوچکترین ناملاپتمی را از شریک زندگی خود ندارند. آنانند که به بهانه های واهی کسی را که مدتها فریفته اند به سادگی ترک می گویند. کسی را که چه حرفها به او نزده اند چه وعده ها به او نداده اند چه رویاها برایش نساخته اند و روانشناسان می گویند ۱۰% مردم دنیا همجنسگرا هستند (اما شما باور نکنید!). حال این سوال مطرح است که چرا تعداد فاعلها چندین برابر بقیه است؟ جواب بسیار ساده است، اکثراً همجنسبازند (به همین سادگی!).

گفتیم که احترام ما بدست خود ماست. باید قابل احترام باشیم تا حقوقمان رعایت شود. حال شما بگویند برای ناظر خارج جامعه همجنسگرایان، چه وجه تمایزی بین همجنسگرا و همجنسباز وجود دارد؟ از کجا می توان همجنسگرا و همجنسباز را تشخیص داد؟ هیچ راهی وجود ندارد مگر با کمک خود این جامعه. حال چگونه؟ (الان می گم بابا!)

ابتدا خود همجنسگرایان باید سعی کنند با جنس مخالف رابطه داشته باشند و آنرا ننگ ندانند. رابطه ای عمیق با جنس مخالف هایی که از نظر تیپ با هم سازگاری دارند، نه دو نفر که از زمین تا زیر زمین با هم اختلاف سلیقه دارند! نه دو نفری که از ریخت همدیگر نیز متنفرند. نه! نه! نه! دوستان و نزدیکان هم باید به جای پوزخند به او کمک کنند. همجنسگرایان باید حتی پای را فراتر گذارند و به ازدواج نیز بیندیشند (بابا فکرش که اشکال نداره!). اندیشیدن به جنس مخالف و ازدواج تا حدی این جاده ناهموار اشتباه اندیشی را هموار می کند. بعد از اندکی تفکر و ایجاد رابطه دوستی (توجه کنید که رابطه کوتاه مدت مد نظر نیست چرا که شما مدتهای مدیدی را بدون حتی تفکر به جنس مخالف سپری کرده اید) ببینید آیا این رابطه (بدون سکس) با او تا چه حد ارضا کننده است؟ تا چه حد به او احساس نزدیکی می کنید؟ تا چه حد او را دوست دارید؟ تا چه حد دوست دارید با او خلوت کنید؟ تا چه

حد علاقه به درد دل با او دارید؟ تا چه حد به او احساس نیاز می کنید؟ تا چه حد او به شما آرامش می دهد؟ اگر یک یا چند مورد از این موارد یا مواردی نظیر را بر آورده کرد، شما برنده اید. نه به این خاطر که مسیر زندگی خود را یافته اید. نه به این خاطر که او می تواند شریک زندگی شما باشد (شاید هم بتواند!)، نه! بلکه به این خاطر که شما خود را شناخته اید. به خود و به همجنسگرایان واقعی ظلم نکرده اید. تکبر را هم کنار بگذارید. با خود رو راست باشید. لجبازی را کنار بگذارید. شما (خوشبختانه!) همجنسگرا نیستید (بابا چی از این بهتر!). بگذارید همجنسگرایان به غمهای خود برسند. خود را سر بار این غمها نکنید. از دور سوختن شمع را تماشا کنید. به این باور برسید که شما با یک همجنسگرا خوشبخت نمی شوید. شما فقط می توانید او را درک کنید.

به او دلداری بدهید و نهایتاً یک حمایت اجتماعی برای او باشید. افکار مخربی نظیر "من این همه با همجنسگراها سکس داشتم"، "حالا بچه ها چی میگن"، "اصلاً من به خاطر همجنسگرایی از سربازی معاف شدم (نوش جونت!)"، "من پوزیشنم مفعوله" و هر تفکر منفی دیگر را کنار بگذارید. به یاد داشته باشید فقط یکبار متولد خواهید شد و فرصت دیگری در کار نیست. از زندگی خود لذت ببرید. به کمال خود

فکر کنید. به یاد داشته باشید هدف همجنسگرایی یا دگرجنسگرایی نیست.

اصلاً مگر چه ایرادی بر دگرجنسگرا بودن مترتب است؟ مگر صاحب زن و فرزند شدن چه ننگی دارد؟ چرا با خود رو راست نیستیم؟ اصلاً چرا سعی نمی کنیم با جنس مخالف رابطه داشته باشیم تا بنگریم که چند مرده حلاجیم؟ آیا تا به حال به خود جرأت این کار را داده ایم؟ اگر بله چند بار؟ آیا سعی کرده ایم یا با کوچکترین بهانه خود را بری دانسته ایم و اصلاً زحمت فکر کردن را هم به خود نداده ایم؟ اصلاً چه آینده ای برای خود

متصوریم؟ آیا قبله آمال ما همجنس بازیست؟ در همجنس بازی چه دیده ایم که همچون ضریح مقدس به آن چسبیده ایم؟ چرا همجنسگرایان را راحت نمی گذاریم؟ چه از جانشان می خواهیم؟ چرا می خواهیم خود را به هر قیمت همجنسگرا بدانیم؟ روزی فردی را در دانشگاه دیدم. واه! به نظرم ترنس آمد. حرکاتش، نحوه صحبت کردنش همه به ترنس ها می خورد. زیبا! آقا! محترم! با ادب! بسیار جذاب! به او علاقه مند شدم. حس کردم همانی است که مدتها دنبالش بودم. خیلی شیرین بود. اما به وضوح دیدم که او دگرجنسگراست. به این آدم می توان احترام گذاشت. اوست که خود را نفریفته. اوست که با اینکه بیش از ترنس های قبلی که دیده بودم حالت داشت اما خود را دلکک نکرده بود.

حال به آشفته بازار خود اندکی نظر بیفکنید: فردی با آرایشهای غلیظ، با هزار نخ و بند و سیم و پیچ و مهره ای که به خود آویزان کرده، با قر کمری که انگار بدون اون نمی تونه راه بره، با لباسهایی که میمونم تنش نمی کنه، با صدای نازک، با اطوار هایی که دخترها هم در نیارن، هی هم تند تند میگن او! او! شیطون! مامانی! آه آه. هی هم به خودشون میگن ترنس. (البته توهینی به ترنس های واقعی و عزیز نباشه) بابا دخترها هم همه ی کوچه های شهرشونو بلدن! بابا دخترها همه گواهینامه دارن! آخ! قریونش برم آخه طبعش لطیفه! نمیتونه ماشین سوار شه! او! بابا دخترا دارن سینه میزنن کار بکنن،



بیرون برن، هزار تا کار خرکی بکنن، اون وقت آقا تازه ساعت ۱۲ از خواب بلند میشه! وای اگه ۵ دقیقه آب هویچش دیر بشه! ایش! هزار و یک کلاس میره! خبر نداری! باید با تاکسی بره با تاکسی برگرده! وای! باید روزی ۱۰ سال ماسک بزاره! آخه می دونی صورتش چین ور میداره! باید هر روز exercise (تمرین) کنه! آخه می دونی باید شارژ باشه! قریونش برم شبها همیشه تا بوق سگ بیداره! اگه گفتی چیکار میکنه؟ هان؟! هیچی از بیکاری ساکسیفون میزنه! صبحا ساعت ۶ تازه میگیره میخوابه! الهی! خدایا!!!!!! کویییییییرم! مگه

این ابره بیاره!! بابا خودتو گول نزن! بگو دختر گیرم نیومده! بگو گشاد تشریف دارم! بگو حاضر نیستم مسولیت قبول کنم! پسر خوبه دیگه! میکنیش بچه دار نمیشه! دختر چیه! باید مهریه بهش بدی! باید حتماً باهاش ازدواج کنی! آه آه. کی میره این همه راهو! بچم تازه ۱۵ سالش شده بود! میدونی! تو مدرسه هال میکرد! دخترا که همه پوشیده بودن نمی شد دیدشون اما پسرا یکی از یکی خوشگلتر! واه! هیkla ۲۰! از اون بالا تر همه در دسترس! بابا یکیشون بقلت نشسته! سر کلاس! حرف هم بزنه معلم و همه بچه ها میفهمن آبرو خودش میره! پیر روش! مرتیکه خجالت بکش! از اون ریشت خجالت بکش! مگه خودت پدر و برادر نداری؟! مرتیکه ریشو! بابا خودت آبرو نداری چرا بقیه رو بی آبرو میکنی؟ مگه همه مثل تُوان؟ همجنسبازی بیش نیستی! گپرت بیاد دخترم میکنی در میری! حالا اون بمونه و بچش! اصلاً بچمو بده!!!!

وقتی مرحله غربال به انتها رسید و همجنسگرایان از همجنسبازان جدا شدند، حال باید برای این گروه مظلوم حق و حقوق قائل شد. باید آنان را درک کرد. زیرا آنان چه گناهی دارند که اینگونه خلق شده اند. آنان هرزه نیستند. آنان سکس پرست نیستند. آنان همجنسگرایی را سکس نمی دانند. آنان همجنسباز نیستند. آنان در تمام فعالیتهای مفید در جامعه شرکت می کنند. آنان گروهیند شامل نخبه ها، هنرمندان، اقسشار زحمتکش، افراد مفید به حال اجتماع خود. کدام عقل سلیمی است که به این گروه احترام نگذارد، بخصوص که توسط بخش غربال شده همجنسگرایان نیز مورد حمایت هستند؟

دوستان! همجنسگرایان! بدانید ما برده هایی بیش نیستیم. برده های همجنسبازان! آنانند که خودشان که آبرو ندارند، هیچ! آبرویی برای ما نیز نگذاشته اند. باز بیایید با خود مهربانتر باشیم! بیایید هرزه ها و همجنسبازان را از خود برانیم. اگر به چت رومها می روید جواب پیغامهای سکسی را ندهید. اگر در پارتی ها هستید به هیچ وجه اجازه حتی فکر کردن به سکس را نه تنها به خود بلکه به دوستان خود را نیز ندهید. اگر پارتی در شأن شما نبود اصلاً در آن شرکت نکنید. بگذارید ناخالصی ها ایزوله شوند. بگذارید نامردها گیر نامردها بیفتند. در مرحله بعدی از خود

شروع کنید، همانطور که توقع دارید بقیه هم همین کار را بکنند. خود را عملاً در بوته جنس مخالف بارها و بارها بیازمایید، ببینید واقعاً چه کارهاید. بدانید که همجنسگرا نبودن شما نه تنها به نفع خودتان است بلکه به سود همجنسگرایان نیز هست. پس سعی کنید لگد به بخت خود نزنید. به این باور برسید که مهمترین فاکتور اصلاح طرز تفکر خود است. مهم نیست که بعد از آزمایش خود به چه نتیجه ای می رسید، مهم روشنفکریت است. مهم آزاد اندیشیت است. روزی در یک سایت اینترنتی مطالبی جالب که در هیچ کجا نظیر آنرا ندیده ام مطالعه کردم. نویسنده که خود را پزشکی معرفی کرده بود پس از مطالبی طولانی در بیان سکس در مردان و زنان در باب بسیار مبسوط همجنسگرایی به نکاتی ظریف اشاره داشت که در میان آنها: عدم اثبات همجنسگرایی در مردانی که تمایل به مفعول بودن ندارند (نزن بابا! نظر نویسنده بوده دیگه) و موضوع بسیار مهم تغییر گرایش جنسی در افراد از همجنسگرا به دگرجنسگرا و بالعکس در برهه های زمانی مختلف به وضوح رخ می نمود. که مطلب دوم که مورد نظر ماست اصلیت که ما اصلاً قرار نیست به آن ببیندیشیم! چه رسد که به آن به دیده احترام نگریسته عمل کنیم. می دانیم که نتایج و تحقیقات پزشکی بر خلاف نتایج مهندسی غالباً بر پایه آزمایش عملی استوار است و شبیه سازی و فرضیه پردازی نقش کمی ایفا می نمایند، از همین روست که بعضاً در اخبار مشاهده می کنید که مثلاً جای بد است و فردا می شنوید که خوب است! یا کلسترول که تا دیروز مغضوب بود الان به دو دسته مضر و مفید تقسیم شده یا مواد مغذی غیر طبیعی که به وفور در دهه های قبل استفاده می شد الان به شدت منع می شوند (البته در ایران غالباً بر عکس است! هر چی اونجا ممنوع میشه تازه خودش و یا دستگاہهای تولیدش با هزار یال و کویال وارد ایران میشه). منظور آنکه نظریه این پزشک غربی، علماً معتبر است، زیرا نتایج عملی و آزمایشات مختلف وی روی افراد ملاک تصمیم گیری علمی در عالم پزشکی می باشد.

از عشق ناتمام ما کمال یار مستغنیست

ساقیا مویی ده و کوتاه کن این گفت و شنود

(حافظ)



من معتقدم که همجنس‌گرا به دنیا آمدم. زمانی که بچه بودم می‌خواستم که لباس‌های دخترانه بپوشم و یک شخصیت زنانه داشته باشم و خانواده‌ام این موضوع را تحمل می‌کردند. به هر حال این روند ادامه داشت تا اینکه به سن بلوغ رسیدم و

خودارضایی را با دیدن تصاویر مردان آغاز کردم. آن زمان بود که فهمیدم من گی هستم. من تمام سعیم را کردم که به حالتی که نرمال می‌دانستم برگردم و علاقه‌ها و انگیزه‌های همجنس‌گراییم را سرکوب کنم.

من بر حسب نرم اجتماعی امریکا ازدواج کردم و باور داشتم که این کار مرا تغییر خواهد داد. این کار یک تصویری در من ایجاد کرد که من شاید دوجنس‌گرا باشم و حاصل این ازدواج دو فرزند شد اما پایه و اساس زندگی من همان همجنس‌گرایی باقی ماند. آمیزش‌های جنسی من با همسر در طول سال بسیار کم و کمتر شد و تجربه‌های مخفی ارتباطات همجنس‌گرایانه من روز به روز زیادتر شد و جدا شدن من از همسر بعد از

سالیان زیاد باعث رهایی و نجات من شد. در جامعه من و در دوره زندگی من این امکان نبود که گرایش حقیقی خودم را آشکار کنم و این ارتباطات تنها در زمان‌هایی مقدور بود که من در مسافرت‌های خارجی بودم به خصوص در سفرهایم به لندن و مکزیک بود که با فعالیت‌ها و رفتارهای همجنس‌گرایانه من مخالف نمی‌کردند. در نهایت در دو سال پیش به مکزیک نقل مکان کردم در آنجا از زندگی آزادانه همجنس‌گرایی خود به شدت لذت می‌برم بدون هیچ‌گونه تبعیض و تفاوت با دیگران.

از زمانی که اینترنت در دسترس من قرار گرفت باید قدردانی کنم که چه قدر توانستم پهناوری و جهان‌شمولی حرکت‌های همجنس‌گرایی را واقعا ببینم. در واقع با این ابزار ابعاد هدفهای حرکات همجنس‌گرایانه که در راستای روشن‌سازی افکار عمومی می‌باشد کاملاً روشن هست و مردم می‌توانند آن را درک کنند و بایستی به هر حرکتی در این راه آفرین گفت.

گلایه یک دوجنس‌گونه از بدنش

بری بوی - ایران



تو چی بودی آخه؟
این همه آدم، چرا
چسبیدی به من؟
زشت، اصلاً دوست
ندارم.
اینو می‌دونستی؟
میدونی چرا؟
برای این که همه

بدبختی‌های من تقصیر تو هست. میدونی خیلی بدی خیلی زشتی حالم ازت بهم می‌خوره کی میشه بری گم بشی و دست از سر من برداری. آخه چی می‌خواهی از جون من؟

می‌بینی که من تا به حال هیچ کاری با تو نکردم و اصلاً بودن با من به تو خوش نمی‌گذره پس بهتره هرچه زودتر از پیش من بری و این رو بدون که من هر روز برای تو آرزوی مرگ می‌کنم. می‌دونم دوباره می‌خواهی همون حرف‌های همیشگی رو بگی، می‌خواهی بگی همه مردها به من افتخار می‌کنند و خیلی هم مواظب من هستند ولی من که مرد نیستم که قدر تو رو بدونم پس بهترین کار همینیه که من میگم بری و گم بشی چون اگه نری دیر یا زود خودم میکشمت!

آخ اگه نبودى من چقدر راحت بودم. می‌دونى چقدر از موقعیت‌های خوب زندگى من به خاطر وجود تو از بین رفته؟ می‌دونى چقدر به خاطر تو خجالت کشیده‌ام؟ اگه نبودى این همه بدبختى‌ها رو تحمل نمى‌کردم. از تو بدم میاد می‌فهمی؟ همیشه سعی کردم هیچ وقت نینمتم و سعی کردم به جورایی تو رو مخفی نگهدارم، ولی تو دست از سرم بر نمیداری. ای خدای خوب و مهربون به کاری کن من هرچه زودتر از دست این خلاص بشم داره دیوونه‌ام میکنه ۲۱ سال بس نیست؟ خب وقتی نمی‌خواهمش چی کار کنم دست خودم نیست که از اول همینطوری بودم دوست نداشتم خودم از این‌ها داشته باشم.

یعنی همیشه به روزی این تکه زشت روی بدنم نباشه؟

بنام آزادی

در کشورهایی که مذهب بر تمام قوانین و شان های علمی و اجتماعی حاکم است. بسیاری از علوم اجتماعی دچار تحریف و تزلزل ساختاری می شوند. از جمله این علوم می توان علم حقوق و روانپزشکی را نام برد. لذا در این کشورها برداشت های روانپزشکی از دنیای مدرن و علم روز و واقعیات سالها عقب تر می باشد. متأسفانه در ایران نیز هیات حاکمه تلاش دارد تا علم را با مذهب همسو سازد و بر این اساس برای مساله همجنس گرا و بایسکشوال کلاه شرعی تغییر جنسیت را تعریف می کند. یعنی ادعا می کند که مکانیزم همجنس گرایی یک مکانیزم غیر طبیعی بوده که باید آن را طبیعی نمود و چاره آن دگرجنس گرا شدن می باشد یعنی همجنس گرا یک دو قطبی است که باید با اصلاح جسمی یک قطبی شود. اما از دهه ۱۹۷۰ میلادی عالیترین مرجع پزشکی دنیا یعنی انجمن روانپزشکی آمریکا همجنس گرایی را از لیست بیماریها خارج نمود و آن را یک پدیده کاملاً طبیعی و یک گرایش کاملاً فردی دانست. یعنی علم روانپزشکی مکانیزم "در بدن اشتباه بودن" را رد می کند و جنسیت را یک حقیقت ذاتی می داند. لذا جا دارد مسوولان امور به دور از تعصبات مذهبی واقعیات و یافته های جدید علمی و پزشکی دنیا را بپذیرند و بیش از این با طبیعت انسان و علم ساز ناسازگاری و مخالفت نزنند. نگاهی به تاریخ گواه این مطلب است که ملایان کلیسای قرون وسطی که با دانشمندان و پدیده های علمی آن روز مخالفت می ورزیدند چگونه در برگهای سیاه تاریخ جای گرفتند و به یاد داشته باشیم که پیروزی نور بر تاریکی و علم بر جهل حقیقتی ثبت شده در تاریخ است.

آشنایی با برخی مسایل ترنسجندرها

بهر روز رنگین کمانی

ابتدا قبل از هرچیز چند تا واژه را باید برایتان تعریف کنم تا بتوانیم راحتتر با هم ارتباط برقرار کنیم البته می دانم که همه با این لغات آشنایی دارید ولی شاید عده ایی آشنا نباشند.

به چه شخصی ترانسسکشوال گفته می شود:

یعنی شخصی که روح و باطن او با جسم و ظاهر فیزیکی او هم خوانی ندارد و همیشه خود را در یک قالب بیگانه فرض می کند و دنبال راهی هست که از این قالب یا روپوش ناخواسته فرار کند.



نکته: یک ترانسکشوال به هیچ عنوان همجنسگرا نیست. مثلاً یک پسر ترانس خود را دختر می داند و رابطه با یک مرد را رابطه با یک غیر همجنس می داند. هموسکشوال (همجنسگرایان): این قشر نیز مانند ترانسکشوال ها همیشه مورد ظلم و ستم واقع شده اند و آنها نیز از این درد دیرینه رنج می برند (درد درک نشدن) و می شود گفت که تنها قشری هستند که ترانسکشوال ها را می فهمند البته نه همه آنها. شخصی هموسکشوال هست که اول از همه جنسیت خودش را قبول دارد و راضی می باشد ولی عشق و احساس خود را در همجنس خود جستجو می کند. به همجنسگرایان مرد گی و به همجنسگرایان زن لزیبن گفته می شود.

ترانسها خیلی با گی ها رابطه خوبی دارند ولی یک ترانس نمی تواند با یک گی رابطه عاشقانه داشته باشد و بیشتر با پسران هتروسکشوال و یا بایسکشوال رابطه های عاشقانه دارند چون فقط آنها ترانسها را به دید یک دختر نگاه می کنند و این برای یک ترانس خیلی مهم می باشد.

مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایرانی

ماها

این مجله ماهانه به صورت پی دی اف منتشر می شود و به آدرس های پست الکترونیکی شما ارسال می شود.

majaleh_maha@yahoo.com

تا مشکلات عاطفی، اجتماعی، خانوادگی، جنسی
و غیره.

وقتی حقوق زنان طبیعی ما پایمال می شود و روزانه شاهد انواع و اقسام تجاوزاتی هستیم که به این قشر می شود و زنان ما در حال تلاش هستند که حقوق از دست رفته خود را به دست بیاورند آن وقت من تازه زن شده باید دنبال قرص و دارو باشم و دنبال این که بگویم من هم زن هستم. شاید دختران ترانس راحتتر به هدفشون برسند چون آنها می خواهند مرد بشوند و همیشه مرد بودن برای خانواده ها مایه افتخار و سرور بوده، هنوز خانواده های ما بر سر دختر و پسر بودن بچه هایشان با هم اختلاف دارند. همه چیز بر می گردد به جامعه ما باید جامعه را درست کنیم. البته فکر هم نمی کنم به این زودی ها اتفاقی بیافتد شاید بعد از مردن ما فرجی شود.

به امید روزهای خوب

آوای زن که مدافع جنبش مستقل زنان و آزادی بی قید و شرط بیان و عقیده است، تلاش می کند تا به مثابه تریبون آزاد زنان ایرانی، به فعالیت مطبوعاتی خود ادامه دهد. با اشتراک و همکاری با این نشریه به اهداف یکی از قدیمی ترین نشریات خارج از کشور یاری رسانید. برای آگاهی از شرایط اشتراک و دریافت آوای زن به سایت این نشریه مراجعه کنید و یا از کتابفروشی و کتابخانه ی محل زندگی خود بخواهید تا آوای زن را سفارش دهد.



<http://www.avayezan.org>

چند وقتی هست که من با یگ گروه از دختران ترانسسکشوال آشنا شده ام این دوستان با حال و کمی جنگجو هستند که این هم به روحیات مردانه آنها بستگی دارد خیلی افراد با ذوق و با روحیه قوی هستند که من همین جا به همه این دوستان خسته نباشید می گویم و امیدوارم همه به اهدافشون برسند. چند وقت پیش با چند تا از این دوستان در سیستم یاهو به صورت کنفرانس داشتم صحبت می کردم. یکی از این دوستان از من پرسید: شما نمی خواهید عمل کنید؟ من در پاسخ این دوستان توضیحی ارائه دادم که فکر می کنم برایتان جالب باشد. من گفتم که ما پسرهای ترانس مثل شما نیاز آن چنانی به عمل تغییر جنسیت نداریم به خاطر مسائل فیزیکی ما می توانیم با همین اندام با مرد مورد علاقه مان رابطه داشته باشیم و هر دو لذت ببریم. ولی چیزی که مجبور می کند ما تصمیم به عمل تغییر جنسیت بگیریم مسائل ظاهری و قانونی و راحت حضور داشتن در جامعه ایران هست شاید در خارج از کشور این مشکلات نباشد. ولی شما دوستان دختر ترانسسکشوال باید حتماً عمل کنید چون به نظر من شما در روابط سکسی نمی توانید راحت باشید و آن طور که می خواهید نمی توانید سکس کنید. چون ما می توانیم مفعول واقع باشیم ولی شما نمی توانید عمل فاعل را به صورت یک مرد انجام دهید آن هم برمی گردد به آناتومی بدن شما که زنانه هست. اگر من در جامعه مورد اذیت و آزار قرار نگیرم و این اجازه را به من بدهند که من همانطور که هستم باشم و زندگی کنم یعنی بتوانم با جنسیت پسرانه به صورت یک خانم باشم و ترس از دستگیری و شلاق و زندان و اعدام..... نداشته باشم دیگر برای چی عمل کنم البته این را می دانم که این اجازه را هیچ وقت به من نمی دهند حداقل در ایران این امکان وجود ندارد. من بدم نیامد عمل کنم و بتوانم راحت باشم و آزاد باشم ولی این را اطمینان دارم که بعد از عمل برای پسران ترانس مشکلات چند برابر می شود چون جامعه اینجا یک جامعه مردسالار هست و همیشه جنسیت مرد برتر هست و مناسفانه به زنها به دید بدی نگاه می شود و من بعد از عمل با مشکلات بیشتری مواجه هستم تا قبلش از مشکلات پزشکی و هورمونی گرفته

تغییر با یک بوسه

آوا

امروز من میخوام بنویسم که چطوری یک بوس ناقابل مسیر زندگیم را به کلی عوض کرد. بر خلاف اون چیزی که شاید حدس زده باشید این بوس بین من و کسی نبود، بلکه بوسی بود بین ۲ شخصیت یک نمایش تلویزیونی. برای خودم خیلی جالب است که چطوری اتصال دو تا لب برای چند ثانیه این همه توی زندگی من تغییر ایجاد کرد. برای اینکه درک مطلب راحتتر بشود باید برگردم به چندین سال پیش، یعنی موقعی که یازده، دوازده سال بیشتر نداشتم.

چند وقت بود که احساس می کردم با بقیه فرق دارم اما نمی دونستم چرا. خلاصه یه روز توی مهمونی زنی رو دیدم که خیلی روم تاثیر گذاشت. این خانم توی چهل سالگیشون بودند و سه تا پسر جوون داشتن. چند بار بیشتر ندیدمش، ولی همین چند بار کافی بود که احساس کاملاً عجیبی نسبت بهش پیدا کنم. این

خانم همسریکی از همکارهای پدرم بودند، بنابراین من نمی تونستم بینمش. خیلی دوست داشتم که بیشتر بینمش و باهاش آشنا بشم اما هیچ وقت فرصتش پیش نیامد. من اصلاً نمی فهمیدم این احساسم چی هست و بعد از مدتی همه چیز از یاد بردم. سالهای راهنمایی گذشت و من با



گذشت هر سال بیشتر احساس می کردم که با بقیه فرق دارم. دوستانم می نشستند زنگ تفریح ها رو در مورد پسرها حرف می زدند، و اما من کوچکترین اهمیتی به این موضوع ها نمی دادم. کم کم دوستانم زدن تو خط تور کردن دوست پسر یا به قول معروف پسر بازی. حالا ما توی دبیرستان بودیم و من همیشه مجبور بودم دوستانم رو دودر کنم. با بی میلی به حرفاشون در مورد پسرها گوش می دادم و بعضی وقتها مجبور می شدم الکی بگم که از پسری خوشم اومده تا از

دستشون راحت بشم. زندگی به همین صورت پیش می رفت تا اینکه سال دوم من رشته علوم رو انتخاب کردم و از دوستانم جدا شدم. معلم زیستم یه خانم سی و خورده ای ساله بود؛ یه لهجه خاص داشت. تازه با شوهر و پسر سه ساله به تهران اومده بود. خیلی زود احساس هایی نسبت بهش پیدا کردم. بدون اینکه بدونم چرا منتظر می شدم تا وقت کلاسش بشه. سر کلاس بهش نگاه می کردم و وقتی صداشو می شنیدم مثل این بود که بهشت رو بهم داده باشن. وقتی ازش دور بودم ناراحت می شدم. این احساسات خیلی زود شدت گرفتن و من کاملاً گیج شده بودم. نمی فهمیدم این احساسها یعنی چی. این احساسها آزارم میدادن. نمی دونستم باید چی کار کنم. چند ماه بیشتر از سال نگذشته بود که به دلایلی مجبور شدم از اون مدرسه برم. درد و رنجی که بعد از اون احساس کردم خیلی بد بود. می زدم زیر گریه اما نمی دونستم چرا. نفس کشیدن سخت شده بود. چند ماه گذشت و افسردگی من داشت کم کم از

بین می رفت. یه روز هنگام تلویزیون دیدن چیزی توجهم رو جلب کرد. بازیگر زن توی صحنه خیلی به هم نزدیک بودن و تو چشم همدیگه نگاه می کردن. اتفاقاً خواهر کوچکم باهام بود. ما عادت داشتیم که جاهای بد فیلم که می شد (یعنی بوس

کردن) کانال عوض کنیم. منم به شوخی کانال عوض کردم، خواهرم خندید. وقتی زدم روی همون کانال دوباره، اون دو تا زن داشتن راستی همدیگه رو می بوسیدن. نمی تونم حالم رو تو اون لحظه توصیف کنم. ولی مثل این بود که قطعات پازل زندگی من، که این همه گیج کرده بودن؛ ناگهان سر جاشون افتاده بودن. تا قبل از اون هیچ وقت به مغزم خطور نکرده بود که عشق می تونه بین دوتا زن باشه. از وقتی بچه بودم عشق همیشه بین یک زن و یک مرد بود. توی

از آنجا چه خبر؟

✍ با سلام و درود به شما دوست عزیز. ممنونیم که دعوت ما را برای انجام مصاحبه پذیرفتید. قبل از هر چیز خواهش می‌کنم که خودتان را معرفی کنید.

سلام می‌کنم به شما دوستان عزیز در سازمان همجنسگرایان ایرانی و تمام خوانندگان نشریه چراغ. من جسیکا استرن هستم محقق برنامه های مربوط به گی ها و لزبین ها و بایسکشوال ها و ترنسجندرها در سازمان دیده بان حقوق بشر.

✍ ممکن هست بفرمایید به نظر شما همجنسگرایی چیست و همجنسگرایان چه کسانی هستند؟

ساده ترین و جامعترین و کوتاه تری تعریف به نظر من این هست که همجنسگرایی یک رفتار و یا یک میل و یک مورد شخصی است بین دو نفر با جنسیت یکسان و به این افراد همجنسگرا می‌گویند.

✍ وقتی شما می‌شنوید که یک نفر گی هست یا لزبین چه حسی به شما دست می‌دهد؟

واقعاً اگر بخواهم که احساس واقعیم را بیان بکنم این هست که از صمیم قلبم خوشحال می‌شود.

✍ چه زمانی شما فهمیدید که همجنسگرا هستید و چه اتفاقاتی در آن زمان افتاد؟

من وقتی که فهمیدم لزبین هستم حدود ۱۲ سال داشتم. واقعاً یک احساس افسردگی به هم زده بودم چون من لزبین و گی‌ها را نمی‌شناختم و با آن‌ها آشنایی نداشتم و فکر می‌کردم یک چیز بدی هست. اما خیلی زود چیزهای خوبی را یاد گرفتم و این حس از من دور شد.

✍ آیا هیچگاه احساس گناه، شرمساری و یا بزه کاری داشته اید؟

بله اما خیلی کوتاه بود چون در مدت کوتاهی توانستم مسایلی را یاد بگیرم که این نگرانی‌ها را از من دور کرد.

✍ به نظر شما به چه دلیل شخصی همجنسگرا می‌شود؟ یک شخص می‌تواند به طور ذاتی یک حس و میل فیزیکی و روحی نسبت به همجنس داشته باشد و یا می‌تواند به صورت عقلانی آن را درک و خودش را باور کند.

✍ آیا ممکن هست راجع به گذشته و حال زندگی همجنسگرایان در کشور خودتان توضیحاتی بفرمایید.

کارتونها، رمانها و توی کل جامعه همه عشقهای که دیده بودم بین زن و مرد بودن. البته چند باری کلمه "اوا خواهر" و یکی دوبارم کلمه لزبین رو شنیده بودم. اما معنیشون رو نمی‌دونستم. فقط می‌دونستم که به عنوان فحش ازشون استفاده میشه. با دیدن اون بوس معنی همه احساس‌هایی که داشتم برام روشن شد. فهمیدم اون احساسی که نسبت به معلم داشتم، دوست داشتن بود و شاید حتی عشق. بعد از پی بردن به این موضوع برام زمانه سختی بود. اولاً که کنار اومدن با این موضوع و خودم به عنوان یک لزبین دیدن خیلی سخت بود. بعد از اون هم احساس گناه و تنهایی بودن خیلی سخت بود.

اما امروز از اون بوس چهار سال گذشته. تو این مدت دو بار عاشق شدم و دوستهای خوبی پیدا کردم و مهمتر از این‌ها اینه که با خودم و سکسوالتیم راحت هستم، تا جایی که تونستم به مادرم بگم که یک لزبین هستم. چندبار به این موضوع فکر کردم که اگه توی موقعیتی قرار نمی‌گرفتم که بفهمم لزبین هستم چه اتفاقی می‌افتاد؟ به احتمال زیاد عروسی کرده بودم و با دلسری به زندگی ادامه می‌دادم، چون با کسی زندگی می‌کردم که دوستش نداشتم. که آخر عاقبت اون زندگی احتمالاً خیلی تلخ می‌بود. وقتی به این‌ها فکر می‌کنم تنم می‌لرزه. از اینکه فهمیدم خیلی خوشحال هستم. با اینکه سختی‌هایی رو تحمل کردم. این موضوع منو متأسف می‌کنه. چون می‌بینم که خیلی‌ها این موقعیت رو نخواهند داشت. با خودم فکر می‌کنم چرا هیچ وقت حرفی زده نمی‌شه. چرا مردم بچه‌هاشون رو با این باور بزرگ می‌کنن که عشق فقط و فقط بین یک زن و مرده؟ چرا همیشه جنبه سکسی رابطه‌های همجنسگراها دیده می‌شه نه عشق و علاقه؟ توی کشورهای خارجی دارن سعی می‌کنن که توی مدارس در مورد همجنسگراها به بچه‌ها یاد بدن و کراکتورهای گی و لزبین توی تلویزیون کمک می‌کنن. اما توی ایران چی؟ چطور می‌شه به اون کسانی که احتیاج دارن کمک کرد؟ من که موندم. وقتی مردم اینقدر بد رفتار می‌کنن و مجازات فرق داشتن شلاق و اعدام باشه من نمی‌دونم ما چطوری می‌تونیم کمکی بکنیم.

من در ایالات متحده آمریکا زندگی می‌کنم در جایی که همواره مورد نظر همجنسگرایان بوده است. در اینجا مکان‌های عمومی زیادی برای ملاقات مردان همجنسگرا وجود دارد مانند بارها، کلاب‌ها و یا پارکها. لزبین‌ها هم میهمانی دارند چه در باشگاه‌های عمومی و یا چه در دوره‌های نشستن‌های خصوصی. همجنسگرایان اینجا افرادی فعال در زمینه‌های سیاسی و حقوق همجنسگرایی می‌باشند.

آیا می‌دانید که اولین فعالیت‌هایی که در مورد همجنسگرایان در اینجا شروع شد چه بود؟

فکر می‌کنم اولین مورد تظاهراتی بود که در سپتامبر ۱۹۶۴ در نیویورک اتفاق افتاد. در آنجا یک گروه گی و لزبین اعتراضی علیه سیاست‌های ضد همجنسگرایانه آمریکا در مقابل وایت‌هال در منتهن راه اندازی نموده بودند. یکی دیگر از این اقدامات که در اصل به صورت سمبل تولد جامعه LGBT آمریکا درآمد شورشی علیه پلیس در سالن استون وال در جون ۱۹۶۹ بود. سازمان DOB اولین سازمان لزبین‌ها بود که در سال ۱۹۵۵ در سانفرانسیسکو در ایالت کالیفرنیا شروع به کار کرد. جمعیت ماتاچین در ۱۹۶۱ نیز اولین سازمان مربوط به گی‌ها بود. اما این‌ها فقط تعداد بسیار معدودی از گروه‌ها و فعالیت‌های همجنسگرایان است که در آن تاریخ انجام شده بود و من اطلاع دارم.

آیا شما هیچ گی یا لزبینی را می‌شناسید که برای دولت کار کند و یا سمت‌های اداری داشته باشد و آزادانه و به روشنی راجع به احساساتش صحبت کرده باشد؟

بله دو نمونه برجسته آن اعضای کانون وکلا هستند. خانم تامی بالدوین که لزبین هست و آقای بارنی فرانک که گی هست و آزادانه گرایش خود را علنی کرده اند.

می‌دانید که خواسته‌های اجتماع طبقه بندی شده است و مرحله به مرحله به پیش می‌رود. تا چند سال پیش داشتن کلوب‌های همجنسگرایان یک پیشرفت بود و سعی و تلاش می‌شد تا آنها ایجاد شوند اما هم‌اکنون آن‌ها موجود هستند و سعی و تلاش‌ها برای رسمی شدن قانون ازدواج در بین همجنسگرایان بکار گرفته شده است. ازدواج همجنسگرایان در کشور شما چگونه است؟ آیا به صورت قانونی و فرهنگی پذیرفته شده است؟

نه. این در ایالات متحده آمریکا پذیرفته نشده است. بعضی از ایالت‌ها این مورد را لازم تشخیص داده اند اما هنوز دولت فدرال آن را کاملاً نپذیرفته است. بنابراین پذیرفتن صرف ایالت به تنهایی برای این مورد کافی

نیست و هنوز ازدواج در ایالات متحده آمریکا ممنوعیت دارد.

آیا ممکن هست بفرمایید که آیا تا به حال شریک زندگی همجنس خود داشته اید؟ و چه مدت طول کشیده است؟ بله من حدود یک سال با دوست دخترم زندگی می‌کردم.

به نظر شما استانداردهای زندگی همجنسگرایان چگونه است؟

در یک کلمه فوق العاده هست.

در مورد روابط با خانواده، آیا اینقدر آزاد هست که با آنها در مورد گرایش جنسی صحبت شود؟

بله و امیدوارم که این مورد در دنیا رو به بهبود باشد. اما جامعیت بخشیدن به آن سخت هست. خیلی از مردم این کار را می‌کنند اما مهم این هست که آنها در چه سنی باشند، در کجا زندگی کنند، چه دینی داشته باشند و ... خیلی از جوان‌ها امروزه به راحتی به خانواده‌های خود می‌گویند که چه گرایش جنسی دارند.

آیا شما تا به حال به پدر، مادر و یا یکی از اعضای نزدیک خود گفته اید؟

من به تمام اعضای خانواده ام گفته ام. از توضیحات خاصی هم استفاده نکردم. من فقط از عزیزترین احساسم صحبت کردم.

عقیده شما در مورد همجنسگرایی و دین چیست؟

من معتقدم که همجنسگرایان باید اجازه داشته باشند که آزادانه در هر دین انتخابی خودشان وارد شوند و این ربطی به گرایش جنسی ندارد. دین باید با مردم سازگار شود و همجنسگرایان از همین مردم هستند پس دین بایستی با همجنسگرایی نیز سازگار شود.

اگر دوستان دگرجنسگرای شما از گرایششان با خبر شوند چه فکر می‌کنند و آیا از این مورد ترسی دارید؟

خیلی از دوستان دگرجنسگرای من از این که من لزبین هستم آگاهند و مشکلی پیش نیامده است. من دوست ندارم که دوستانی داشته باشم که مخالف همجنسگرایی باشند و سعی می‌کنم با این افراد ارتباطی برقرار نکنم.

مردم در کشور شما همجنسگرایان را چگونه می‌بینند؟

من فکر می‌کنم اکثر مردم آمریکا همجنسگرایان را افرادی نرمال می‌دانند اما در این میان صدایی نیز از سازماندهی شد افراد هوموفوبیک نیز شنیده

می شود. این سوال سختی است چونکه ما در زمان تغییرات در ارزش ها و درک و برداشت مردم در امریکا می باشیم.

☞ نظر و ایده شما درباره گرفتن بچه از پرورشگاه توسط زوج های همجنسگرا چیست؟

به نظر من این حق هر زوجی هست که فرزند را تقبل کند. زوج های همجنسگرا هم این حق را دارند.

☞ آیا به نظر شما پذیرفتن فرزند بر تداوم رابطه همجنسگرایان تاثیری دارد؟

هیچ زوجی اعم از دگرجنسگرا و یا همجنسگرا بچه را به خاطر تداوم رابطه خودش نمی خواهد. من فکر نمی کنم تاثیری داشته باشد.

☞ به نظر شما معمولا مدت زمان رابطه همجنسگرایان چه میزان به طول می انجامد؟

منی دانم که چه مدت هست اما این را مطمئن هستم که مدت این ارتباط در بین گی های امریکا نسبت به لزیبن ها کمتر هست.

☞ زمانی که این کودک رشد کرد و بزرگ شد در رابطه با والدین جدیدش چه فکر خواهد کرد؟ و آیا بر روی او تاثیری دارد؟

تحقیقات مکررا تاکید می کند که این فرزندان در شرایطی عادی رشد می کنند و گرایشات والدین آنها تاثیری بر گرایش آنها و انتخابشان ندارد. اما مواردی نیز از گزارشات هوموفوبیک نیز موجود هست که من شخصا آن ها را بدون اعتبار می دانم.

☞ آیا شما اطلاعی از وضعیت جامعه LGBT در خاورمیانه به خصوص در ایران دارید؟

بله من به دلیل موقعیت شغلی ام اطلاعات دقیقی از وضعیت همجنسگرایان و ترنسجندرهای ایرانی دارم و کاملا وضعیت آن ها را درک می کنم.

☞ آیا تا به حال شما دوست همجنسگرای ایرانی داشته اید و اگر بله راجع به او چه فکر می کنید؟

بله من یک دوست خوب ایرانی دارم که گی هست از طریق او با سازمان همجنسگرایان ایرانی آشنا شدم و اتفاقا در سازمان شما هم کار می کند. آرشام پارسی یکی از دوستان من هست و من با او فعالیت های زیادی را انجام می دهم و حس می کنم که ایرانی ها همه مثل آرشام بسیار مهربان و گرم هستند. با خانم آرزو هم آشنا هستم و قرار بود این مصاحبه را در رادیو رها انجام دهیم اما به دلیل مشکلات من این مصاحبه نوشتاری انجام شد.

☞ چه پیامی برای دوستان هم احساس ایرانی خود دارید.

اینکه برای ساختن یک حرکت اساسی باید در کنار فعالان این کار شرکت داشته باشند و جزئی از این حرکت شوند. این یک نکته بسیار مهم برای ترقی و بسط کردن خواسته های جامعه LGBT می باشد. این اهمیت دارد که سیمایی از زندگی همجنسگرایانه داشته باشیم که سالم هست و دور از خشونت می باشد که این مورد تنها در مورد همجنسان نیست. بویژه در ابتدای شروع این فعالیت های آزادی خواهی بحران انتقادی خاصی ایجاد می شود که باید با آن به صورت منتقی برخورد کنید و آن را دست کم و بی اهمیت تصور نکنید. همچنین باید دانست که ارزش های طبیعی و بومی جامعه شما با غرب متفاوت است و باید آن را شناسایی کنید

☞ در آخر دوست داریم که بدترین و خویشتن خاظره خودتان که ارتباطی با لزیبن بودنتان دارد را بفرمایید.

در ارتباط با بدترین آن ها دوست ندارم به خاطر بیاورم اما بهترین آنها این بوده که با پارتنرم بودم و این احساس خیلی خیلی قشنگ هست که من یک لزیبن هستم.

☞ از اینکه با توجه به تعطیلات سال نو وقتتان را در اختیار ما قرار دادید بسیار ممنون و سپاسگزارم

خواهش می کنم این برای من لذت بخش بود که ایام کریسمس و سال نو را به یاد هم احساسان ایرانیم بگذرانم. من هم از همه شما ممنونم که مرا برای مصاحبه انتخاب نمودید.



داستان زندگی من

کیان

این داستان را شاید خوانده باشید، حدود یک سال پیش این داستان در سایت سازمان قرار گرفته بود. اما به دلایل ویژه ای کیان عزیز تصمیم گرفت که داستانش از سایت برای مدتی برداشته شود و حال دوباره مایل بوده که داستانش را منتشر کنیم تا دوستان و هم احساسانش از آن مطلع شوند و از تجربیات او آگاه شوند. شاید تاریخ آن گذشته باشد اما نکات قابل توجهی در این داستان طولانی هست که اهمیت انتشار آن را ضروری می کرد. تصمیم داشتیم که در یک قسمت آن را چاپ کنیم اما احتمال دادیم که نکاتی از آن تحت تاثیر طولانی بودن قرار گیرد بنابراین آن را در چند قسمت منتشر می نمایم. داستان را از زبان خود کیان می شنویم: (قسمت های گذشته داستان را در پیش شماره های قبل مطالعه نمایید)

آره من یک پدر دوم نمی خواهم. من یک عشق می خواهم. یک مرد محکم، اما نه با قلبی مثل سنگ! حدود ۷-۸ ماه از آشنایی ما گذشت. هر هفته دعوا و آشتی. شب ها که من خوابم نمی برد یا از فرط عشق و یا گاهی برعکس. فکر می کردم که دارم خودم را گول می زنم و وقتم را تلف می کنم.

پدرام توی شرکتی که کار می کرد اصلا راضی نبود حس می کرد که هرز می رود و کارش را ول کرده بود (البته قبل از آشنایی) از نظر مالی آن چنان تحت فشار نبود اما روحش این را نمی طلبید که بیکار بنشیند. غمگین و افسرده بود. ناخودآگاه به جمع گی های بی هدف که روابطشان هیچ گونه قانون و محدودیتی نداشت وارد شده بود و توی کثافتشان داشت غرق می شد که با من آشنا شد. زندگی به هم ریخته بود چشمهایش را باز کرده بود و دیده بود که به خاطر گی بودنش از اهداف خودش دور می شود. من تنها کسی بودم که توانست کمکش کند و به زندگی رنگ تازه ای بدهد (تمام این ها حرف هایی هست که خودش به آن اعتراف کرده بود) یک شب تا نزدیکی های صبح بیدار بودم و به خودم و پدرام و زندگی و بدبختیهایم فکر می کردم با خودم گفتم که خدایا کاری کن که حداقل پدرام از لحاظ کاری سرش گرم شود و این قدر زجر نکشد. به طور باور نکردنی بعد از یکی دو روز تلفن

منزلشان زنگ می خورد و از طرف یک شرکت معتبر دعوت به کار می شود! به خاطر عشق و علاقه دوطرفمان واقعا انگار یکی شده بودیم. تا به فکرش بودم به من زنگ می زد. ساعتی نبود که به فکرش نباشم نگرانی کنکور از یک طرف و اون و کارهایش هم از طرف دیگر داشت خفه ام می کرد به جرات می گویم که تنها همدمم آهنگ های گوگوش بود. باهاش اشک می ریختم و سبک می شدم. فکر می کردم که داره حرف های دل من را می خواند گاهی حس می کردم که آهنگ همخانه آن آینده من هست!

"همخونه من ای خدا

از من دیگه خسته شده

کتاب عشق ما دیگه

خونده شده بسته شده ...

اون دست گرم و مهربون با دست من قهره دیگه

چشمهای غمگینش با من دیگه قصه شادی نمیگه .."

با وجود این ها، روز به روز بیشتر دوستش داشتم. برای همین تا حرکتی می کرد که حس می کردم به من توهین شده ازش متنفر می شدم. چون از آن انتظار نداشتم. اما با تمام این ها دوستش داشتم. روز به روز از نظر سکسی به پدرام احساس پیدا می کردم تا جایی که تا یکسال بعد آن مشکلی را که می گفتم به آن حس ندارم تا حد زیادی رفع شد. هر وقت که بیرون می رفتم بعد از آن حتما با هم حرفمان می شد صراحتا به من می گفت که دیگه از توی خیابان رفتن حالم به هم می خورد. از توی ماشین نشستن دیگه خسته ام شده. دیگه هر روز هر روز نمی خواهم ببینمت. بعضی وقت ها به او زنگ می زدم که دو روز هست که ندیدمت، بیا بیرون تا ببینمت. می گفت: الان احتیاج دارم که بنشینم توی خانه و استراحت کنم! حوصله بیرون رفتن ندارم تلفنی با هم صحبت می کنیم. همیشه این حرفهایش را توی سرم می زد: من با تو اصلا زندگی اجتماعی ندارم، با گی ها نمی توانم رفت و آمد کنم. تو را با دوستانم نمی توانم بیرون ببرم، خیلی کوچولو هستی، حرف برایم در می آورند و... این حرف ها مثل مسلسل روی سر و صورتم می خورد فکر می کردم که تمام نقشه های آینده ام سوخت، پودر شد، ترکیب و تجزیه شد. مدتی شوک زده شده بودم فکر می کردم باورهایم کمرنگ

می شوند و جای خودشان را به خواب و خیال های بچگانه می دهند.

خوب تا حدی حق داشت اما حق نداشت که بعد از چند ماه به یاد این حرف ها بیافتد که با من زندگی اجتماعی ندارد! فکرهایمان را روی هم ریختیم و تصمیم گرفتیم که بین گی ها زوج هایی را پیدا کنیم که با آن ها رفت و آمد داشته باشیم. چندین هفته گشتم. تنها زوجهایی که به سن و سال ما بخورند خودمان بودیم و خودمان. رفتیم دنبال کسانی که لااقل دنبال BF هستند و لاشی نیستند. اولین قراری که گذاشتیم با یک پسر ۲۲-۲۴ ساله بود. دنبالش رفتیم، سوار ماشین شد. پدرام پرسید که چکار می کنی؟ گفت: خیلی تنها هستم و می خواهم مثل شما دنبال یک نفر بگردم که همیشه باهاش باشم.

پدرام گفت: بابا جوان هستی برو عشق و حال کن و تیپ های مختلف را تست کن و از جوانی خودت استفاده کن. ول کن این حرف های احمقانه را! فکرتش را بکنید من خشکم زده بود! از عصبانیت می خواستم خفه اش کنم. ازبش بدم آمده بود و دیگه حالم از آن به هم می خورد. وقتی که پسر پیاده شد بهش گفتم که اگر اینها نظر تو هست شکر خوردی که BF ثابت پیدا کردی! برو و از جوانی خودت لذت ببر. لیاقت همان کثافتی هست که توی آن بودی. لیاقت من را نداری. خیلی راحت گفت: نه بابا من اینها را برای مردم گفتم وگرنه ما همدیگر را پیدا کردیم. من دوستت دارم اصلا آن یارو در حد ما نبود! خواستم همینطوری یک چیزی بگویم، منظوری که ندارم. بازهم گذشت کردم. البته بعد از دو هفته که از نظر روحی کلافه بودم.

به این نتیجه رسیدم که ما هرچه از هم دورتر باشیم بیشتر همدیگر را دوست داریم با اینکه دلم برایش تنگ می شد. دست روزگار هم این کار را به نحو احسن برای ما انجام داد. ۹ ماه بعد کار جدیدش پدرام را راهی مسافرت های پی در پی کرد و دست مبارک دکتر جاسبی من را راهی یک شهر جنوبی با ۱۵ ساعت راه تا تهران کرد. این جدایی خیلی روی روابطمان تاثیر گذاشت. اون هم مثبت! وقتی که راهی شهر دانشگاهم شدم اصلا یکدفعه به خودم آمدم که چه بلایی سرم آمده است. من تنها کجا می روم؟ چرا؟ من آنجا کسی را نمی شناسم؟ خود به خود باید با

کسانی هم خانه شوم که نمی دانم کی هستند. حس می کنم هنوز توی شوک بودم. همه این ها به این دلیل بود که از سربازی فرار کنم. آخرش چی؟ باید به سربازی بروم.

چرا یک عده برای زندگی آدم ها تصمیم می گیرند؟ چه حقی دارند؟ غلط کرد هر کسی که گفت پسرها باید بروند سربازی. چه رضا شاه چه این



آخوندها. برای این که آن بالا راحت بخورند و بچاپند، مردم را ۲ سال می گذارند سر کار. بوسیله چهار تا نظامی بی سر و پا تحقیرشان می کنند، توی سرشان می زنند و خوردشان می کنند که طرف بعد از سربازی تا یکی دو سال مسائل روحی دارد و بعدش هم باید برود دنبال کار و بدبختیش. این مسئله من را افسرده کرده بود اساسی. یک روز چشمت رو باز کنی و ببینی با بقیه فرق داری، مردم تو را منحرف می دانند و تو را نمی فهمند. باید برای همه نقش بازی کنی و بعدش ناخواسته به خاطر یک رشته مزخرف، از شهر و دیار خودت و خانواده ات جدا شوی... به نظر من واقعا ظلم هست. قبل از این که جواب کنکور بیاید من آنقدر تحت فشار بودم که می خواستم توسط یکی از دکترها برای سربازی و معافی (به خاطر گی بودن) اقدام کنم که آن هم مسایل وحشتناکی داشت از جمله این که به خانواده ام چی باید می گفتم؟ از کجا معافی گرفتم؟ با اینکه گی بودم نمی توانستم این را هضم کنم که اداهای ترنسکشوال ها را در بیاورم اما ممکن بود تن به این کار هم بدهم.

پدرام هم واقعا به من کمک می کرد. می گفت که هر کاری کنی من مثل شیر پشتت هستم و تو را حمایت می کنم. خلاصه وارد آن شهر لعنتی شدم. من و همخانه ام که آن را روز ثبت نام پیدا کرده بودم. بچه میدان ولیعصر بود روز اول تپیش بد نبود سر و وضعش هم بهتر از بقیه بود! لنگه کفشی در بیابان غنیمت هست. نه؟ لااقل خوشحال بودم که هم خانه ام تهرانی هست و کمتر احساس غریبی می کنم تنها

دلخوشي من پدram بود که هر روز ۴-۵ بار به من زنگ مي زد و پادآوريم مي کرد که يکي کيلومترها با من فاصله دارد و به يادم هست. شايد براي تان جالب باشد که زنگ مي زد و براي من دستور غذا مي داد که چي بخورم ضعيف نشوم! صبح شير بايد مي خوردم ظهر کباب. حتی سر خود براي من به حسابم پول واريز مي کرد و مي گفت که بايد به خودت برسي، مهمون من! اين وقت ها واقعا توي زندگي تاريخک يک نقطه روشن مي ديدم که به اميد آن زنده بودم و زندگي مي کردم. خيلي براي من قابل تقدير بود که من سر کلاس بودم و يک دفعه زنگ مي زد و مي گفت دلم براي تنگ شده مي خواهم صداي عشقم را بشنوم اما وقتي ميديد که سر کلاس هستم فوري قطع مي کرد که به درسم لطمه اي نخورد. من يک پدر دوم نمي خواستم اما عين يک پدر نگرانم بود. يک بار هم براي اشک ريخت که من نگران آینده ات هستم نمي خواهم که در زندگي سختي بکشي تو بايد ديستين و پرستير اجتماعي داشته باشي. تحصيل کرده باشي و کار کني و آدم خودت باشي. از جهاتي هم مي خواست که من را مرد بار بياورد تا از سختي نترسم. مي گفت که اگر بروي سربازي که آسمان به زمين نمي آيد.

من هيچ علاقه اي به خارج رفتن نداشتم اما وقتي ديدم که يک گي اين جا نمي تواند زندگي کند بر آن شدم که به خارج بروم. وقتي که با پدram در ميان گذاشتم خيلي ناراحت شد گفت: همه دوستانم ازدواج کرده اند و سالها با هم مي مانند. اين هم از زندگي ما... وقتي که گفتم با هم مي رويم گفت: من ايران را دوست دارم، مردم را دوست دارم و در سني نيستم که بروم خارج و کار خوب بگيرم. آدمي نيستم که بروم داخل رستوران ها و ظرفشويي کنم. من اگر مي خواستم به خارج بروم تا به حالا رفته بودم ما همين جا هم مي توانيم با هم زندگي کنيم. گفتم چطور؟؟؟ گفت: دانشگاه که تمام شد توي شرکت خودم کار کن سن و سالت هم طوري شده که بتواني از خانواده ات جدا شوي و با هم خانه بگيريم تو را زير بال و پر مي گيرم و با هم زندگي مي کنيم. در آن زمان اين حرفش را باور داشت که با من زندگي کند. اما چند ماهي بعد مي ديدم که چشمه ايش اين را ديگر باور ندارد نه اين که با من نتواند زندگي کند فهميدم که

اصلا زندگي همجنسگرايانه را قبول ندارد با اين که خودش هم گي هست نمي تواند اين را هضم کند که با يک پسر زندگي کند. آره. همه اول آشنايي خيلي رمانتيک هستند و خودشان را توي ابرها مي بينند در آينده يک قصر طلايي مي بينند. اوایل آن قدر از پيدا کردن من هول بود که مي خواست به خانواده اش بگويد که گي هست و من را به آن ها معرفي کند که خود من مانعش شدم چون به خودش و خانواده اش ضربه مي زد. مي خواست دستيند بخريم و دست هم کنيم که يک نشان داشته باشيم! اما چند وقت بعد تمام اين ها را بچه بازي مي دانست مگه زندگي اين بچه بازيهاست؟ اگر دو تا دستيند عين هم داشته باشيم مردم مي فهمند که با هم BF هستيم. بگذريم...

ترم دوم از دانشگاه مرخصي گرفتم و آمدم به تهران. مي خواستم دوباره کنکور بدهم. پدram به خاطر کارش دو هفته يکبار مسافرت بود. دو هفته ايران دو هفته خارج. چند هفته بعد از طرف يکي از دوستانش، يک دختر خانم مولتي ميلياردر که ستييزن کانادا بود بهش معرفي مي شود و مي گویند که عروس خانم هفته ديگه به ايران مي آيد. يک دختر خانوم خوشگل و خوش تيپ و با کلاس. پدر دخيره هم پدram را مي شناخت و مي دانست که پسر کاري و مسئوليت پذيري هست و بدش نمي آمد که دخترش را به او بدهد. پدram داغون شد چون از يک طرف توان ازدواج را نداشت و از طرفي بهترين موقعيت بود. ستييزن کانادا مي شد و تشکيل خانواده مي داد. وقتي که مسئله را به من گفت گفتم که مبارک باشد! گفت: کيان من ازدواج کنم با خودم مي برمت. گفتم: من نيستم. من يکي را مي خواهم که مال خودم باشد. گفت من مال تو هستم و براي اين ها نقش بازي مي کنم. گفتم من آدمي نيستم که با يک مرد زن دار بمانم بايد انتخاب کني. پدram رفت. خيلي فکر کرد و اين مسئله را با يکي از آشناهايش که هر دوي ما را مي شناخت در ميان گذاشت او هم گفت که کيان حق دارد. اما حتی اگر کيان نبود نبايد ازدواج مي کردی... من هم نشستم و با خودم فکر کردم. آره شايد من هم دارم تند مي روم. من چرا زندگي پدram را خراب بکنم؟ شايد اگر ازدواج کند از خودش راضي شود و من را فراموش کند. اشکال ندارد من خودم را فدا

می کنم. من دوستش دارم بالاخره من هم یکی را پیدا می کنم. فردای آن روز گفتم: پدرام من قبول می کنی زن هم اگر بگیری با تو می مانم من هم اگر بچه هایت را ببینم خوشحال می شوم. پرسید: خودت هم خیال ازدواج نداری؟ تو هم ازدواج می کنی، با هم هستیم. گفتم: من ازدواج نمی کنم چون آن چنان علاقه ای به تشکیل خانواده ندارم. گفت: اگر من هم زن نگیرم و تو ازدواج کنی به من بهترین چیز دنیا را دادی چون واقعا دوستت دارم و خوشحال می شوم و بعدش رفت.

لااقل دیگر عذاب وجدان نداشتم. خیالش از سمت من راحت بود با این که هر شب گریه می کردم و بغض من را از پا در می آورد ولی از خودم گذشتم. چند روز بعد پدرام به مسافرت رفت و آن قدر آنجا ماند تا دختره ایران آمد و رفت. تصمیمش را گرفته بود نمی خواست ازدواج کند حتی با بهترین مورد. دیگه یک سال و چند ماهی گذشته بود خودم هم برایم قابل درک نبود که ۱,۵ سال با هم باشیم. برای چند دوستی هم که داشتم خیلی عجیب بود چون رابطه هایی که دیده بودند بیشتر از ۲ یا ۳ ماه عمر نداشت. شاید برایمان جالب باشد کسی را که حسی به آن نداشتم، حالا توی سکس بهترین تیبی بود که می توانستم تصورش کنم. کاملا به او حس داشتم. گرمای بدنش را دوست داشتم. او هم همین طور می گفت سلول هایت را دانه دانه دوست دارم. گاهی اوقات بعد از سکس حس بدی داشتم، اما پدرام آنقدر با من صحبت می کرد بغلم می کرد من را می بوسید تا این حس را از دست بدهم شاید بعد از ارضا شدن ساعتها سرم روی سینه هایش بود و با من حرف می زد، اوایل که می دید من این قدر بعد از سکس حالم بد می شود از خودش مایه می گذاشت و سکسی را که احتیاج داشت کم می کرد. برای کسانی که می خواهند BF ثابت داشته باشند و واقعا برای آن سعی و تلاش می کنند توصیه می کنم که به این حرف هایم کاملا دقت کنند البته خیلی ها هستند که می گویند پارتنر ثابت می شوند یکی چند ماه هر کاری که می خواهند با هم می کنند و بعدش هم که از هم خسته شدند می گویند یک مدت امتحان کردیم تیب مورد علاقه هم نبودیم و بعدش هم می روند سراغ نفر بعدی! جالب اینجاست که اکثر با توافق از هم جدا می شوند! بگذریم... خلاصه اگر کسی شما را

دوست داشته باشد باید از خیلی چیزهایش بگذرد. نمی گویم که پدرام برای من از چیز زیادی گذشته است نه! اما خوب برای من از خیلی چیزها کوتاه آمده است.

همانطور که گفتم کارش طوری بود که دایم مسافرت بود اما هر وقت که تهران بود می دیدم که مثل سال گذشته هر روز نمی آید که مرا ببیند. آن روی سکه کم کم داشت خودش را نشان می داد. اگر یادآوریش نمی کردم که من تو را ۵ روز پیش دیده ام و دلم برایت تنگ شده است با ناباوری می گفت: جدی؟ ۵ روز شد؟ نه بابا اشتباه می کنی! من هم سعی کردم که دیگر چیزی از او نخواهم دیدم خودش هم که انگار اصلا برایش مهم نبود که من دلم برایش تنگ شده است یا نه! خیلی راحت می گفت که خسته شدم از بس با تو بیرون رفتم. دو تایی تنها برام یکنواخت شده، اما وقتی که یادآوری می کردم که در عرض یکماه گذشته ۲ دفعه بیرون رفتیم دیگه حرفی برای گفتن نداشت.

تا سر مسئله ای دعویمان می شد داد می کشید: من همینم که هستم. دست خودم نیست. نمی توانم در یک جای عمومی به تو بچسبم دستت را بگیرم! من خسته شدم از بس هر روز آمدم توی خیابان تو را دیدم. الان هم موقعیت آن را ندارم که خانه بگیرم. من هم می گفتم: خیلی خوب من نمی خواهم هر روز بینمت اصلا دیگه دلم هم برایت تنگ نمی شود (واقعیت هم همین بود) چون دیگر اصلا حس نمی کنم که دوستم داری بعدش جدا می شویم... وقتی که می خواستم از او جدا شوم یکدفعه می پرید و دستم را می گرفت و نمی گذاشت که از ماشین پیاده شوم. می گفت: آره تو خوبی خیلی مهربانی، من مثل تو را هیچ وقت پیدا نمی کنم من خیلی تنها هستم هیچ کس مثل تو من را دوست ندارد باید من را تحمل کنی یک روز همه چیز درست خواهد شد. خیلی مسخره هست نه؟ بعدش هم با هم آشتی می کردیم. تا ۴-۵ روز اوضاع عشق و عاشقی بود ولی بعد از آن، روز از نو روزی از نو. جر و بحث هایمان همین بود ماهی ۳ تا ۴ بار همین دایالوگ را با هم تمرین می کردیم! نتیجه می گرفتیم که باید از هم جدا شویم و بعدش او نمی گذاشت که من بروم. می دانید چون او از نظر ظاهری تیب من نبود وقتی که بینمان شکرآب می شد اصلا حسی به او نداشتم اما

نقش کرامت انسانی در جامعه شناسی

پدرام پارسا - دبیر امور اجتماعی سازمان

امروزه بیش از هر زمان دیگری تخصص گرایی بر تمامی جنبه های علمی و کاربردی حتی هنری تاثیر داشته است. تخصص گرایی این چنین وانمود می کند که تو نتوانی در امور دیگری غیر از تخصص که داری دخالت کنی، این خود سبب بیگانگی فرد نسبت به خود و محیط پیرامونش می شود و جهان واقعی فرد را محدود و یک بعدی می کند و او را در خدمت نظام های غالب در می آورد، نه به این دلیل که فرد نمی خواهد بلکه این گونه القا می شود که نمی تواند. این گونه تخصص گرایی با همه ابعادش در زندگی مدرن جا باز کرده و رفته رفته وارد کشورهایی می شود که الگویی جز الگوی دنیای مدرن غرب ندارند. الگویی که بیش از همه فرد را محدود و تحت سلطه در آورده تا اهداف سیستم های سیاسی - اقتصادی برآورده شود.

از طرفی جنبه های مثبت این نظام چیزی جز تاثیرات مثبت در حیطه عمل و پیشرفت آن تخصص به دنبال نداشته است اما در آن سوی سکه متخصصین جز پیاده کردن اهداف از پیش تعیین شده کاری دیگر انجام نمی دهند. علم جامعه شناسی در ابتدا با افرادی آگاه به جامعه عصر خود که دغدغه جز تغییر و اصلاح نداشتند تا معضلات اجتماع را در جهت منافع مشترک انسانها رفع کنند، پا به عرصه وجود نهاد. اما امروزه دستمایه قدرت های سیاسی و اقتصادی قرار گرفته تا بهتر بتوانند نفوذ خود را بر جامعه اعمال کنند.

جامعه شناسی هر چقدر هم که تخصصی شود محال است جنبه های گوناگونی که به اجتماع تاثیر دارند را از هم جدا بداند یا به مصلحتی یک را بر دیگری ارجح دانسته و حتی از قلم بیندازد و صرفاً در محدوده آماری یا گزارشات صرف در جا بزند.

البته منظور این نیست که جامعه شناس با ارایه نظریاتی کلی و آرمانی دست به پیشگویی های یوتوپیایی بزند و هر چیز را از بیخ و بن نفی کند و با این روند عده ای را در خلسه و یا عده ای دیگر را به سمت جنون و اغتشاش سوق دهد. بلکه هدف او روشننگری است و این روشننگری چیزی نیست جز آگاه کردن فرد از جایگاهی که در اجتماع دارد و مورد سوء استفاده قرار گرفته است و خط بطلان بر هر گونه استثمار و

وقتی هم که از او محبت می دیدم وحشتناک او را می خواستم به نظر من این عشق خالص هست. شهریور ماه بود. من کنکور قبول شدم یک شهر خوب و نزدیک و رشته ای که دوستش داشتم. خیلی امید پیدا کرده بودم. پدرام هم خوشحال بود توی چشمهایش می توانستی بخوانی. تا این که یک نقطه عطف دیگری در زندگی مشترکمان به وجود آمد که من هنوز از آن خورد هستم. من دانشجو شده بودم. شارژ شده بودم اما سر یک مسایلی با پدرام حرفم می شد از جمله شوخی های زننده و بی توجهی و مسخره کردن احساساتم و ... وقتی به او می گفتم که چطور شد که توی خیابان از من فاصله می گیری اما آن روز که فلان دوست گی تو را دیدیم وسط خیابان پریدی و بغلش کردی؟ آن هم کسی که هم اوخواهر بود هم تابلو و هم لاشی! (از بچه معروف ها هست) آن هم کسی که به تو زنگ زده بود و گفته بود که: اگر از کیان جدا شدی می توانی روی من حساب کنی؟! گفتم چطور شد که نوبت من که می شود زشته؟ بعدش می روی و یکی دیگر را وسط خیابان بغل می کنی؟ با خنده جواب می داد: آخه او خیلی دوست داره که من بغلش کنم! یا وقتی که بهش می گفتم به خاطر فلان حرفت یا فلان حرکتت تا صبح خوابم نبرد می گفت حالا که اینطور هست من یک هفته خوابم نمی برد و هرهر می خندید! فکر می کرد که من دروغ می گویم و یا دارم برایش فیلم بازی می کنم. شاید هم برایش قابل درک نبود! در آخر هم جواب من این بود: تو عین این دختر شهرستانیها می مانی که می ترسند که شوهرشان به کسی نگاه کند و ...! این حرفش برای من خیلی گران تمام شد چون خودش آدمی بود که اگر توی خیابان به کسی نگاه می کردم و یا یکی از دوستان قدیمی به من زنگ می زد پوستم را می کند و تا شش ماه باید جواب پس می دادم که چرا توی تعارفات تلفنی به دوستم گفتم قربانت برم!

تصمیمم را گرفتم که از او جا شوم. دیگه روح و روانم نمی کشید که از او ضربه بخورم اون هم بعد از ۲ سال دوستی و عشق به او زنگ زدم و گفتم که بیا کارت دارم من تصمیمم را گرفتم.

(ادامه این داستان را در پیش شماره آینده بخوانید)

استحتماری است که در همه جا بر فرد اعمال می شود، با تاکید بر آن که ارتباط انسان با جامعه خویش برای همزیستی مسالمت آمیز در جهت رفع نیاز های اولیه و عالیه اش و به دور از هر گونه منفعت طلبی و غرض ورزی های شخصی، اجتماعی انسان را شکل بخشیده است.

امروزه با همه ادعاهایی که شنیده می شود نابرابری های اجتماعی، خشونت علیه زنان و کودکان، انواع خشونت های خیابانی، فقر و گرسنگی، بیکاری، عدم امنیت، جنگ، شیوع تسلیحات عظیم کشتار جمعی، خصومت های قومی و نژادی، بیسوادی و بسیاری معضلات و مشکلات فردی و اجتماعی دیگر، در سراسر جهان دیده می شود و هیچ کاری در جهت رفع آن ها صورت نمی گیرد .

شاید کرامت انسان فراموش شده و انسان بازیچه ای شده تا منافع عده های اندک برآورده شود . آن عده ای که با تبلیغات گسترده با تحمیق توده ها در جهت استحکام پایه های خود می کوشند.

هم چنین نیاز های جدیدی شکل گرفته اند که کارکردشان فقط در اسارت کشیدن فردیت انسان است برای سودهای کلانی که به جیب صاحبان شرکت های غول پیکر اقتصادی سرازیر می شود .

شاید بیگانگی آدمی از خود و اجتماع یکی از بزرگ ترین معضل های دنیای جدید باشد.

بیگانگی از جامعه ای که تک تک انسان ها وجود یکدیگر را حس می کنند و بی خیال از کنار هم می گذرند. شبکه های ارتباطی نیز در جهت ایجاد بیگانگی برای برآوردن اهداف از بالا تعیین شده اذهان را به طرفی سوق می دهند که جذابیت کالاهایشان بیشتر نمود پیدا کند و در سمت دیگرش آنچه را مغایر هدف خود می بیند یا کم رنگ نشان می دهند یا می اهمیت .

شعارجوانی سازی و تبلیغات پیرامون آن چیزی جز ادامه فرایند بیگانه کردن فرد برای به دام انداختن او در چهارچوب دروغین سرشار از آرامش (اما در حقیقت تهی از آن)

نیست با ارایه این رویا که وسایل ارتباطی او را در همه جای جهان قرار داده و غافل از این که با این ترفند می خواهند او را محدود تر و تحت سلطه بیشتر در آورند. این بیگانگی عصری دیگر را رقم می زند، عصری که انسان بازیچه شرکت های بزرگ اقتصادی به مصرف کنندگانی صرف یا اجزایی مکانیکی در بدنه آن نظام تبدیل می شوند و تهی از هر گونه احساسات عالی به موجودی تبدیل می شوند که جز ارضای نیازهای سر هم بندی شده هدفی ندارند .

جامعه شناسان سطحی نگر تنها در برآوردن اهداف از پیش تعیین شده نظام ها پیش می روند و نمی توانند از این منجلاب بیرون آیند، آنها هم چون ماشینی برنامه های وارده را انجام و تحویل می دهند .

بگذارید با هم تصویری از LGBT های ایرانی تجسم کنیم

سازمانمان را توسعه می دهیم و به دنیا متصل می شویم
برنامه های ما تشویق کننده هست!
همانطور که شما مایلید می خواهیم با هم LGBT های ایرانی را حمایت کنیم

- ♦ با ما همکاری کنید در پیدا کردن منابع مفید مانند گزارش - کتاب - پروژه و هر چیز دیگر در رابطه با برابری LGBT ها
- ♦ با ما همکاری کنید در تهیه خبرها و بهبود وضعیت LGBT ها در ایران

برای توسعه اولین سازمان مدافع LGBT های ایرانی به ما ملحق شوید

جای خودتان را مشخص کنید

pglo@pglo.org

شوق پرواز

رضا شب بین

مکان: دانشگاه علوم و فنون هوایی-شهید ستاری

زمان: روز گزینش داوطلبان ورود به دانشگاه - ۱۸

سالگی

هوا پر بود از **عطر پسرانه**

تنفس می کردم و مست می شدم

از این همه **پسرانگی**

یکی می خواست خلبان بشود

یکی می خواست مهندس هواپیما بشود

و خلاصه

همه **شوق پرواز** داشتند

اما من و شاید کسانی مثل من

شوق پروانگی هم داشتیم

نوبت به معاینه بدنی رسید

دستور دادند که برهنه شویم

و هیچ چیز بر تن نباشد الا آخرین لباس

همه برهنه شدیم و در صفوفی فشرده ایستادیم

این **عطر پسرانه**

این **شور برهنگی**

این **رقص کمترین لباس**

این **شوق پرواز**

چه می کند با دل پروانگان ؟

نوبت به آن مرحله رسید که باید آن تنها لباس باقی

مانده را هم از تن در می آوردیم

نفر به نفر به کابین پزشکی می رفتند

ولی آنچه در کابین ها می گذشت با کمی **چشم**

چرانی قابل دیدن بود

دیگر **عطر پسرانه** هوا را **اشباع** کرده بود

دیگر **برهنگی چهار مضراب می زد**

دیگر از **رقص آن کمترین لباس** خبری نبود

چه شاباشی بر سر پروانگان می ریختند!

نوبت به من رسید

به درون کابین برهنگی کامل رفتم

پزشک نیروی هوایی گفت **لباستان را در بیاورید**

به بیرون کابین نگاه کردم

چه چشم چرانهایی که منتظر دیدن این صحنه نبودند!

پزشک نیروی هوایی نگاهی کرد و با خنده گفت

می بینم که **شما خودت الان سوار جت هستی!**

پس خلبانی بلدی؟

من گفتم: چی فرمودید؟

پزشک که فهمید من دو ریالیم کج هست این بار با

لحن جدی گفت

ما که **اینجا دختر نداریم**

همه مثل خودت مرد هستند

چرا اینقدر هیجان زده شدی

من فقط صورتم از **خجالت** قرمز شد و چیزی نگفتم

آن روز گذشت و من در همان مرحله **متوقف شدم**

قطعا آقای دکتر در کاغذی که اسمم در آن بود

چیزی نوشت که موجب **مردودی** من شد

البته بگذریم که علاقه ای هم به محیط نظامی نداشتم

بعد از گذشت چند سال

تنها چیزی که می توانم به خودم بگویم این است که

فقط این شوق پرواز را به خاطر بسیار

پروانه سوختنی



بررسی نمادهای همجنسگرایی (Sodomy) در ادبیات و هنر جهان

(بررسی شعر - مینیاتور و نقاشی)

مؤلف: وحید ضیایی

مترجم: امیر عرشیا آزاد

برگرفته شده از مجله ادبی New Literature

وقتی کتاب های علفهای هرز والت ویتمن (Walt Witman) آمریکایی منتشر شد منتقدان و اساتید آکادمیک این کشور با یورش سبک و بی رحمانه سخن از شاعری دریده گو و عریان نویسی کردند که با پشت پا زدن به قالب های مرسوم عرفی و ادبی سخن از آزادی بی قید و شرط مرد و زن و احساس ها و روابط آنها زده بود. پیش از او نیز تاریخ بشر شاهد این وقایع بوده است. قوانینی که جهت ثبات موقعیت یا شرایطی امتحان شده لایتغیر فرض می شوند چگونه مخالفانش را به ورطه ی نابودی می کشاند، هر چند تعاریف جدیدی ارائه شود و فرض هائی جدید در نقض یا دور زدن آن فرضیه - قانون به وجود آمده باشد .

انسان ذاتاً عصایانگ است. نسبت به موقعیت، جامعه و خودش. طوری که حتا علیه خود درونی اش نیز می شورد و به نقض قوانین و آیین هایش مدام در نوزائی است. در این میان برای بیان عواطف و احساساتش از دیر باز آنها را به جامه ی سمبل ها می آراسته و آرمانها و آرزوهایش را در آنها خلاصه می کرده است.

این سمبل ها از طبیعت، اجسام بی جان، رنگ ها و حیوانات یاری گرفته نمودی از اندیشه های سازندگان می شود . سمبل ها (نمادها) قسمت عظیمی از ناگفته ها یا پوشیده گوئی های آرمانی اقوام بشرند، زبانی که می توانند با آنها به مکالمه ای درونی - آیینی بپردازند .

این پژوهش مقدمه ای است بر فصل سر بسته از رفتار جامعه بشری که شاید استمرار نسل بشر به عنوان یک کانون بزرگترین دشمن اشاعه آن در تاریخ بوده است چه جامعه نهاد خانواده را در مفهوم سنتی خویش قبول دارد تا حال.

نمادهای اصل مذکر را می توان در خورشید، شمشیر، نیزه، زوبین، پیکان، تیر، طبل، دماغه کشتی، ستون، دیرک، آتش، شعله، مشعل، صلیب شکسته و غیره به تفسیر نشست. این نمادها در نوشته های کنونی، نقاشی ها و آثار تجسمی دیگر، به نحوی در زمینه، اصل استفاده می شوند. اما استفاده از آنها در جهان غرب به خاطر آزاد بودن تجارب هنری و محدود نکردن آنها در قوانین زمینی و آسمانی شان اصیل تر و آشکارتر بروز یافته است. بطوری که هنر به معنای آفرینش وجهه ی غالب انسانی در نمادهای بشری به هنرهای هفت گانه ختم می شود و در شرق این شعر و داستان (نظم و نثر) بودند که این بار را به دوش می کشیدند و نه اما نقاشی و مجسمه سازی در غرب نمایانتر بود .

دکتر سیروس شمیسا (۱) در کتاب شاهد بازی در ادبیات فارسی به بررسی تاریخ سودومی در ادبیات ایران می پردازد. در این مقاله نیز به ناچار مواردی از این کتاب بیان می شود و کسانی را که به نظر نگارنده نیاز به توضیح بیشتر یا نقد و نفي دارد بیان می شود . شمیسا با ذکر تاریخی یونانی - رومی سودومی به بررسی آوای یونانی افلاطون پرداخته به عشق افلاطونی می پردازد به هم خواهان یونانی قدیم وجهه ی دیگری می بخشد. در بررسی رساله میهمانی افلاطون به این نظر می رسد که مفهوم عشق افلاطونی (عشق بدون شائبه ی جنسی) از فلوطین و نوافلاطونیان که آراء افلاطون را با عرفان مشرقی او هم آمیخته بر مسیحیت وارد شد و تاکنون جهان این تعریف را برای ارتباط بدون قصد و نیت جنسی پذیرفته است. منبع اصلی این گفتار رساله ضیافت افلاطون است که به نظر می رسد به دست کسی نوشته شده که در برخورد با مقولات مختلف به نوعی به ترکیه ی تاریخ می پردازد. چنانچه با به وجود آوردن مدینه فاضله حتا شاعران را به آن راه نمی دهد. در چنین اندیشه ی چهارچوب پذیری قبول مسأله هم خواهی در میان یونانیان که به نوعی حالت رقابت با مسأله خانواده با تعریف خاص خویش را دارد، در تعارض آشکار است. تاریخ نیز به این نظر صحنه می گذارد و تا آن جا که تاریخ ذکر می شود این مسأله در میان یونانیان و رومیان روال کامل داشته است.

مسأله بعدی در طرح نظریات این کتاب که اگر چه تنها به ادبیات فارسی بسنده کرده است اما گاهی تا مجبور به پرداختن به اقوام مختلف ایران و همسایگانش نیز بوده است، هندیان هستند که شمیسا با اشاره به اینکه در فرهنگ سنتی هند بنا به ارزش و عظمتی که مقام زن داراست در فرهنگ باستانی هند تا به حال مواردی از سودومی پیدا نشده است و این موضوع در کتاب غزالان الهنه به صراحت مطرح گشته است و منبع آن این که در تحقیقی که پیرامون این مسأله داشتیم این موضوع نیز قابل کتمان به نظر رسید زیرا از میان خدایگان قدیم هر دو در بررسی تاریخ اساطیر هند به اسطوره ی کامه سومترا kama sutra می رسیم که خود خواندنی ست. کامه ایزد عشق و کامجویی در اساطیر هند بوده است و این ایزد پیروان بسیاری نیز دارد. داستان ها و افسانه های زیادی در عشقبازی مردان و زنان از این دست موجود است و حتا در زبان معاصر نیز فیلم هایی به این عنوان ساخته شده اند. در بررسی نقاشی (میناتور) هندی که از نسخه ها و شواهد غیر قابل انکار در زمینه ی بررسی تاریخ هر کشور می باشد نیز اگر چه مواردی مربوط به سالیان بسیار قدیم پیدا نشد اما هم عصر با دوره ای که در ایران به بعد از اسلام معروف است این ایزد شورها در میان افراد این قوم برانگیخته است و ماهاراجه های هندو (چه از تاثیر فرهنگ قدیم ایران و چه طبق سنت اساطیر) نمونه های واقعی را در این زمینه دارا هستند . در ایران نیز با تحمیل شرایط جبری - تاریخی مبنی بر فرضیه دکتر شمیسا و ورود ترکان به ایران سودامی شیوع پیدا کرد و پروسه تاریخی سودامی این بار در نظم و نثر ایرانی که تنها نمود هنر در چندین قرن اخیر بوده است ظهور پیدا کرد. بررسی سمبل ها در حالی که با کم بود متون و مراجع مواجه می شویم بسیار سخت است. به خاطر این که بسیاری از نوشته ها و کتاب هایی که در این زمینه نگاشته می شوند مثل (الفیه و شلفیه که بیهقی بدان اشاره دارد) نابود گشته و آن دسته از مطالب باقی مانده نیز در سوای شعر و نثر تنها در جهت فرض نویسنده گاهی به پند و گاهی به مدح و گاهی به مثابه ی طنز بیان شده اند. اگر سخنی از سودامی نیز هست در تشبیه های عاشقانه ی شعری قرن سوم تا پنجم و غزل عاشقانه

عارفانه ی ششم تا نهم و باز تکرار همین منوال به طور دست و پا شکسته و ناقص در قرون بعدی است. یعنی زمانی که شمیسا تاریخ سودامی را در ادبیات فارسی جستجو می کند یا آنه ماری شمیل از تاریخ مذکر ایران سخن می راند در متونی به تحقیق می پردازد که اصل و هدف نگارنده چیزی به غیر از موضع محقق می باشد. چه بسا بیان بسیاری از حکایت هایی که در همین رابطه بوده است به جهت نتیجه گیری پند آمیز از آنها بوده (چنانچه در گلستان سعدی می آید)

پس قصد اصلی نویسنده، شاعر بر خلاف هنر غربی مخصوصاً در نقاشی پرداختن صرف به مسأله نبوده بنابراین سمبل های به وجود آمده نیز سمبل های مشترکی برای ادبیات و این مقوله خواهند بود. ادبیاتی که چهره های گوناگونی در طی تاریخ به خود گرفته و در هر وضعیتی به طرحی نو در آمده است. پس در این مقاله که بررسی و نشان شناسی سمبل های سودامی ست در بحث سمبل های ایرانی به اشاره ای بسنده می شود و توضیح کامل را به کتاب دکتر شمیسا و مراجع اصلی واگذار می کنیم. اما در بررسی هنر غربی به خصوص شعر و نقاشی و عکس به مواردی اشاره می کنیم که پذیرفته شده و نماد برهنه ی هم خواهی محسوب می شوند.

نشانه گان سمبل های ایرانی :

کمند: کمند زلف که موی بلند (دم آسیبی یا باز) معشوق را به کمند تشبیه می کردند که عاشق را در دام می اندازد .

تیر: تیر مژگان، نازک چشم پلک ها یا مژگان را از لحاظ دراز بودن و زیبایی ظاهری .

غزال: غزال مخصوصاً وحشی آن که در بیابان ها زندگی می کند از نوع حیوانات بسیار زیبایی است که جنس نر آن بسیار زیبا بوده و با سیاهی هایی که در پشت و منطقه چشم دارد از غزال ماده مجزا می شود.

صنم: جلوه ای از زیبایی، اُبَهِت، بی اعتنایی، به معنای بت یا معشوق زیبارو.

افروخته گی دوش می آمد و رخساره بر افروخته بود به معنای عصبانیت مفرط یا سرخ چهرگی به دلیل مستی و سکر بیش از حد .

ماه: در ابیات فارسی تشبیه صورت زیبا به ماه سابقه طولانی داشته است. می دانیم که در فرهنگ گوناگون

ماه و خورشید جنسیت مختلفی را دارا هستند. شاید دلیل بیان و تشبیه ماه به این مسأله نیز به خاطر فرضیه مذکور در نزد ایرانیان بوده است.

قابل ذکر است به استثناء نمادهای برخی از قبایل آفریقایی و سرخ پوستی شمال آفریقا، توتنی، اقیانوسیه، مائوری ها و ژپونی در بقیه فرهنگ ها، اصل مذکور بارور کننده است. در متون زند و پهلوی نیز ماه مذکور است.

سرو: سرو چمان من چرا میل چمن نمی کند - قد بلند معشوق و موزونی قامت او در این ادبیات به سرو تشبیه شده است. سرو نماد استواری، توازن و سرزندگی می تواند باشد.

نرگس: گل نرگس که چشم معشوق را معمولا به نرگس شبیه می دانند و در شعر فارسی نماد چشم مخمور است.

خسرو - فرهاد: خسرو شیرین دهان گاهی در ابیاتی که رنگ و بوی هم خواهانه دارد زیبایی ظاهری معشوق به خسرو (خسرو پرویز در داستان فرهاد و شیرین - خسرو شیرین) تشبیه می شود.

سنبل: سنبل زلف نمادی برای موهایی معشوق سبب: سبب زرخندان نمادی از گردی چانه. برای این عضو ترکیب چاه زرخندان نیز استفاده می شود که فرورفتگی چانه در بعضی افراد را بیان می کند.

غلمان: پسران خوب روی جوان، در بهشت اسلامی برای خدمتگداری مومنان بدانها اشاره شده است.

غنچه: لب چون غنچه، کوچکی دهان از موارد زیبایی شناختی چهره بوده است و غنچه نمادی برای آن.

لاله: لاله رخ شقایق به عنوان نماد شهادت، نماد داغداری، نماد پیاله گیری و نماد زیبایی برافروختگی چهره معشوق.

لعل: لعل لب نمادی برای براق بودن و زیبایی لب لولی: امان کین لولیان مست آشوب، کولی نمادی برای لاقیدی، آشفستگی و آزادی گرایی

یوسف: ماه کنعانی، نمادی برای زیبایی ظاهری و باطنی.

هلال: هلال عید در ابروی یار باید دید، نمادی برای ابروان کمانی معشوق - بیشتر همراه نماد ماه می آید و نماد قدح.

هندو: هندوی خال، خال هندو اشاره به غلامهای هندوی سیاه رنگ که طرف تشبیه زلف و خال واقع می شدند. مراد از هندو پیرو آئین قدیم هند نیست بلکه به معنی هندی و فرد سیاه آمده است.

یاسمن: سمن، سمن بویان غبار غم چو بنشینند، بنشینند نمادی از خوشبویی و لطافت است همچنین نسترن و نسرن نیز همین معنا را می بخشد.

مطرب: مطرب عشق به عنوان نمادی برای آواز خوانی و ساقی گری.

شاید در بسیاری از تصاویر ساخته شده توسط شاعران قدیم ایرانی نمونه های بسیاری باشد که به عنوان نماد و سمبل استفاده شوند ولی اهم آنها ذکر گردید.

ذکر چند مسأله نیز خالی از لطف نیست.

استفاده از وسایل و آلات جنگی در اشعار اولیه بیشتر به دلیل جنگاور بودن معشوق ها بوده است و با ورود شیوع این امر در میان عموم مردم نمادها کم کم پخش شده و با ورود دوره ی معاصر از نماد مذکور عیناً به نماد مونث تبدیل شده اند! نکته دوم این که در بررسی تاریخی سودامی در ایران این امر به صورت هم خواهی شباهت زیادی به آن چه در یونان اتفاق می افتاد دارد اما این امر با گذاشتن قرون به نوعی از پدوفیلی - ارتباط جنسی با کودک - منجر می شود بطوری که ریشه هایی از آن هنوز هم در بعضی مناطق به طور شرم انگیزی وجود دارد!

اما در هنر مغرب زمین نمادها به چند دسته قابل تقسیم اند:

نمادهای طبیعی که بر گرفته از طبیعت هستند و بیشترین سطح نمادها را تشکیل می دهند و بی شک رابطه ی هنر با طبیعت گرایی (ناتورالیزم) و گرایشات آن در هنر مغرب زمین دارند. اجسام به عنوان نماد و رنگ ها بخش های دیگری از این نمادها را تشکیل می دهند. چنانچه گفته آمد نمادها اصل مذکور در هنر و ادبیات غرب، خورشید، شمشیر، نیزه، زوبین، پیکان، تیر، دماغه کشنی، ستون، دیرک، مخروط، آتش، شعله - مشعل - نهایتاً صلیب شکسته اند. اما تنها برخی از اینها به عنوان نماد سودامی مورد استفاده قرار گرفته اند. بررسی نقاشی های سودومی به ما این امکان را می دهد که توافق هنر و معراج سمبلها را در غایت اندیشه ورزی به تماشا بنشینیم. از آنجا که

پرداختن به تاریخ ادبیات یا تاریخ هنری سودومی نیت این مقاله نبوده و نیست لذا به بیان نمادها و مطرح کردن آنها می پردازیم و در متن موضوع اگر نکته ای به نظر رسید ذکر می گردد.

هلال (crescent) که در نمادهای شرقی نیز استفاده می شد نمادی برای امتیاز برابر و بعضی جاها نماد مادر کبیر است. هلال در نقاشی های سوررئالیسی

بصورت مات یا روشن در گوشه هایی از نقاشی به چشم می خورد.

ماه (moon) از نمادهای مشترک است و چنانچه گفته شد در فرهنگ مختلف مذکر یا مونث خوانده می شود. در ادبیات غرب اگر چه مظهر نیروئی مونث است اما در ستاره شناسی به منزله نمادی برای روح حیوان، جایگاه احساسات و نزدیکی جنسی محسوب می شود.

ماه نمادی برای بی مرگی و ابدیت است تجدید حیات جاودانی را در خود داراست. این نماد بیشتر در نقاشی های آفریقائی به عنوان نماد مذکر مطرح

می شود. در نمادهای منطقه اقیانوسیه هم علاوه بر مذکر بودن نماد به عنوان نمادی برای جوانی ابدی به کار می رود. ماه به صورت حلقه ای در پشت سر نقاشی مرد یا در ترکیب نقاشی ها مورد استفاده قرار گرفته است.

لك لك (stork) در نقاشی های غرب نماد زندگی نو می باشد و معمولاً در فضاهائی که مربوط به روابط جنسی و شروع این روابط است در متن طرح یا حاشیه لحاظ می گردد.

پلیکان (pelican) این نماد نیز مانند سمبل لك لك علاوه بر نوزائی و آغاز زندگی نو از آنجا که تصور می کردند این پرنده با خون خود فرزندان را خوراک می دهد مظهر قربانی، شفقت و ترحم است. پلیکان

در این دسته از نقاشی ها معمولاً با جوجه هایش به تصویر در می آید. ظاهراً ارتباطی که می شود ما بین این نماد با سودامی و هم خواهی برقرار دانست علاوه بر نوزائی و شروع يك زندگی جدید ارتباط ذهنی افراد با بقای نسل را که در این مورد به نوعی در نظر گرفته نمی شود را نشان می دهد.

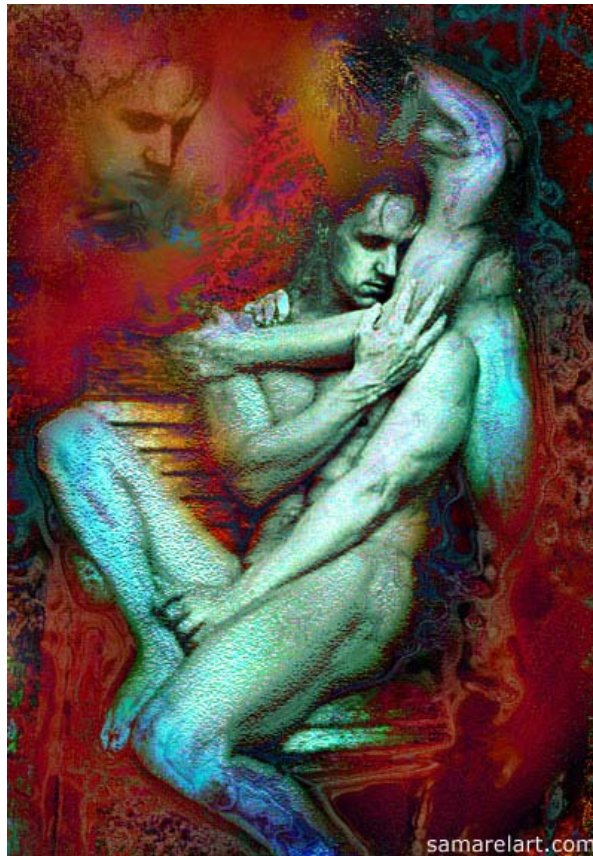
پروانه (Butterfly) تصور خود مذکر در قالب پروانه، بیرون آمدن از پیله، پرواز با بال پروانگی همه در این نقاشی ها به تصویر کشیده می شوند. نماد پروانه به بی مرگی و تولد دوباره در باور سنتی جهان بر می گردد. در نمادهای چینی نیز پروانه نشانه ی شادی بسیار، مظهر زیبایی مفرط شناخته می شود.

بال (wing) از سمبل های جهانی و بسیار مشهور به حساب می آید. از آنجا که در نقاشی های فرشته گان اسب ها، پرنده گان دیده می شوند نشانگان بسیاری را در خود دارند.

بال علاوه بر نماد پرواز فکر، اراده ی انسان را نیز

می رساند. انسان بالدار علاوه بر اینکه به صورت فرشته در می آید در ذات خویش آزادی طلبی و پیروزی را به همراه دارد.

طاووس (peacock) از نمادهای مشترک است که هم در نماد های هندی و ایرانی و نیز در نمادهای غربی دیده می شود. مظهر و نماده طبیعت دوگانه و ثنویت است. در نمادهای هندی وقتی ایزد کامه (kama) یا همان ایزد عشق ورزی بر طاووس سوار است مظهر هوس بی پایان است. مار با پیچیدن به پای او و پنهان شدن زیر بالهایش از جهنم به بهشت وارد شد پرنده ی نفرین شده و مغضوب شده به حساب می آید. نشستن بر دامن طاووس، یا داشتن پره های طاووس مانند در نقاشی های شرق و غرب دیده می شود.



گوزن (Deer) از نمادهای بسیار گویا و پر استفاده در نقاشی های مغرب زمین و از نمادهای اصلی هم خواهی محسوب می شود. انسان در نزد گوزن - داشتن شاخهای گوزنی، (انسان - گوزت)، همه در نقاشی ها دیده می شوند. گوزن در کنار درخت حیات به تصویر کشیده می شود و در آیین بودائی چینی هم معنی بیماری عشق را دارد. در فرهنگ سلتی ایزد بانوی فلیداس (flidass) که ایزد بانوی شهوترانی است به ارابه ای سوار می شود که گوزن ها آن را می کشند. در همین فرهنگ گوزن قرمز (stag) نماد قوه جنسی مرد به حساب می آید. در مسیحیت نشانه پاکي زندگي ست (سانتا کلا وس و سورتمه ي گوزن کشش). در فرهنگ هیتی نیز مرکب یزدان نرینه حمایتگر است. ایزد حیوانات روی گوزن قرمز می ایستد. انزوا و پاکي نیز از معانی این نماد هستند.

شاخ (horns) در کمتر نقاشی و طرحی که مربوط به هم خواهی باشد می توان نبود آنرا احساس کرد. انسان شاخدار (به خصوص شاخهایی شبیه شاخهای گوزن) نماد قوه باه و باروی است. این نماد از کهنترین الگوها به شمار می رود و به همین معانی بوده است. بعدها انگلستان شاخها نماد رسوائی، فساد و فحشا تبدیل شدند و مسیحیت ایزد شاخدار را با اهریمن و نیروی شر تطبیق داد. اما به هر حال فارغ از این نام گذاری های دوره ای شاخ نماد نیروی فوق طبیعت است شاخ در نقش هلال قمر همراه با ایزد ایس (isis) و نوت (Nut) بانوان آسمانی خلاصه می شود.

اسب (Horse) از نمادهای متاخر سودامی محسوب می شود. دو خصلتی است. هم نماد زندگی و هم نماد مرگ. به اندیشه و خرد و نجابت تاویل می شود. در عین حال نور و ذات حیوانی و عزیزتی را نیز می رساند در کهن الگوهای جدید به عنوان قربانی جای گاو را می گیرد. زیرا هم نشانه آسمان و ایزدان باروی، قوه باه و باروی مذکر است و هم نشانه ی جهان زیرین و مرطوب. سوار کاری با اسب نوازش است و تلفیق مو و یال انسان، اسب از طرح های عام این نقاشی ها هستند.

سگ (Dog) نمادی است که وقتی همراه با آتش باشد یا به نوعی تداعی گر آتش و شعله به نماد جنسی تبدیل می شود زیرا که آتش و نیروی جنسی

با هم در پیوندند. در فرهنگ مسیحیت سنتی به وفاداری و نماد ازدواج نیز مشهور بوده است. شمشیر (sward) از نمادهای اصل مذکر محسوب می شود و در نقاشی ها به صورت نمادی برای تکیه بر آن نقاشی می شود.

در نماد رنگ آمیزی نیز هر چند تمام رنگ ها در این نقاشی ها با توجه به ذات خود نما درنگ تاویل می شوند اما استفاده از رنگ قرمز بسیار مشهود است. رنگ قرمز که باز از نماد های اصل مذکر است عشق، لذت، تهیج جنسی و تجربه حیات را با خود دارد و در اکثر نقاشی ها بیشترین رنگ مورد استفاده است. بی شك نمادها به اینجا ختم نمی شوند و بشر در خلق الساعه بودن آثار هنری اش در تلاش و پیشی گرفتن از هم است. در بررسی نقاشی ها آنچه گفته آمد بیشترین میزان را با خود همراه داشت و جزو نمادهای اصلی هم خواهی مطرح بود. در پایان ذکر این نکته نیز لازم به نظر می آید که در برخی از طرح های گرافیکی و نقاشی طرح های انسان حیوان بسیاری دیده می شوند. (انسان - شیر)، (انسان - روباه)، (انسان - گرگ) که همه جزو همین مجموعه می توانست باشد اما تنها مورد قابل ذکر در این مسأله اینجاست که به واسطه طرح این نقاشی ها نمی توان حیوان مورد نظر را از لحاظ نماد گرایشی اش جزو این گروه قلمداد کرد. با اندک تأملی می توان دریافت که در همه این نقاشی ها این حیوانات مذکر بوده و تنها قصد نقاش از بیان این طرح رساندن جنبه ی زیبایی های نرینگی در انسان و حیوان بوده است. بطوری که می دانیم در میان حیوانات از لحاظ زیبا شناسی بعدی حیوانات نر بسیار زیباتر از حیوانات ماده می باشند .

بی شك اندیشه آدمی فراتر از جهان مادی به پرواز در می آید و جهان نمادها تنها گوشه ای ناگفته آلام او می تواند باشد.

۱) شاهد بازی در ادبیات فارسی - دکتر سیروس شمیسا (که به صورت مرتب در پیش شماره های نشریه در ستون همجنسگرایی در گذر ادبیات فارسی منتشر می شود)

برتری عشق بر جنس

فهیمة فرسایى - اخبار روز



نام فیلم: پوست بیگانه
کارگردان: آنگلینا ماکارونه
بازیگران: یاسمین طباطبایی (فریبا)،
آنه که کیم سارناو (آنه)، نوید اخوان
(سیامک)
محصول آلمان، ۲۰۰۵، به زبان فارسی
و آلمانی

یاسمین طباطبایی، بازیگر ۲۸ ساله ایرانی، در صحنه سینمای آلمان، نه تنها به عنوان هنرپیشه ای ماهر، بلکه به عنوان خواننده و آهنگ ساز چهره شناخته شده ای است. موسیقی و ترانه های دومین فیلم مطرح او که در سال ۱۹۹۷ به نام "راهزنان" به کارگردانی کاتیا فون گارنیر به روی اکران آمد، از قلم و گیتار او است. طباطبایی در "فیلم جاده ای" در کنار کاتیا ریمن، هنرپیشه معروف آلمانی در نقش یکی از چهار قهرمان اصلی فیلم ظاهر می شود و با بازی درخشان و ترانه هایی که در زمانی کوتاه در صدر جدول "بهترین آهنگ های روز" قرار می گیرند، جایزه "صفحه طلایی" اروپای آن سال را به خود اختصاص می دهد. آهنگ های ساخته طباطبایی، به کلی با نشانه های موسیقی ایرانی بیگانه اند. دست مایه تمام فیلم هایی که او تا به حال در آن ها نقشی بازی کرده نیز، به سرنوشت و زندگی ایرانی ها پرداخته اند. این "قاعده" را طباطبایی در آخرین فیلم خود پوست بیگانه کنار می گذارد و در نقش زن/مردی ایرانی ظاهر می شود که به "دلایل سیاسی" وطنش را ترک گفته و در فرودگاه فرانکفورت آلمان تقاضای پناهندگی می کند. فریبا، قهرمان فیلم، جزئیات این "دلایل" را که در واقع موضوع اصلی فیلم است، برای مامور پلیسی که مسئولیت تشکیل پرونده او را به عهده دارد، بیان نمی کند. تماشاگر نیز از چند و چون آن، زمانی که فریبا به اردوگاه موقتی پناهندگان فرستاده می شود، در یک گفتگوی تلفنی با زنی به نام شیرین با خبر می شود: به خاطر برملا شدن رابطه عاشقانه ای که شیرین و فریبا با هم داشته اند، فریبا تحت تعقیب قرار می گیرد و مجبور به ترک وطن و جدایی از عشق خود می شود.

آیین چراغ، خاموشی نیست!

رادیو همجنسگرایان ایرانی رها

برنامه های این رادیو در چند هفته اول سال جدید میلادی پخش نخواهد شد و از آن پس با حضوری جدید به رسالت خود ادامه خواهد داد.

از تمامی شما دوستان دعوت می شود که موضوعات مختلف مورد نظر خود را برای ما ارسال نمایید تا نسبت به برنامه سازی در آن موارد اقدامات لازم صورت پذیرد.

همچنین می توانید مصاحبه هایی با افراد مختلف انجام داده و به رادیو ارسال کنید تا به اطلاع عموم رسانده شود.

می توانید نمایشنامه هایی تهیه نموده تا نسبت به برنامه سازی آن ها نیز اقدام گردد.

در آینده ای نه چندان دور مایلیم که به راحتی توسط دستگاه های ماهواره ای در دسترس شما باشیم اما رادیو برای ادامه راه خود و تبدیل به رادیو ماهواره ای نیاز به حمایت مالی دارد در انتظار نامه ها و سخنان شما برای پخش در رادیو هستیم.

لطفا نظرات خود را در این مورد بیان نمایید

www.radio.pglo.org

radio@pglo.org

امور فرهنگی سازمان همجنسگرایان ایرانی

مدیر رادیو رها

آرزو صالحی

با آن که هم جنس دوستی برطبق قوانین آلمان به عنوان دلیل پناهندگی پذیرفته می شود، فریبا به خاطر محضورات اخلاقی و حضور مرد مترجم در اطاق بازجویی از طرح آن سرباز می زند. بنابر همین امر که به "عدم کفاف ادله اثباتی" - چنان که در قانون آلمان آمده است - می انجامد، تقاضای پناهندگی فریبا رد می شود. ولی او، پیش از آن که به ایران بازگردانده شود، به برگ هویت جدیدی دست می یابد که به سیامک، یکی از پناهندگانی که در آن اردوگاه موقتی به سر می برد، تعلق دارد. سیامک از آن جا که ماموران جمهوری اسلامی برادرش را به جای او دستگیر و به قتل رسانده اند، دچار عذاب وجدان شده و درست هنگامی که تقاضای پناهندگی اش پذیرفته می شود، دست به خودکشی می زند. فریبا با وجود اندوه رویارویی با مرگ "همراهش"، از فرصت استفاده می کند، جسد سیامک را به گور می سپارد و خود در لباس مردانه، با پاسپورت و مدارک او وارد کارزار زندگی دشوار پناهندگی در آلمان می شود.

دست مایه اصلی فیلم پوست بیگانه هویت انسانی - جنسی افراد در پیش زمینه ای سیاسی - اجتماعی است. کارگردان آلمانی - ایتالیایی تبارفیلم، آنگلینا ماکارونه که پوست بیگانه پنجمین کارسینمایی اوست، می کوشد این مفهوم ملهم از "تئوری جندر" را در قالب داستانی واقعی و پرکشش به تصویر در آورد؛ این که "جنسیت، چیزی

نیست که ما داریم و یا هستیم، بلکه چیزی است که ما انجام می دهیم." روشن است که در این صورت معیار کنش ما بر "قراردادهای اجتماعی" استوارند که می توانند تغییر کنند؛ یعنی موازینی که عملاً در چارچوب روابط افراد، دائم در حال دگرگونی اند. این که فریبا با لباس و حرکات مردانه، به عنوان سیامک از سوی جامعه پذیرفته می شود، دال بر این است که به دل خواه می توان مرزهای تعریف جنسیت را به عنوان "محصولی اجتماعی" جا به جا کرد. ویژگی کار ماکارونه در این است که این جا به جایی را در پیش زمینه ای سیاسی - اجتماعی بررسی می کند: فریبا نمی تواند در ایران زندگی کند، چون "زن" است. در

آلمان او تنها می تواند با هویت جنسی یک "مرد" به اقامتش ادامه دهد. از سوی دیگر با احساسات "زنانه" عاشق همکار زن آلمانی اش، آنه (آنه که کیم سارناو) می شود. آنه با تصور این که فریبا "مرد" است، به او عشق می ورزد و... سرانجام، پس از پشت سر گذاشتن ماجراهایی پیچیده، راز فریبا آشکار می شود و پلیس آلمان او را به عنوان "زن" به ایران باز می گرداند. در این دور تسلسل تنها چیزی که ثابت می ماند، اصل تغییر در تلقی از هویت جنسی فردی است.

البته "موضوع تغییر هویت جنسی" در جهان سینما، موضوع تازه ای نیست. بارها کارگردانان بزرگ با این دستمایه، فیلم های جنجالی در ژانرهای مختلف ساخته اند. ولی آن چه پوست بیگانه را از فیلم هایی از این دست جدا می کند، جا به جا کردن زوایای دید های متفاوت نسبت به موضوع هویت جنسی است که با تداوم و تکرار به داستان فیلم، بعد و ژرفای ویژه ای می بخشد. با این حال کارگردان، "فاصله" خود را در پرداخت سینمایی اش با این مضمون حفظ می کند.

نماهای دور (لانگ شات) و میانه ای (مدیوم شات) که از فریبا (یاسمین طباطبایی) در نقش مرد گرفته شده، گواه این ادعا است. این نماها از سوی دیگر دنیای درونی فریبا و ترس او را از "نزدیک شدن" به دیگران (به خاطر برملا شدن هویت جنسی اش) نشان می دهند. تنها زمانی که فریبا و آنه رابطه ای صمیمانه و



عاطفی با هم برقرار می کنند، این نماها به نماهای نزدیک (کلوزآپ) تبدیل می شوند. فیلم پوست بیگانه با خط روایت گونه، انتقادی و واقع گرایانه خود، هم چنین به مسائل اجتماعی ای چون تفاوت ها و تشابهات فرهنگی، پذیرش شیوه های زندگی گوناگون و مدارا با آن ها، اعمال قدرت سیاسی از سوی فرهنگ مسلط در جامعه آلمان نیز می پردازد. ولی آن چه که به این فیلم جلوه خاصی می بخشد، شیوه طرح رابطه بین دو انسان تنها است که در جستجوی هویت و خوشبختی فردی خود، فرای هرگونه قید و بند سیاسی و فرهنگی، معنای زندگی را در بودن با یکدیگر می بینند. روشن است که نه تنها

نجات دهد و آن را تا رده قرارگرفتن در کنارفیلم های خوب بالا بکشد.

این مقاله ترجمه آزاد نقدی به زبان آلمانی است که در چند روزنامه آلمانی به چاپ رسیده.

تعداد امضاهاى این طومار تا تاریخ
۵ ژانویه ۲۰۰۶ به ۱۲۴۸ نفر
رسید.

**IRAN STOP KILLING QUEERS!
STOP KILLING CHILDREN!**

لطفا این طومار را امضا کنید و به این ظلم و ستم ها اعتراض نمایید.

**به کمپین بزرگ دفاع از حقوق
همجنسگرایان ایرانی پیوندید.**

<http://new.PetitionOnline.com/IRGLO/petition.html>

**STOP KILLING QUEERS!
IRAN
STOP KILLING CHILDREN!**

ماهنامه ادبی اجتماعی همجنسگرایان ایرانی

دلکده

این مجله ماهانه به صورت پی دی اف منتشر می شود و به آدرس های پست الکترونیکی شما ارسال می شود.

delkadeh@gmail.com

نظم و قانون و قراردادهای اجتماعی، بلکه بخل و حسد و کین توزی اطرافیان نیز آن ها را در رسیدن به "خوشبختی کوچک" و هدف خود باز می دارند. یکی از صحنه های قابل مکث دراین رابطه، صحنه ای است که دوست پسر سابق آنه با کمک دوستان شرورش، فریبا\سیامک را در شبی پر حادثه به چالش می گیرد و او را دررستورانی دور افتاده به خواندن آواز وا می دارد. آواز در این صحنه مفهومی فراتر از خواندن آهنگین چند بیت شعر به خود می گیرد. در واقع فریبا\سیامک باید با این ترانه خوانی از "حیثیت"، گذشته و موجودیت خود دفاع کند. چون گروه مخالف نیز پیشتر با خواندن

ترانه ها و آهنگ های دوران کودکی خود به زبان آلمانی، به نوعی هویت و مشروعیت فرهنگی و وجودی خود را به ثبوت رسانده است. واکنش آنی فریبا\سیامک که ناگهان به زبان فارسی (که برای شرکت کنندگان دراین مبارزه جویی تعیین کننده بکلی غیرقابل فهم است)، مشغول خواندن ترانه "امشب شب مهتابه..." می شود، نه تنها عشق پر شور او را نسبت به "آنه" نشان می دهد، بلکه حاوی این پیام نیز هست که تفاوت بین ارزش ها، نشانه برتری یکی بر دیگری نیست. پس آن ها را در رقابت یا ستیز با هم قرار ندهیم. متاسفانه خانم ماکارونه که برای تهیه و تدارک امکانات مالی این فیلم چهار سال زحمت کشیده، تنها به طرح ساده این کشمکش ها

و درگیری های درونی و بیرونی اکتفا می کند و از آن ها برای پررنگ کردن جنبه های احساسی و شدت بخشیدن به تضادهای فردی که می توانستند بعد هیچان انگیز فیلم را برجسته تر کنند، کمتر بهره می گیرد. این پرداخت گاه ضعیف و کمتر رسا چنان به بافت روایتی و تصویری فیلم لطمه می زند که حتی بازی درخشان یاسمین طباطبایی هم نمی تواند فیلم را

عروج مولانا در سکوتی تلخ

پیام شیرازی

در تاریخ ۱۷ دسامبر سال ۱۲۷۳ میلادی حضرت مولانا جلال الدین بلخی به راستی رفت و پرواز کنان به اصلش بازگشت.

سال ۱۹۵۲ به مناسبت سالگرد میلاد مولانا از جانب یونسکو کنفرانسی در پاریس برگزار شد. در این مراسم نمایندگانی از کشورهای ایران، ترکیه، مصر، افغانستان و پاکستان حضور داشتند. از همان ابتدای مراسم در مورد ملیت مولانا بحثی آغاز می شود و تقریباً تا انتهای نشست بحث اصلی این کنفرانس می گردد.



ترکان با توجه به محل دفن مولانا در قونیه که در زمان سلجوقیان شهری بزرگ محسوب می شده است، همچنین با تکیه بر بیتی که "هرچقدر هم که فارسی و هندی سخن بگویم اصل من ترک است" مدعی ترک بودن مولانا شدند و با اعتراض اعضای کنفرانس بر مخدوش بودن این بیت روبرو گشت. مصریان با اشاره به شجره نامه ای جد او را به ابوبکر خلیفه اول اهل تسنن متصل کرده و در نتیجه اصالت آن را عرب مدعی شدند. افغانیان نیز با ادعای اینکه بلخ یعنی محل تولد مولانا اکنون در محدوده افغانستان است وی را افغانی می دانستند. نمایندگان ایران با اشاره به کل آثار مولانا که به فارسی نگاشته شده است و بیان بیت "هرکسی از ظن خود شد یار من - از درون من نجست اسرار من" وی را متعلق به یک ملیت خاص ندانستند و صاحب آن را کل بشریت و هر وجدان دار پاکی اعلام کردند این بیت همچون آبی بر آتش درگیری های ملیتی و دینی آن زمان شد.

کنفرانس دو روز طول کشید و ۵ هزار نفر اعم از نمایندگان کشور و ادیان مختلف با پیام ها و مقالات خود

یاد مولانا جلال الدین را زنده کردند. از آن روز تا کنون ۵۲ سال می گذرد و آثار مولانا جلال الدین از فارسی به دست کم ۲۸ زبان دنیا نگاشته شده است. این روند رو به رشد به سبب اصالت در زیبایی سخن و حکمت مولانا بوده که توانسته عاشقان زیادی از سرتاسر دنیا بدون توجه به آن چه هستند و می اندیشند و رفتار می کنند کسب کند.

بیشترین تحقیقات و ترجمه ها از طرف بنیاد امریکایی نیکلسون انجام شده است که مولانا را عارف و شاعر ایرانی می داند. اما مسولین فرهنگی کشورمان ایران از آن سال تا کنون چه برنامه ریزی در جهت اهمیت دادن به شخصیت مولانا، کلامش از نظر اهمیت توجه به انسان و بعد روحانی انسان ها، فرهنگ شب عروضی و سماع و آنچه که مولانا تلاش کرده در شعرهایش با عاشق شمس تبریزی شدنش و آوردن تعاریفی نو از عشق به انسان به ما بگوید در ایران انجام داده اند که شایسته وطن مولانا باشد؟ البته نه تنها سازمان های دولتی بلکه سازمان های ادبی - فرهنگی غیردولتی نیز آن چنان فعالیتی از خود نشان ندادند و امسال نیز مراسم سالگرد عروج مولانا در سکوتی تلخ گذشت. به گفته پاستور دانشمند فرانسوی "برای دانش وطنی نیست اما دانشمند را وطنی باید."



تازه های خواندنی

اسرائیل و حق الزحمه همجنسگرایان

سایت همجنس

از قدیم و ندیم در مملکت ما مد بوده که هر چیز بقول معروف "بو دار و مسئله ساز" را به خارجی ها نسبت دهند. یعنی ایرانی جماعت همیشه معتقد بوده که همه مردم ایران پاک و طیب و طاهر بوده اند و هرچی ناپاکی و کثیفی است، زیر سر اجانب است! یک زمانی همه چیز را گردن انگلیسی ها می انداختند (فیلم دایی جان ناپلئون)، بعد هم همه گناهان به اسم استکبار جهانی، صدام یزید کافر و منافقین کوردل انداخته شد، ظاهراً الان هم یک مدتی است که یهودیها مسئول همه بدبختی های ملت ایران شده اند، البته بگذریم اخیراً هم یک مردی در انگلستان بنام "ایران بان!" فرود فولادوند، بساطی بنام انجمن پادشاهی ایران براه انداخته و تمام کاسه کوزه ها را سر اعراب و اسلام می شکند.

بگذریم. امشب همین طور مشغول جستجو در اینترنت بودم که به گزارش زیر در سایت شریف نیوز برخوردیم. جالب این جاست که گزارشگر این مطلب، خیال می کند تمام همجنسگرایان، حقوق بگیر اسرائیل هستند و دولت یهود بهشون دستور داده که بقول آیت الله موسوی اردبیلی "کیرو کجا بزارند!" اگر این حرف صحت داشته باشد، من به شخصه از دست این پدر سوخته های اسرائیلی اعتراض دارم، چرا که در طول عمرم کسی قرانی بابت همجنسگرایی به من حق الزحمه نداده! اگر شما خواننده عزیز مطلعید که چگونه می توانم حقوق و مزایای عقب افتاده خودم را دریافت کنم، خواهشاً با بنده تماس گرفته و بابت مزدگانی، سه ماه حقوق ماهانه ام را پیشاپیش دریافت نمایید.

بعلاوه، حضرات خبرگزاری فارس ظاهراً کاشف بعمل آمده اند که همه شیطان پرستها، هم همجنس بازند و هم به موسیقی هوی متال گوش می دهند! حالا ربط موسیقی هوی متال به همجنس بازی چیه، خدا داند.

با توجه به خبر زیر، پیداست که شیخ اجل سعیدی شیرازی و مولانا جلال الدین بلخی هم هوی متال گوش می دادند و از صهیونیستهای مقیم امارات (من تا بحال خیال می کردم امارات مال عربهاست، ولی

ظاهراً آن ها را هم یهودای ناقلا صاحب شدند!) حقوق و مواجب می گرفتند!

نکته آخر اینکه صاحب این مقاله ظاهراً خبر ندارد که خر مقدسهای یهود هم -مانند پسر عمو های متعصب مسلمان خود- از همجنس گراها متنفرند و بدانها چه جفا ها و ظلم ها که روا نمی دارند. با هم این مقاله مسخره را میخوانیم:

كمك مالی اسرائیل به گروه های شیطان پرست ایران

بازدید اتفاقی يك عضو گروه های شیطان پرست از جبهه های دفاع مقدس، زمینه ساز بیان حقایقی تکان دهنده توسط وی درباره این گروه ها شد.

يك منبع آگاه در این باره به خبرگزاری فارس گفت: امین دانشجوی یکی از رشته های گروه پزشکی دانشگاه که از افراد موثر گروه شیطان پرست هوی متال در ایران است، مدتی پیش به صورت اتفاقی و بر اساس درخواست یکی از دوستان خود که قصد بازدید از جبهه های جنوب کشور در کاروانهای راهیان نور داشت به همراه جمعی از دانشجویان عازم این مناطق شد که تاثیرات روحی این سفر، زمینه ساز رویگردانی وی از فعالیت در گروه های فعال شیطان پرست و بیان حقایقی قابل توجه درباره آنها شده است.

وی افزود: به گفته این فرد، عناصری از رژیم صهیونیستی که در کشور امارات حضور دارند شبکه اصلی هدایت گروه های هوی متال را در ایران در دست دارند. به گفته این منبع آگاه بر اساس اسناد ارائه شده توسط امین در حساب های ارزی این گروه در شبکه بانکی کشور که از طریق شبکه اینترنت هدایت می شود، در سال گذشته حدود هشت میلیون دلار آمریکا واریز شده است که بین گروه های شیطان پرست در شهرهای مختلف ایران توزیع می گردد.

وی با بیان اینکه تعداد اعضای این گروه در برخی شهرهای کشور به دو هزار نفر بالغ می شود، اضافه کرد: مطالب ارائه شده نشان می دهد که برخی فعالیت های ضد امنیتی نیز توسط برخی عناصر خاص در این گروهها برای رژیم صهیونیستی انجام می شود.

این منبع آگاه با یادآوری این که مجوزهای ارائه شده توسط وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی برای چاپ

هزارستان انگلیس در ایران

سایت بازتاب

سایت بازتاب یکی از سایت های خبری وابسته به دولت جمهوری اسلامی است که توسط محسن رضایی فرمانده سابق سپاه پاسداران انقلاب اسلامی اداره می شود و با کمی دقت در آن می توان یافت که همواره از کلمه همجنس باز استفاده کرده و آن را توهینی تلقی می کند و در تمام موارد سیاسی و اجتماعی بدون هیچ گونه ارتباطی منطقی آن را اعلام می دارد. بر همگان واضح است که معانی همجنسگرایی و همجنس بازی متفاوت هستند اما در هر حال توهین به فردی از اجتماع به دلیل فعالیت های جنسی او نادرست است.



خبرنگار «بازتاب» از لندن گزارش داد: «لرد تمپل» هزارستان همجنس باز

انگلیسی در ایران، علاوه بر دلایلی گسترده اقتصادی، قصد ورود به پرونده هسته ای جمهوری اسلامی را نیز دارد. بنا بر این گزارش، «لرد تمپل» که با ایجاد شبکه گسترده ای از روابط، به دلایلی و واسطه گری در پروژه های نفتی ایران می پردازد، به تازگی می خواهد در مسائل هسته ای جمهوری اسلامی نیز دخالت کند.

«لرد تمپل» که از طریق شرکت «NXT» و «BIBA»، شبکه ای زیرزمینی از روابط دلایلی در ایران ایجاد کرده است، به وسیله بابک امامیان، یکی از عوامل خود که وی نیز همجنس باز است، با بسیاری از نهادها و سازمان های دولتی، ارتباط برقرار کرده است.

سفارت انگلیس در تهران، یکی از مراکز اصلی فعالیت این شبکه است، به گونه ای که انحصار ارتباطات

بازرگانی تجاری انگلیسی در ایران، در اختیار این شرکت قرار گرفته است. این شبکه همچنین با بستن قراردادهای سنگین با



شبکه های ماهواره ای فارسی زبان و ارتباطات اقتصادی، قصد دارد اپوزیسیون خارج از کشور را نیز تحت کنترل خود درآورد. گفته می شود، «لرد تمپل»، یکی از عوامل مؤثر در ایجاد فرایند مذاکره با سه کشور اروپایی بوده است.

گسترده کتاب های گروه های هوی متال در کشور زمینه ارتباط نزدیک فکری اعضای این جریان در سراسر کشور را فراهم ساخته است، افزود: در سالهای اخیر به دلیل عدم وجود هرگونه نظارت و کنترل واقعی در کشور، گروه های اجتماعی معارض کارکرد سیاسی و ضد امنیتی پیدا کرده و زمینه سوء استفاده های ضد ملی بیگانگان از آنها فراهم شده است.

گروه های هوی متال که از گروه موسیقی متالیکا برگرفته شده اند، دارای شاخه های متعددی هستند. افراد این گروه به شیطان پرستی، همجنس بازی، نژاد پرستی و هرگونه کار غیر متعارف دیگر می پردازد.

افراد این گروه در زمان رقص اقدام به تکان دادن سر از نوع خاصی که به هد زدن معروف است می نمایند و به همین دلیل معمولاً موهای خود را همیشه بلند نگه می دارند.

در حال حاضر گروه متال با قدیمی شدن علاقه به رپ در ایران، طرفداران بیشتری را به خود جذب نموده است.

کمیسیون بی اعتبار شده حقوق بشر سازمان

ملل عوض میشود



به گزارش رادیو آمریکا، یک گزارش مطبوعاتی حاکیست سازمان ملل متحد سعی خواهد کرد برای کمیسیون حقوق بشر آن سازمان، که در بسیاری از زمینه ها بی اعتبار

شده است، ظرف چند هفته آینده جایگزینی عرضه کند. به نوشته روزنامه نیویورک تایمز، مقامات سازمان ملل متحد به این نتیجه رسیده اند که برای بازگرداندن اعتبار به این تشکیلات جهانی در سال جاری باید بسرعت وارد عمل شوند. کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد برای مجاز شناختن حضور و مشارکت کشورهای متهم به نقض حقوق بشر در آن کمیسیون مورد انتقاد قرار گرفته است. مذاکره و تبادل نظر در باره کمیسیونی جدید اواخر ماه از سر گرفته میشود و رسیدن به توافق تا پیش از تشکیل اجلاس ماه مارس کمیسیون جاری ضروری است. تشکیل یک کمیسیون جدید حقوق بشر بخشی از برنامه های کوفی عنان، دبیرکل سازمان ملل متحد برای اصلاحات در آن سازمان است.

قرص استامینوفن - دکتر ظهراپی

استامینوفن دارویی است رایج که بدون نسخه پزشک قابل تهیه می‌باشد. این دارو یک مسکن غیرمخدر است که در موارد دردهای خفیف تا متوسط نظیر سردرد، دندان درد، درد خفیف استئوآرتریت (آرتروز) و دردهای ناشی از جراحی‌های کوچک کاربرد دارد. استامینوفن همچنین تب را کاهش می‌دهد. این دارو ممکن است در بسیاری دیگر از داروها با اسامی تجاری متفاوت وجود داشته باشد. به استامینوفن پاراستامول نیز گفته می‌شود.

* چگونه مصرف

قرص استامینوفن را می‌توان برای سهولت بلع، خرد کرد. اشکال خوراکی استامینوفن را می‌توان با مقدار اندکی از مواد غذایی نظیر ماست یا مربا مخلوط کرد. در مورد پودرهای خوراکی همانند آنچه در کیسول‌های Fernal Sprinkle وجود دارد، کیسول باز شده و محتویاتش در یک قاشق چایخوری آب یا مقدار اندکی ماده غذایی نرم مخلوط می‌شود. برای استعمال راحت‌تر شیاف بهتر است آن را ۳۰ دقیقه در یخچال نگاه داشت. برای استعمال شیاف، پوشش شیاف را برداشته، آن را با آب سرد مرطوب کرده، سپس در حالی که به یک پهلو خوابیده‌اید با انگشت خود شیاف را داخل مقعد کنید. اگر یک نوبت دارو را فراموش کردید، می‌توانید به مجردی که آن را به یاد آوردید مصرفش کنید. اما اگر تقریباً زمان نوبت بعدی رسیده است، نوبت فراموش شده را رها کرده به برنامه دارویی منظم خود بازگردید. مقدار دارو را دوبرابر نکنید.

* هشدارها و عوارض جانبی

در صورتی که دچار هریک از نشانه‌های جدی زیر شدید، استامینوفن خود را قطع کرده، با پزشکتان تماس بگیرید: زردی پوست یا چشم‌ها؛ اسهال؛ بی‌اشتهایی، تهوع یا استفراغ؛ معده درد؛ درد، تورم یا حساسیت در بالای شکم؛ مدفوع سیاه و قیری شکل؛ ادرار خونی یا کدر، کاهش ناگهانی ادرار؛ کبود شدگی یا خونریزی غیرعادی؛ بثورات جلدي، زخم‌های دهانی؛ یا تب یا گلودردی که پیش از درمان وجود نداشته و ناشی از بیماری‌ای که به خاطرش تحت درمان قرار گرفته‌اید نباشد.

* موارد احتیاط

در صورت وجود هریک از موارد زیر پیش از مصرف استامینوفن پزشکتان را مطلع سازید:

- ۱- حساسیت به هر نوع غذا، نگاه‌دارنده‌ها، رنگ‌های خوراکی، یا داروها (به ویژه استامینوفن یا آسپیرین)
 - ۲- بارداری یا شیردهی.
 - ۳- مصرف داروهای دیگر، به ویژه داروهای ضدالتهابی غیراستروئیدی NSAIDs، نظیر ایبوپروفن، آسپیرین، یا ضدانعقادها (رقیق‌کننده‌های خون مثل وارفارین، کومادین).
 - ۴- مصرف روزی بیش از سه قوطی یا بیشتر مشروبات الکلی.
 - ۵- سابقه یا ابتلا به الکلیسم (اعتیاد به الکل)، هپاتیت ویروسی، فنیل کتونوری، یا بیماری کبدی یا قلبی.
 - ۶- در هنگام مصرف استامینوفن توصیه می‌شود برچسب روی دارو را بخوانید و از دستوراتش پیروی کنید.
- برچسب روی سایر داروهای بدون نیاز به نسخه را بخوانید تا مطمئن شوید که در آنها استامینوفن یا دارویی که با استامینوفن تداخل کند وجود نداشته باشد.
- اگر استامینوفن را به سبب درد، تب یا گلودرد مصرف می‌کنید در هریک از شرایط زیر با پزشکتان مشورت کنید:
- ۱- درد بیش از ۱۰ روز (در کودکان ۵ روز) طول بکشد یا اینکه علامت جدیدی به آن اضافه شود.
 - ۲- تب بیش از ۳ روز طول بکشد، بدتر شود، یا علامت جدیدی اضافه شود.
 - ۳- گلودرد درناک‌تر شود، بیش از ۲ روز طول بکشد، یا تهوع، استفراغ، بثورات جلدي، یا سردرد رخ دهد.
 - ۴- فقط به مقدار توصیه شده توسط پزشکتان استامینوفن مصرف کنید.
 - ۵- استامینوفن را دور از دسترس کودکان، دور از حرارت، نور مستقیم و حرارت مرطوب نگاه دارید (در چنین شرایطی استامینوفن فاسد می‌شود). شیاف‌ها را در یک جای خنک نگاه دارید، ولی شیاف و انواع مایع استامینوفن (قطره و شربت) را منجمد نکنید.
 - ۶- استامینوفن تاریخ گذشته را دور از دسترس کودکان در توالی دور بریزید.

۷- در هنگام مصرف استامینوفن نباید بیش از مقدار ذکر شده بر روی برجسب جعبه دارو مصرف کنید، مگر اینکه پزشکتان چنین دستوری داده باشد، در غیر این صورت ممکن است دچار آسیب کلیوی یا کبدی شوید .
۸- به کودکان زیر ۱۲ سال در یک روز بیش از ۵ نوبت استامینوفن به مقدار تعیین شده بر اساس سنشان بدهید .

۹- در روز بیش از دو قوطی مشروب الکلی مصرف کنید مگر اینکه فقط بخواهید یک یا دو نوبت استامینوفن بخورید .

* مسمومیت

در صورتی که به مصرف بیش از حد استامینوفن شک کردید، حتی در صورت عدم وجود هرگونه علامت مسمومیت از اورژانس تقاضای کمک کنید . درمان مسمومیت باید هرچه زودتر آغاز شود. در صورتی که درمان مصرف بیش از حد استامینوفن ظرف ۲۴ ساعت اول آغاز نشود، ممکن است نتوان از آسیب کبدی یا مرگ جلوگیری کرد .

* اطلاعات دیگر

اشکال ژنریک استامینوفن ارزانتر از انواع تجاری هستند و در اکثر موارد به همان اندازه مؤثرند. فرآورده‌های استامینوفن طولانی‌اثر گران‌تر می‌باشند، ولی ممکن است مصرفشان راحت‌تر و مناسب‌تر باشد

سکسکه - دکتر ظهراپی

در حقیقت صدائیسست که در اثر حرکت غیر ارادی عضلات زیر ریه ها (دیافراگم) و متعاقب آن بسته شدن سریع طنابهای صوتی پدید می آید.

در اغلب موارد دلیل واضحی برای پیدایش این حالت شناسائی نمی شود و در بسیاری از بیماران خود بخود برطرف خواهد شد، اما در موارد نادری تا روزها، هفته ها و حتی ماه ها ادامه می یابد.

علل مولد سکسکه :

بسیاری از موارد علت مشخصی برای این حالت شناسائی نمی شود اما بخارات سمی و غذاها یا مایعات داغ یا حاوی ادویه جات، بیماریها یا اختلالاتی که عصب کنترل کننده ی دیافراگم را تحریک می کنند (مثل ترشحات غیر طبیعی داخل پرده ی اطراف ریه ها، یا

عفونتهای ریوی)، سگته یا تومورهای درگیر کننده ی مرکز سکسکه در مغز و جراحیهای شکم می توانند این حالت را پدید آورند. در یک گزارش بسیار جالب که سالها پیش در ژورنال نیو انگلند به چاپ رسید بیماری را معرفی کرده بود که برای چند روز دچار سکسکه های مقاوم به درمان شده بود، بررسی های مختلف در او هیچ مشکلی را نشان نمی دادند و تنها یافته ی غیر طبیعی، وجود مورچه در گوش او بود! و تنها پس از خارج کردن این مورچه، مشکلش برطرف شده بود!

درمان؟

درمان قاطعی برای برطرف کردن سکسکه وجود ندارد، اما روشهای مختلفی برای این کار پیشنهاد شده اند که می توانند به درجاتی مؤثر باشند:

حبس کردن نفس تا حد امکان، تنفس مکرر در حالی که کیسه ای پلاستیکی در جلوی دهان قرار دارد (این کار در اطفال پیشنهاد نمی شود)، نوشیدن مایعات سرد یا بلع قطعات خرد شده ی یخ و خوردن یک قاشق چایخوری شکر و برخی روشهای جالب دیگر مثل ترساندن ناگهانی فرد مبتلا! (بشرط این که او را دچار سگته قلبی نکند!)

برخی از داروها و مانورهای خاص نیز می توانند در شرایط کنترل شده و زیر نظر پزشک مورد استفاده قرار گیرند .

چه موقع به پزشک مراجعه کنیم؟

در صورتیکه سکسکه برای مدتی بیشتر از چند روز بطول انجامد یا در صورتی که با بیماریهای دیگری مثل مشکلات قلبی ریوی همراه باشد، مراجعه به پزشک توصیه می شود.

نه نکته برای تشخیص زودرس سرطان پستان

بدانیم که :سرطان پستان شایع ترین سرطان در بین زنان می باشد. این سرطان پس از سرطان ریه شایع ترین علت مرگ و میر زنان است. در سال گذشته ۴۰ هزار نفر بعلت سرطان پستان درگذشتند.

مهم :یکی از راههای تشخیص زود رس سرطان پستان خود آزمایی پستان می باشد . همه زنان از سن ۲۰ سالگی باید خودآزمایی پستان را انجام دهند و نسبت به وضعیت طبیعی پستان های خود آگاهی داشته

نظرخواهی

بدینوسیله به اطلاع می‌رساند که نشریه ماهانه چراغ در نظر دارد برای پیدا کردن نقاط ضعف و قدرت فعالیت خود در طول ده پیش شماره گذشته به جمع‌آوری انتقادات و پیشنهادات شما عزیزان پردازد. لذا از تمامی دوستان عزیز درخواست می‌گردد که در این همه پرسشی شرکت کرده و ما را در راهنمایی یاری کنید تا آن باشیم که شما می‌خواهید. لطفاً پاسخ خود را در پایان هر سوال بنویسید.

سعی شده بود در هر شماره موضوعی را مد نظر قرار دهیم. از نظر شما موضوعات انتخاب شده چگونه است؟

کیفیت نگارش و لحن مقالات، صفحه‌آرایی و ستون بندی نشریه را چگونه ارزیابی می‌کنید؟
وبرایش و تاپ متون و تنوع مطالب موضوعی را چگونه می‌بینید؟

نظر خود را در مورد طرح‌های روی جلد بیان کنید.
کیفیت و تعداد تصاویر بکار رفته در نشریه چگونه است؟
چه موضوعاتی تا به حال می‌بایست مطرح می‌شده که هنوز راجع به آن بحث نگردیده و اهمیت دارد؟
روند حرکت نشریه پیشرونده بوده یا پسرونده و نشریه خودتان را چگونه می‌خواهید؟

چه عنوان‌هایی را در نشریه می‌پسندید و خواهان افزایش آن‌ها هستید و نیز چه عنوان‌هایی را در نشریه نمی‌پسندید و ترجیح می‌دهید که حذف گردند؟

نشریه از نظر تعداد صفحات و حجم فایل‌های پی‌دی‌اف شده چگونه است؟

آیا ادامه کار نشریه چراغ را مفید می‌دانید؟

کیفیت سرمقاله‌ها چگونه است؟

پاسخ دهی به نامه‌های ارسالی شما به نشریه چگونه است؟

نظراتان را راجع به چاپ نشریه و ارسال آن به داخل کشور را بیان کنید؟

اگر نشریه چراغ در ایران به فروش می‌رسید آیا حاضر به خرید و پرداخت حق عضویت آن بودید؟

چنانچه موردی هست که در سوالات مطرح نشده است لطفاً بیان کنید.

باشند و هر گونه تغییر جدید راه‌ر چه زودتر به پزشك اطلاع دهند.

بهترین زمان معاینه ماهیانه: قبل از یائسگی بهترین زمان 5 تا ۱۰ روز بعد از قاعدگی و پس از یائسگی يك روز از ماه مثلاً اول هر ماه.

مراحل خود آزمایی:

مشاهده و لمس

مرحله مشاهده: جلوی آینه بایستید و به ظاهر اندازه و شکل پستان در حالت‌های مختلف دست دقت کنید. ابتدا دستها در کنار بدن قرار داده و نگاه کلی به تمام قسمتهای پستان نمایید. دست‌ها را بالای سر برده و به قسمتهای خارجی پستان کنید. برای بهتر دیدن قسمت‌های تحتانی پستان دست‌ها را پشت سر ببرید و در نهایت دست‌ها را به کمر فشار دهید و کمی به جلو خم شوید در این حالت به قسمت‌های فوقانی پستان توجه کنید.

مرحله لمس: روی يك سطح صاف بخوابید و يك بالش زیر سرتان قرار دهید. ابتدا در شروع با کف دست در جهت عقربه‌های ساعت دنبال توده بگردید، سپس بانوک سه انگشت وسط دست مقابل در حالی که در کنار هم قرار دارند بصورت حرکات کوچک دایره وار از مرکز به سمت خارج در جهت عقربه‌های ساعت دنبال توده بگردید.

توجه کنید که: نواحی زیر بغل و قسمت‌های فوقانی پستان‌ها را "احتمالاً" از نظروچود توده بررسی کنید و هر گونه تغییر ظاهری در پوست پستان را مهم تلقی کنید.

در نهایت: به ترشحات دقت کنید. ترشحات يك طرفه خونی که از يك مجرا خارج می‌شوند را مهم تلقی کنید.

نتیجه‌گیری: سرطان پستان را می‌توان در مراحل ابتدایی تشخیص داد و بدین ترتیب از مرگ و میر و عوارض آن پیشگیری کرد! برای این هدف باید کمی وقت بگذاریم، حوصله را مختصری بیشتر کنیم و دقیقتر باشیم!

آیا مجله مد را دریافت کرده اید؟ اگر نه لطفا آن را با ارسال نامه ای به editor@pglo.org درخواست نمایید.



شما با پیام

سلام دوستان عزیز و مهربان

از این که ما همجنسگرایان ایرانی، می بینیم که جایی هست که می تونه به ما کمک کنه و حامی همه ما باشه خیلی خوشحالیم، از این که در کشوری مثل ایران که بزرگترین رسانه ملی اون، تلویزیونش، اقدامات همجنسگرایان کشورهای دیگه رو همیشه با لحن مسخره ای بیان می کنه و همواره هم به صورت همجنس بازی اونها رو بیان میکنه ولی در عین حال در همین کشور از هموطنان خود ما ایرانیها در خارج از کشور با کمک همدیگه سازمانی رو تشکیل دادند که حامی همجنسگرایان است واقعا مایه بسی خوشحالی و شادی است .

به هر حال واقعا ازتون ممنونم و امیدوارم همیشه شاد و موفق باشین و همینطور هر روز شاهد پیشرفتهای بیشتر سازمان محبوب PGLO باشیم، همونطور که تا امروز همواره بوده ایم .

موفق باشین خدا نگهدار

آرین عزیز سلام

در توصیف اندیشه ها و کارهای بخردانه شما که در راه اعطای فرهنگ گی ها عاشقانه در تلاش هستید هیچ زبانی را شایسته و قادر آن نمی بینم. شمایی که با سعی و تلاش خستگی ناپذیر به راهی پا نهاده اید که سراسر عشق است و مهر است و زیبایی.

از دست و زبان که برآید

کز عهده شکرش به درآید؟

از عجز خودم و قلمم شرمنده ام چراکه شما بزرگ هستید و والا منش و من حقیر و ناچیز، کارهایی که شما هم اکنون انجام می دهید رویای سالهای جوانی و نوجوانی من است که همه آن سالها را در حسرت و آرزو بسر بردم. و این را گرانسنگ و باارزش می دانم، ارزشی به بزرگی وجود و ارزش یک انسان . به بزرگی تمام افکار و رویاهای عاشقانه یک انسان بزرگ. از اینکه بعد از اینهمه سال همفکران و هم عقایدان خودم را یافته ام ، احساسی متعالی و ژرف دارم که قادر به بیان آن نیستم. و این مایه افتخار است.

برای اثبات ارادت خودم نسبت به شما و همه عزیزان و دوستان و همکاران عزیزتان قطعه شعری ناقابل که به سبک حماسی سروده ام خدمتان تقدیم می کنم . امیدوارم که این حقیر را به خاطر جسارتی که نموده ام به بزرگی خودتان ببخشید. شاید توانسته باشم ذره ای از اقیانوس بی کران زحمات شما را جبران کرده باشم . شمایی که با وجود تمامی مشکلات و موانع به من و دوستان گی ایرانی محبت می نمایند.

صمیمانه شما را می پرستم و می بوسم و امیدوارم که در هر کجای پهنه این گیتی که هستید پیروز و سربلند باشید. و همینطور برای تمامی گی ای ایران که مثل خودم به وجود شما و افکار شما و امثال شما نیاز مبرم دارند آرزوی خوشبختی و سعادت در تمامی لحظات زندگی قشنگشان دارم.

به نام خداوند گی آفرین

برافرازانده آسمان و زمین

منم آرین، شیرمرد بزرگ دل آور

که دارم نشان ها ز، زرتشت پیغام آور

بسازم زنو، شهر عشقی کنون

برافرازانده آسمان و زمین
که آزاد باشد در او ، عشق فرهاد و مجنون
سلاحم قلم، پرچم مهر عشق
فکندم نوین قلعه از، سر عشق
ره و رسم عشق را بگویم همی
به گپی عاشقان، راه نمایم همی
که در ملک عشق، ایران زمین
نروید به صحرا و تنها، گپی نازنیم
که شیرین و لیلی بهم عاشقند
که فرهاد و مجنون هم طالع اند
اهورا ، مرا زین سبب، یار باش
مرا یاور ی کن، نگهدار باش
ز ظلم بدان، وارهانم، خدایا
ز بیم زوال، وارسانم، خدایا
اهورا، مرا یاریم کن دما دم
که عشاق لاسی و گپی ها رسانم به هم

داریوش

پاسخ آری:

داریوش جان عزیز
سلام و درود فراوان بر شما و همه عزیزان
همجنسگرای ایرانی
براستی دریافت این اشعار زیبا نه تنها خستگی و
ناکامی های دنیا را از ما و کلیه همکارانمان در سازمان
دور نمود بلکه باعث انرژی و افزایش حس مسولیت ما
کمک بسیاری نمود. ضمن تشکر از همه شما دوستان
و عزیزانی که به ما دلگرمی می دهید بایستی نکته
مهمی را به همه شما عزیزان اعلام نمایم.
این سازمان متعلق به تک تک همجنسگرایان ایرانی
است و به من یا افراد خاص و معدودی بر نمی گردد. ما
فقط مفتخر به همکاری در این سازمان هستیم . من
هم مثل همه شما یک همجنسگرای معمولی هستم
مثل همه شما درد دارم و مشکلات خاص خودم. اما
زمانی که در ابتدا با طراحان و ایدئولوژیست های این
سازمان آشنا شدم تصمیم بر آن گرفتم که تا پایان عمر
و تا خون در بدن دارم بمانم و در این راه مقدس قدم
بردارم.
به قول شیخ سعید ابوالخیر ما این همه نیستیم. من
فقط دوست و همراهی هستم همیشگی در کنار شما

و آرزو دارم روز بروز با کمک و یاری شما عزیزان موفق و
پیروزتر شویم.
باز از آن همه لطف و محبتی که می نماید
سپاسگزارم.

با تشکر از شما عزیزان که در راه آزادی LGBT های
ایرانی زحمت می کشید و با آرزوی موفقیت روز افزون
برای شما و همه LGBT های ایرانی. ایران فعلا
وضعیتی دارد که با وجود تمام امید ها و کور سو های
نویدبخش بیشتر LGBT ها نمی توانند شرایط سخت
داخلی را تحمل کنند. وضعیت شغلی، خانواده، اقوام،
آشنایان، وضعیت روحی، عدم وجود امنیت جانی و
حیثیتی و ... که واقعا خودتان بهتر می دانید همه از
نمونه هایی هستند که ما در اکثر موارد در مواجه با آنها
دچار خودباختگی شده و در مواد حاد دست به
خودکشی می زنیم.

در چنین شرایط سخت و دشوار به یک چیز می توان
امیدوار بود و آن هم این که با خروج از این کشور به این
زندگی رغبت بار خاتمه داد. واقعا اگر این امید هم به
نامیدی تبدیل شود تکلیف چیست؟
ما حق زندگی کردن داریم ما حق داریم همانطور که
هستیم باشیم نه همانطور که جامعه و حکومت و
فامیل ما می خواهند. حال که این شرایط اقل کم فعلا
در ایران میسر نمی شود پس شما به ما کمک کنید تا
این امیدمان به نا امید تبدیل نشود.

ارادتمند همه شما - حامد و جمعی از دوستان

قرار بر این بود در این جا به نامه ها پاسخ داده شود
اما به دلیل ماهانه بودن نشریه حجم بالایی از
صفحات را اشغال می کرد.
پس فقط برخی مطالب را که در اصل سخنی است به
همه دوستان برگزیدیم و در اینجا به چاپ رساندیم.

شاد باشید و سربلند
پیام شیرازی

تماس با نمایندگان سازمان

نماینده سازمان در آلمان

جناب آقای آندره

andre@pglo.org

نماینده سازمان در سوئیس

جناب آقای کیا احمدی

kia@pglo.org

نماینده سازمان در هلند

جناب آقای صبا راوی

saba@pglo.org

تماس با مدیران سازمان

جناب آرین ورجاوندی

دبیر اول سازمان

pglo@pglo.org

سرکار خانم ترانه فروهر

دبیر دوم سازمان

taraneh@pglo.org

جناب آقای آرشام پارسی

سخنگوی سازمان

دبیر کمیسیون حقوق بشر سازمان

hrc@pglo.org

جناب آقای پیام شیرازی

دبیر امور فرهنگی

سردبیر نشریه همجنسگرایان ایرانی - چراغ

editor@pglo.org

سرکار خانم آرزو صالحی

مدیریت صدای همجنسگرایان ایرانی

radio@pglo.org

سرکار خانم مهرناز خجسته

مدیریت سیمای همجنسگرایان ایرانی

tv@pglo.org

جناب آقای کیا احمدی

دبیر امور آموزشی

kia@pglo.org

جناب آقای پدram پارسا

دبیر امور اجتماعی

pedram@pglo.org

جناب آقای مانی

دبیر امور بهداشتی

mani@pglo.org